

از نظم کیهانی تا عدالت سیاسی در عهد ساسانی؛ با تکیه بر نامه تنسر

نویسنده:

علی جهانگیری

از نظم کیهانی تا عدالت سیاسی در عهد ساسانی

با تکیه بر نامه تنسر

نویسنده: علی جهانگیری

انتشارات زرنوشت

تهران - ۱۴۰۰

سرشناسه	:	جهانگیری، علی، ۱۳۵۷-
عنوان و نام پدیدآور	:	از نظم کیهانی تا عدالت سیاسی در عهد ساسانی؛ با تکیه بر نامه تنسر/ نویسنده: علی جهانگیری.
مشخصات نشر	:	تهران: زرنوشت، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۹۴ ص.
شابک	:	۹۷۸ - ۶۲۲ - ۲۸۸ - ۰۸۴ - ۲
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیبای مختصر
یادداشت	:	فهرست‌نویسی کامل این اثر در http://opac.nlai.ir در دسترس است.



انتشارات زرنوشت

تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی،
کوچه مهدی زاده، شماره ۲۷، واحد ۱۹
تلفن: ۰۹۰۲۴۸۶۸۹۵۶ - ۶۶۴۷۹۶۱۵ - ۶۶۴۳۵۶۳۷
www.zarnevsh.com

از نظم کیهانی تا عدالت سیاسی در عهد ساسانی

با تکیه بر نامه تنسر

نویسنده: علی جهانگیری

• چاپ اول: ۱۴۰۰ • شمارهگان: ۱۰۰۰ نسخه • ناشر: زرنوشت

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۲۸۸ - ۰۸۴ - ۲

قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

استفاده از مطالب کتاب فقط با ذکر مأخذ مجاز است.

تقدیم به:

سرچشمه‌های هستی‌ام که بعد از خدا هرچه دارم
از آنهاست و دریای محبتشان را جبرانی نیست،
به پدر بزرگواری که اسوه تلاش و بردباری بود
و مادر مهربانم که آموزگار محبت است،
و به توای آشنا که ورقی از این دفتر می‌گشائی.
قلم را آن زبان نبود که سرعشق گوید باز
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه:
۱۵.....	بخش اول مبانی هستی‌شناسی.....
۱۵.....	هستی‌شناسی.....
۱۷.....	آفرینش جهان.....
۱۹.....	اسطوره‌ها.....
۲۲.....	سلسله مراتب عالم.....
۲۳.....	آشه.....
۲۵.....	انسان‌شناسی.....
۲۷.....	انسان در اندیشه تنسر.....
۲۸.....	زن.....
۳۱.....	بخش دوم مفاهیم.....
۳۱.....	نظم.....
۳۲.....	اقسام نظم.....

- ۳۳ ۱: نظم کیهانی (آسمانی)
- ۳۴ ۲: نظم اجتماعی و سیاسی
- ۳۵ عدالت
- ۳۵ معانی مختلف عدالت
- ۳۶ عدالت فردی و اجتماعی
- ۳۹ بخش سوم ایرانشهری
- ۳۹ مقدمه
- ۴۰ بستر تاریخی امپراطوری ساسانی
- ۴۲ تنسر کیست؟
- ۴۲ کیستی ظاهری
- ۴۵ کیستی باطنی تنسر (جهان بینی)
- ۴۷ کنش گفتاری مقصودرسان تنسر
- ۴۸ این امکان چطور برای او مهیا شد؟
- ۴۹ رابطه متن با زمینه در نامه تنسر
- ۵۱ هنجار مرسوم و چالش های تنسر
- ۵۵ ایرانشهری عصاره اندیشه تنسر
- ۵۵ ۱: شاه آرمانی
- ۵۸ ۲: مسأله جانشینی پادشاه
- ۶۰ ۳: تربیت و آموزش
- ۶۱ ۴: قانون و مشروعیت
- ۶۴ ۵: هدایت، اصلاح و کنترل جامعه
- ۶۷ ۶: طبقات جامعه
- ۷۰ ۷: سیاست خارجی
- ۷۱ دین، سیاست و تنسر

۷۳	تحول یا ثبات نتیجه اندیشه تنسر.....
۷۴	بررسی متون هم عرض نامه تنسر در عهد ساسانی.....
۷۴	عهد اردشیر.....
۷۸	کارنامه اردشیر.....
۷۸	آرداویراف نامه.....
۸۱	بخش چهارم نتیجه گیری.....
۸۷	کتابنامه.....
۸۷	الف: منابع فارسی.....
۸۷	کتابها.....
۹۲	مقالات.....
۹۳	منابع انگلیسی.....

مقدمه:

نظم و عدالت دو مفهوم بنیادین در اندیشه سیاسی و امر حکومت‌داری به شمار می‌روند که هر یک تاریخی طولانی به درازای تفکر بشری داشته و مجموعه‌ای از نظریه‌ها و فلسفه‌ها را یادآوری می‌کند. در ادبیات سیاسی، نظم و عدالت فضایی هستند که اندیشه‌ورزان می‌کوشند تا سیاست را با این دو فضیلت پیوند زده و تعالی بخشند. فلاسفه و همچنین ادیان الهی عدالت را برترین فضیلت نهاد اجتماعی می‌دانند و هدف انسان از زندگی اجتماعی را ایجاد نظم، عدالت و امنیت می‌دانند. در اندیشه سیاسی، مطلوبیت نهادهای سیاسی و موفقیت آن‌ها در امر حکومت‌داری در پیاده‌سازی این دو فضیلت است که سنجیده می‌شود. چون در فضای امن و مملو از عدالت است که حکومت‌ها می‌توانند بعد از تثبیت قدرت به اهداف بعدی خود برسند.

دیدگاه هر دوره از عدالت برخاسته از شرایط زمانی و مکانی آن روزگار است. اما اینکه عدالت چیست و عوامل موجد و عوامل برهم زننده کدامند بسته به جامعه‌ای که بررسی می‌کنیم متفاوت است. برای بررسی دقیق باید به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی حاکم بر آن جامعه رجعت کرده و نظرات را از آن طریق بررسی کرد. موضوع این کتاب نامه تنسراست، اندرنامه‌ای سیاسی، توجیه‌کننده دینی و مذهبی قدرت، که بنیاد اندیشه‌اش دین زرتشت و هستی‌شناسی حاکم بر آن اندیشه‌ای نظم محور و قائم محور که براساس آن، تمام عالم باهم در ارتباط متقابل و پیوسته است؛ عالمی که براساس نظامی سراسری ادامه حیات می‌دهد. در این عالم دو نیرو به نام خیر و شر وجود دارند، که در حال نزاع دائمی هستند، نیروهای خیر در پی نظم و نیروهای اهریمن در پی آشوب هستند، برای شناخت نیروها به انسان‌شناسی خواهیم رسید، که تنسرنگاهی میانه به ماهیت انسان دارد، انسان مختار است در انتخاب کردن خیر و یا انتخاب شر، انسان موجودی است که در متن نبرد کیهانی خیر و شر قرار گرفته است و از سوی هزاران دیو مورد حمله قرار گرفته که می‌خواهند او را به تصرف درآورند، از طرف دیگر انسان موجودی آسیب‌پذیر و دارای نقاط ضعفی است که امکان تسلط بر او را فراهم می‌آورد و از نظر استعداد و توانایی برابر نیست، عده‌ای معدود، لایق فرمانروایی و عده کثیری لایق فرمان‌برداری

هستند، پس مسئولیت همه یکسان نیست اما هرکدام براساس جایگاه خود در جامعه براساس آشه در این نبرد دائمی شرکت دارند. این یعنی همان عدالت که حافظ نظم است. جهان بینی این انسان خیمه‌ای و مسقف است که برطبق آن جهان در زیر چتری از نظم و هماهنگی که نظمی مقدّس است، قرار دارد و وظیفه انسان حفظ و مراقبت از این نظم کیهانی است، و اما جامعه که نقشی بسیار مهم در برقراری عدالت و ایجاد نظم دارد. بین فرد، جامعه و عدالت یک رابطه معنادار وجود دارد و عدالت از فرد به جامعه کشیده شده است. جامعه دارای طبقاتی متشکل از: دینیاران، ارتش یاران و مردم عادی (بازرگانان، کشاورزان، کارگران) بود که هر طبقه وظیفه‌ای داشت و باید براساس قانون کیهانی به آن عمل می‌کرد. به گمان تنسراسان‌ها اصلاح پذیرند و لازم است برای اصلاح آن‌ها تلاش شود. گروه اوّل وظیفه اصلاح گروه دوّم و سوّم و هدایت آن‌ها را دارند، البته زیر نظر پادشاهی که ورای طبقات بود، شاهی که نماینده اهورامزدا در زمین و دارای مشخصه‌هایی همچون: فره ایزدی، نژاد پاک ایرانی، تُخمه شاهی و تربیت یافته و آراسته به هنرهای جسمی، روحی و دینی است. طبقه، ظرف اصلی سازمان‌دهی اجتماعی است. در هر طبقه افراد باید براساس طبقه خود تربیت و آموزش یابند و حق جابه‌جایی ندارند. آن‌چنان که پادشاه فرمود: از مشغول کردن مردمان به کار خویش و بازداشتن از کارهای دیگران قوام عالم و نظام کار عالمیان است. (مینوی، ۱۳۵۴: ۶۰) بر همین اساس در انسان هم قوایی متصوّر است که در حکم همین طبقات است، قوایی بنام غضب، شهوت و عقل، که سلامت فرد در تعادل بین این قوا و تحت نظر قوه برتری یعنی عقل است. پس جامعه‌ای که عدالت فردی و عدالت اجتماعی در آن حاکم باشد، جامعه اشون و مطلوب است.

بنابراین عدالت به معنی قرار گرفتن هر چیز در جای خود که ارتباط مستقیم با آشه دارد، هست. آشه در لغت به معنای راستی و درستی است. راستی در اندیشه زرتشتی که بنیان تفکرات تنسرا بنانهاده، گستره وسیعی از نیکی‌های اخلاقی همچون درستی، عدالت، نظم، فضیلت، کمال و دین‌داری را شامل می‌شود. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۹۷) وظیفه‌ای که هر کس بر اساس آشه باید انجام می‌داد را خویشکاری می‌نامیدند که در حکم کار ثواب بود و عین دین‌داری، حتی ایزدان هم هرکدام خویشکاری داشتند. خویشکاری شراکت انسان مزدائی در غایت آفرینش اورمزد است. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۱۲۸) فرمان‌برداری و اطاعت انسان در حکم

قرار گرفتن در دایره نظام اخلاقی و شریک شدن در فرسنگرد و هدف کیهان است که بافضیلت دیگری به نام خرسندی به کمال می‌رسد. خرسندی یعنی وقتی فرد به آنچه دارد و آنچه انجام می‌دهد راضی، قانع و خشنود است، پس حرص و طمع را از خود دور می‌کند و به این ترتیب کمترین آسیب را به جامعه و کیهان می‌زند و چون در نظر او دیگر ثروت و مال تعیین‌کننده جایگاه و مایه برتری نیست، از آنچه دارد به راحتی به دیگران هم می‌بخشد و بدین ترتیب دارای فضیلتی دیگر به نام جود و بخشش می‌گردد و می‌فهمد که نظم سراسر و ناظمی نیکو وجود دارد، پس به تقدیر کردن نهاده و در جهت پیروزی خیر می‌کوشد.

با این اوصاف زندگی بر اساس نظم کیهانی غایت زندگی انسان می‌شود و حفظ کیهان فضیلت. این نوع زندگی هم پاداش دنیوی دارد هم اخروی، اهورامزدا ناظر بر رفتار مردم است، او هزار چشم و هزار گوش دارد و پیمان شکنان مورد غضب او هستند و به آتش خشم وی گرفتار خواهند آمد، چون هر که پیمان شکنی می‌کند نظم کیهانی را خدشه دار می‌کند و موجب آشوب و فتنه می‌شود، پس مستحق شدیدترین مجازات است. کسی که بر اساس آشه زندگی می‌کند: اولاً دادگر می‌شود، یعنی قانون ایزدی را برقرار می‌کند و برخلاف آن عمل نمی‌کند، ثانیاً در امور زیاده‌روی و تفریط نمی‌کند و اعتدال را پیشه خود قرار می‌دهد که همانا اعتدال، روش مزدایی و افراط روش اهریمن است، ثالثاً دروغ نمی‌گوید و پیمان نمی‌شکند که این‌ها سرچشمه آشوب‌ها هستند. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۱۲۴) شاه باید دائم از احوال مردم باخبر باشد که بی‌خبری شاه دری است از فساد، پس باید منهیان و جاسوسانی که معتمد وی هستند بگمارد تا به وی اطلاع‌رسانی کنند تا نظم و عدالت حفظ شود.

نظم و امنیت مهم است و همه به برقراری آن اعتقاد کامل داشتند، البته برخی از منظر اجتماعی و سیاسی به آن می‌پرداختند و بعضی از دیدگاه دینی ولی نکته مشترک همه دیدگاه‌ها لزوم وجود نظم و حاکم است، حتی اگر حاکم ظالم باشد، چون بودنش از فقدانش بهتر است. از این جهت که در هرج و مرج و ناامنی نمی‌توان هیچ برنامه‌ای را پیش برد. بنابراین برای حکومت آرمانی مؤلفه‌هایی مثل امنیت، نظم و عدالت بسیار حیاتی هستند. حکومت‌ها برای راحت و کم‌هزینه کردن حکمرانی خود نیاز به ایجاد مشروعیت و کسب مقبولیت مردمی دارند و آن هم با عدالت، برقراری نظم، راضی و خشنود کردن مردم جامعه اتفاق می‌افتد که این

امر با راه‌های مختلفی انجام می‌شود که یکی از آن‌ها اندرزنامه نویسی است. هدف اندرزنامه‌ها باوراندن مشروعیت حکومت مستقر است. در اندرزنامه‌ها چگونگی به چنگ آوردن قدرت و نگاه داشتن آن بیان می‌شود که تنسریکی از این اندرزنامه‌هاست. اندرزنامه‌ها تنسرها را تثبیت قدرت و حفظ آن و کسب مشروعیت و مقبولیت را با تکیه بر جهان بینی زرتشتی برای شاه آرمانی بیان می‌کند.

مشخص است که سیاست، حاصل نوع نگاه ما به جهان است و جهان حاوی گفتارها و معنایی است که ما در بین آن‌ها زندگی می‌کنیم و سرچشمه تمام کنش‌های سیاسی و اجتماعی ماست، کنش‌هایی که بعضی نظریه ساز و تمدن ساز می‌شوند و اثرات آن‌ها تا قرن‌ها پایدار می‌ماند، حتی بعضی از آن‌ها مثل موضوع کتاب ما، حضور موثرش امروزه هم قابل مشاهده است که اهمیت و ضرورت این نوشته را می‌رساند. موتور محرک هر تمدن اندیشمندان آن هستند، مخصوصاً اندیشمندانی که در تأسیس تمدن نقش پررنگ و اصلی را داشتند. در تمدن ساسانی و نظریه ایرانی‌شهری ساسانیان، طراح اصلی تنسربود. وزیر، موبد و مشاور اردشیر ساسانی که در این کتاب به طور خاص افکار وی در رابطه با نظم و عدالت، سیاست و حکومت‌داری مطلوب، و تأثیر ساختارهای اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی و سنت‌های ایران باستان و اندیشه‌های دیگر بر نظریات وی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

روش تجزیه و تحلیل این کتاب بر اساس روش هرمنوتیک است. هرمنوتیک علم تفسیر و تأویل، علم خوانش و نظریه فهم گفتمان‌ها در ارتباط با تفسیر متن است. هرمنوتیک دانشی است که به فرایند فهم یک اثر می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند. نوعی بازگویی نوشتار یا گفتار مورد بررسی است، به صورتی آشکارتر از آنچه که در صورت ظاهری متن اصلی دیده می‌شود و یا تا حد امکان، شفاف کردن پیام‌های نهفته و بررسی نشانه‌های درون متنی در متن اصلی است. در این روش سه گروه عمده وجود دارند که فهم معنای متن را با توجه به اصالت هر یک از سه محور سازنده یک متن می‌سنجند.

متن گرا: متن گرا به آن دسته از نحله‌های روش شناختی گفته می‌شود که قائل به زندگی مستقلی برای متن مورد مطالعه هستند و صرف نظر از شرایطی که متن در آن تولید شده است

به مطالعه آن متن پرداخته می‌شود. متن گرایان بنا بر این اساساً به دنبال نظم منطقی و استدلالی هستند که در خود متن یافت می‌شود.

زمینه گرا: زمینه گرایان آن نحله‌های تفسیری هستند که تولید اندیشه‌ها را محصول انواع شرایط بیرونی از قبیل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی اجتماعی می‌دانند و بر این باورند که تنها از طریق توجه به زمینه است که می‌توان اندیشه سیاسی را فهمید.

متن گرا- زمینه گرا: این نحله که اکنون توجه بیشتری را به خود جلب کرده است با نقد دو نحله فوق بر این باور است که توجه همزمان به متن و زمینه می‌تواند بهترین روش برای تفسیر مفاهیم در اختیار ما قرار دهد. یکی از این روش‌ها، روش‌شناسی کوینتین اسکینراست که برای این کتاب استفاده خواهد شد. اسکینر کار خود را از نقد رویکردهای متن - زمینه گرا آغاز می‌کند و اشکالات عدیده‌ای را به متونی که بر اساس این رویکردها شکل گرفته‌اند وارد می‌کند، از نظر اسکینر فهم جملات و عبارات یک متن بدون دستیابی به نیت و انگیزه‌های نویسنده و جدای از زمینه‌های اجتماعی و شرایط تاریخی شکل‌گیری آن و نیز جدای از زمینه‌ی کلی زبانی و فکری حاکم بر دوره‌ی نگارش آن هرگز فهمی صحیح و کامل نخواهد بود. ادعای اصلی اسکینر این است که درک معنا و درک قدرت قصد شده برای فهم متون ضروری و اساسی است ولی با وجود این، چنین فهمی نه صرفاً از مطالعه زمینه اجتماعی متن بدست می‌آید و نه از مطالعه محض خود متن؛ از این رو، نه متدلوزی قرائت متنی و تمرکز بر مطالعه خود متن و نه متدلوزی قرائت زمینه‌ای و تمرکز بر زمینه اجتماعی و تاریخی آن هیچ‌کدام برای فهم متون کافی نیستند. سپس وی با ایجاد ترکیب و تلفیقی متجانس و سازگار میان این دو رویکرد، شیوه خاص خود را بنا می‌نهد و طبق آن، روش جدید و کارآمدتری را برای درک بهتر اندیشه‌های سیاسی مطرح می‌سازد. در متدلوزی اسکینر، تفسیر متن و فهم معنای آن با تکیه بر شیوه «عمل بیانی» یا «کنش گفتاری» صورت می‌پذیرد. (پالمر، ۱۳۷۷: ۵-۴)

با توجه به متن انتخاب شده برای بررسی در این کتاب، پی بردن به کنش مقصود رسان نویسنده، همچنین تأثیرات محیط و شرایط جغرافیایی و اجتماعی، دین زرتشت، قومیت و رسوم ایرانی، نقش اسطوره‌ها و نمادها در نگارش آن و عناصر مهم تشکیل دهنده متن نامه چون قدرت، مشروعیت، نظم، عدالت...، این روش کارآمدترین روش به نظر می‌رسد.

این کتاب که حاصل رساله دکتری اینجانب است که در بهمن سال ۱۳۹۸ در دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب دفاع شده است که در چهار بخش می‌باشد که در بخش اول بیان مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در بخش سوم به تعریف مفاهیم اصلی کتاب مانند نظم، عدالت، اسطوره و فصل چهارم هم کاربرد روش اسکینر برای خوانش اندیشه تنسرو رسیدن به نظریه نظم محور بود که تلاش کردیم تا نمونه مختصری برای تاریخ اندیشه نویسی هم ارائه کنیم. البته خود اسکینر در کتاب ماکیاولی اش تلاش زیادی برای ارائه چنین الگویی کرده است. با این همه، در این فصل با توجه به دیدگاه خود اسکینر خواسته‌ایم نشان دهیم که چطور باید تاریخ اندیشه یک متفکر مانند تنسرا بازخوانی کرد و به نظریه مورد تاکید رسید. تلاش برای بازسازی فضای گفتمانی که تنسردر آن می‌زیسته است نیازمند امکانات و دانش گسترده‌ای است که به سادگی بدست نمی‌آیند. فهم اندیشه سیاسی او مستلزم فهم اتفاقات و تحولات ریزو درشتی است که در دوران ایشان رخ داده است. از این رو در این کتاب تلاش کرده‌ایم که نشان دهیم فقط تفسیرهای متن محورانه از اندیشه سیاسی تنسرفکایت نمی‌کند و به همین سان فقط نمی‌توان برحسب رخدادها و وقایع زمینه گرایانه در خصوص اندیشه سیاسی وی قضاوت کرد. با ارائه مدل بسیار کوچکی تلاش کرده‌ایم تا نشان دهیم که اندیشه تنسرا همزمان باید در دو سطح متن و زمینه به فهم درآورد و چنین کاری هرچند که ساده نیست ولی در عین حال شدنی است. همچنانکه در طول بحث نشان دادیم اندیشه تنسرممانند هر متفکر دیگری در درون دوران و زمانه خودش است و از این رو برای مثال باید تصور دقیق و روشنی از برخی از تحولات اندیشه‌ای ایشان ارائه کرد. تصور این که اندیشه او تحول نیافته است به این معناست که اندیشه تنسرتکامل هم نیافته است. تنسرتا رسیدن به شعار نظم و عدالتی که در اندیشه ایرانشهری متبلور شده است چندین دهه تحقیق و فعالیت فکری کرده است و از آبخوره‌های زیادی مانند دین، فلسفه، حکمت و سنت بهره برده است. از این رو به نظرمی‌رسد که با استفاده از روش اسکینر می‌توان فهم روشن‌تر و دقیق‌تری از اندیشه تنسرا ارائه کرد.

بخش اول مبانی هستی‌شناسی

هستی‌شناسی

هر مکتب و اندیشه‌ای را باید در مبنای معرفت‌شناسی و پاسخ‌هایی که به هستی، تاریخ و انسان می‌دهد، بررسی کرد. معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی که شامل تبیین جهان، انسان، طبیعت و تاریخ است، ستون پایه و سنگ زیرین هر دستگاه نظری و ارزشی می‌باشد و همانا تعیین‌کننده رویکرد سیاسی و اجتماعی پیروان آنست. میان هستی‌شناسی و معرفت‌سیاسی رابطه‌ای محکم و ناگسستنی وجود دارد به طوری که می‌توان گفت اندیشه سیاسی، زائیده جهان بینی و التفات نسبت به زیست جهان است. نوع التفات به جهان و فهم آن منجر به شکل‌گیری هستی‌شناسی خاصی می‌شود که انعکاس در نظم سیاسی دارد. اعتقاد به سلسله مراتب در عالم به سلسله مراتب در زمین می‌رسد. میزان پایداری، کارآمدی و انسجام درونی هر اندیشه و مکتبی به همین سنگ زیرین است. هرچه اصول و مبانی تطبیق بیشتری با جهان واقعی بیرون از ذهن داشته باشد، دستگاه نظری منسجم‌تر، پایدارتر و کارآمدتر خواهد بود و اگر اینطور نباشد انسان به تولید نظریه مؤثر و تأثیرگذار نخواهد رسید.

در واقع منظور از هستی‌شناسی نگرش و دیدگاه به ماهیت این جهان، چگونگی کارکرد آن

وبایسته های زندگی در این جهان است. هستی‌شناسی یا آنتولوژی مطالعه طبیعت هستی، شدن، یا حقیقت وجود است. از زمانی که انسان به آگاهی دست یافت، پرسش‌هایی آغاز شد: چرایی و چگونگی جهان؟ چه چیزهایی وجود دارند یا ممکن است وجود داشته باشند؟ چگونه در یک سلسله مراتب گروه بندی می‌شوند؟ علل این نظم؟ آغاز و پایان کار کدام است؟ انسان چه پیوند و مناسبتی با طبیعت دارد؟ معنا و هدف زندگی کدام است؟ آیا آفریننده‌ای هست یا جهان تصادفی ایجاد شده است؟ این‌ها همه یعنی هستی‌شناسی.

پایه هستی‌شناسی بر علوم طبیعی استوار است اما با بدنه‌ای فلسفی چون با مفاهیم عقلی و دینی سروکار دارد. تاریخ هستی‌شناسی به تمدن‌های باستانی برمی‌گردد، زمانیکه که انسان پرسش از جهان و پدیده‌های گوناگون را آغاز کرد و به تبیین و تشریح ماهیت، جایگاه و کارکرد آن‌ها پرداخت. در آن دوران دریافت حقیقت هستی هرگز بدون واسطه امکان پذیر نبود و انسان به تنهایی نمی‌توانست با منشاء ارتباط برقرار کند و نیاز به واسطه داشت. (رضاقلی، ۱۴: ۱۳۹۵)

به طبع در ایران باستان همچنین بود که هیچ امری از جمله سیاست خارج از چارچوب دین، فهم نمی‌شد و با ظهور زرتشت و دین او، ارکان هستی‌شناسی ایرانی و پایه‌های اندیشه و فهم در ایران باستان براساس آن نهادینه شد و مفاهیمی چون اهورا مزدا، خیر و شر، بهشت و جهنم، جهان سامانمند و مقدس از آن تبلور یافت و جهان بینی جدیدی بنیان نهاد که به صورت خیمه‌ای از بالا به پایین تحت لوای تقدسی موزون و ثابت که همه امور را در بر گرفت. (رضایی راد، ۱۹: ۱۳۷۸)

در هستی‌شناسی و جهان بینی ایران باستان دو جهان نام برده شده، یکی جهان بالا یعنی جهان اصل (مینو) که واقعی است و دیگری جهان زمینی (جهان زیست) که آینه آن باید باشد و براساس آن معنا می‌یابد (احمدوند، ۱۷۵: ۱۳۹۶). قائل شدن به تصویری خیمه‌ای از جهان سبب می‌شود تا انسان آسمان و زمین را به گونه‌ای همبسته و پیوسته بنگرد و اتصالی را میان این دو بدیهی تصور نماید و هرگونه انقطاع را نقطه بی‌نظمی و آشوب بداند. (احمدوند، ۸: ۱۳۸۹)

بنیادهای اندیشه نام‌تسربه لحاظ هستی‌شناختی همان چارچوب‌های اندیشه زردشت و دین بهی ایران باستان را دارد. هستی‌شناختی نام‌تسرها باید با رجوع به بنیادهای اندیشه

ایرانیان باستان و بویژه اندیشه زرتشتی دوران ساسانیان جستجو کرد. (ازغندی، ۶: ۱۳۹۱)

از نظر ایرانیان سراسر عالم هستی به هم پیوسته و نظمی بر همه امور کلی و جزئی حاکم است، نظمی کیهانی که یک مرکز دارد و همه چیز حول آن می‌باشد. پس هستی‌شناسی حاکم برنامه‌تسنران‌دیشه‌ای نظم محور و قائم محور است که بر اساس آن، تمام عالم با هم در ارتباط متقابل و پیوسته است، عالمی که بر اساس نظمی سراسر ادامه حیات می‌دهد. در این عالم دو نیرو به نام خیر و شر وجود دارند، که در حال نزاع دائمی هستند، نیروهای خیر در پی نظم و نیروهای اهریمن در پی آشوب هستند و این دو نیرو موجب حرکت جهان می‌شوند.

آفرینش جهان

تبیین آفرینش جهان نیازمند پاسخ به پرسشهایی است که علم پاسخی برای آن‌ها ندارد، پرسش‌هایی از این قبیل که آیا آفرینش در آغاز و انجام پیش بینی پذیر بود؟ آیا پایان آفرینش آغازی دیگر را نوید می‌دهد؟ آیا هستی معنا و حقیقتی در خود نهفته دارد؟ آیا جهان هدفی را در آینده دنبال می‌کند؟ آیا هستی محدود به ماده و جهان فیزیکی است؟ آیا ممکن است تکامل ماده سرانجام راهی به بیرون از آن بیابد؟ و سئوال‌ات بسیار دیگری که باید آن را در اعتقادات هر سرزمین و اندیشمندان آن جستجو کرد.

در نخستین تمدن‌های باستانی، کوشش انسان در شناخت بنیاد هستی و تبیین معنای آن در درون مرزهای مذهبی صورت می‌گرفت و نهاد دین و مذهب (چه شرک آمیز و چه توحیدی) جدای از با حقوقی و کارکرد اجتماعی، در بردارنده هستی‌شناسی و تبیین آفرینش بود. (رضاقلی، ۱۵: ۱۳۹۵)

دستاوردهای این بخش از کوشش عقلی انسان در درون نهادهای دینی گسترش و تکامل یافت. در بیشتر جهان‌شناسی‌های مقدس، خلقت همانا تحمیل نظم بر بی‌نظمی و یا ایجاد نظم تصور شده است (نصر، ۱۳۸۵: ۴۳) که در ایران باستان هم بنابر اعتقادات مزدایی به تبیین آفرینش پرداخته شد و بر اساس این اعتقادات، عمر دنیا ۱۲۰۰۰ سال است که به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم شده که در ابتدا نام می‌برد از زروان خدای اصیل و قدیم، خدایی نرو ماده که سالها قربانی کرد تا از او فرزندی پدید آید و نامش را اورمزد بگذارد؛ اما سالها گذشت و او را

فرزندى حاصل نشد، پس او به تأثیر قربانى شك كرد اما عاقبت در بطن او دو فرزند پديدار شد، يكى اورمزد كه نتیجه قربانى كردن هاى او بود و ديگرى اهریمن كه نتیجه شك كردن هاى او بود. يعنى دو گوهر؛ يكى سپننه مینو كه تجلّی ذات اورمزد است و ديگرى انگره مینو يا گوهر بدكار كه تجلّی ذات اهریمن يا ايندرا بود. (كريستين سن، ۱۵: ۱۳۷۴) اورمزد و اهریمن در كنار هم حاضر بودند و از سه طرف نامتناهى بودند و فقط از يه طرف به هم محدود بودند. دنياى روشنى يا همان اورمزد در بالا و اهریمن يا دنياى تاريخى در پايين بود و هوا فاصله بين آنها بود، اهریمن زودتر به دنيا آمد و هزار سال سلطنت كرد، در اين هزار سال مخلوقات اورمزد در حالت امكانى بودند، اورمزد از آینده آگاه بود و اهریمن فقط از گذشته آگاهی داشت، اورمزد او را از آینده آگاه كرد و اهریمن از ناراحتى و وحشت به عالم تاريخى بازگشت و سه هزار سال در آنجا ماند. به فرمان خدا ظلمت گريخت، نور درخشيدن گرفت و نظم از بی نظمی سربرآورد (نصر، ۴۳: ۱۳۸۵) در همين سه هزار سال اورمزد شروع به آفرينش كرد و گاو نخستين و انسان نخستين (گيومرد، كيومرث يا همان زندگى ميرا) را آفريد و اهریمن هم تاريخى موجودات پديد را براى مقابله آفريد. اهریمن شروع به دشمنى كرد و آنها را كشت اما از تخم كيومرث كه در زمين نهان بود زوج نخستين مشيگ و مشيانگ پديد آمدند و دوران آميزش نور و ظلمت به نام گميزش آغاز شد و انسان به طبع كار نيك يا بد يا نور و يا ياور نور و ظلمت شد. هر كس كار نيك كند از پل چينود رد شده و به بهشت وارد مى شود اما براى ياوران اهریمن پل چينود باريك شده و در جهنم ميفتند و آنهابى كه تعداد اعمال خوب و بد مساوى دارند در عالم هميستگان يا برزخ مانده و نه پاداش دارند نه جزا.

پس از سه هزار سال زرتشت مبعوث شد، با رسالتِ وى پيروزى هاى اورمزد پرننگ تر شد تا با كمك زرتشت و طرفداران نيكى، در نبرد نهايى اهریمن را كامل نابود كند. زرتشت مبعوث شد براى تعليم، تربيت و هدايت به سمت دين بهي. بعد از او سه هزار سال دنيا ادامه دارد كه هر هزار سال يك نفر از ذريه او (سوشيانت، سوشينته، sosayarta) مبعوث و منجى عالم است تا زمان ظهور منجى نهايى شده و نبرد پايانى شكل گيرد. در اين زمان تمام ديوان و پهلوانان به دنيا رجعت کرده و در نبرد شركت مى كنند، حتى تمام مردگان بيدار شده و در اين نبرد سهيم مى شوند، سپس ستاره گوجهر به زمين برخورد کرده و گداخته جارى مى شود، همه در آن به راه

می‌افتند، نیکان رد شده و بدکاران در آن ذوب می‌شوند و دنیا پاک شده و فرشگرد یا همان تجدید و تصفیه (فرشوکرته) *frasararti* شکل می‌گیرد. (وکیلی، ۱۰۰: ۱۳۹۵-۱۰۲)

با این گفته‌ها در بالا مشخص شد که جهان و هستی از نظر دین زرتشت که اساس حکومت ساسانیان و اندیشه تنسربود، جهانی هدفمند و سامان مند است که حرکتی تکامل‌گرا در جهت نظم مطلق دارد.

اسطوره‌ها

هیچ دولت و تمدنی را نمی‌توان یافت که پویا، ماندگار و باشکوه باشد بدون اینکه مبانی فکری و اندیشه‌ای داشته باشند. حوزه تمدن ایرانی یکی از مهمترین کانون‌های تکامل فرهنگ و معنا در کل تاریخ بشر است، خاستگاه بسیاری از گذارهای جامعه شناختی فرهنگی و سیاسی که در این بستر، یکی از پیچیده‌ترین نظام‌های اساطیری تحول یافت و از دل آن کهن‌ترین و اثرگذارترین نظام فلسفی پدید آمد. تعامل آرای انسانی با واقعیات خشن طبیعت مجموعه‌ای از عقاید را تولید کرد که تا به امروز پا برجاست. بین تاریخ ایران و اسطوره‌ها رابطه‌ای دوشادوش، هم‌عرض و متقابل وجود دارد، این روایات و عقاید اغلب مبتنی بر متون برآمده از ذهنیت‌های آرمانی هستند که اسطوره به عنوان اولین دستگاه نمود این دستگاه فکری، روایات عمدتاً شفاهی را از محیط زندگی انسان به صورت قدسی ارائه می‌دهد. برای درک مبانی و ساختارهای سیاسی اجتماعی و عقاید ایران باستان باید اسطوره‌ها را درک کرد و شناخت. دین قدیم آریایی‌ها بر پرستش قوای طبیعت، عناصر و اجرام سماوی استوار بود و از قدیم خدایان طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی بودند که عقایدی چون؛ احترام به زایش، آب، عدالت، راستی، نور و قدرت از یک سو و پرهیز از دروغ و خشکسالی از سوی دیگر، دوگانه خدا و اهریمن را در هستی ترسیم کرد و انسان غایت زندگی خود را بر پایه آن شکل داد. اسطوره‌ها معنا و مفهوم اصلی زندگی سیاسی شدند، بدین ترتیب که برداشت خیمه‌ای از هستی باعث دیدگاهی در سیاست شد که پایه‌های آن؛ شاه آرمانی، شهر آرمانی و طبقه آرمانی را بنا نهاد. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۷)

اسطوره در اندیشه ایران باستان پنج نوع کارکرد دارد:

۱) وجود انسان و جهان را توجیه می‌کند و در واقع نوعی بُعد فلسفی به هستی‌شناسی ابتدایی می‌بخشد.

۲) سازمان‌ها و ساختارهای اجتماعی و حکومتی را توجیه و تثبیت می‌کند و عملاً نقش ایدئولوژیک دارد.

۳) آیین‌هایی را که یگانگی فرد را به اجتماع و اجتماع را با طبیعت برقرار می‌سازد توجیه می‌کند و به آن‌ها ارزش و تقدس می‌بخشد.

۴) آداب و رفتارهای درون طبقاتی هر طبقه را شکل داده و توجیه و تثبیت می‌کند.

۵) آثار متعدد روانی و روان‌درمانی دارد. (بهار، ۱۳۸۸: ۳۷۳)

یعنی اسطوره‌ها در واقع چهار کارکرد عرفانی، کیهان‌شناختی، جامعه‌شناختی و تربیتی دارد (کمبل، ۱۳۸۰: ۶۱).

ادیان ایرانی به همین خاطر ماهیتی سخت فلسفی و عقلانی دارند و اساطیر همچون حاشیه‌هایی روایی و عامیانه در کنار آن‌ها تکامل یافته و اغلب به رمزگذاری استعاره‌های فلسفی گرایش یافته‌اند. مردم ایران باستان به کمک این اسطوره‌ها هزاران مشکل را حل و به تعادل اخلاقی و حتی خرد دست پیدا می‌کردند. خدایان آن‌ها دو دسته عمده بودند؛ یک دسته دیوها و در رأس آن‌ها ایندرا (indra) و دسته دیگر آسوراها (asuras) یا همان اهورا بود، دیوها خدایان دروغ و بدکار و دشمن اهورا بودند که نبردی دائمی بین این دو در جریان می‌باشد. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۱۳)

این خدایان و اساطیر نماینده و مظهر هیأت‌های اجتماعی بودند، به طور مثال؛ رشنو خدای آزمایش‌کننده، سروش خدای اَمت دیندار و مهرپرست، آشی خدای باروری، زناشویی و سعادت در ازدواج، بهرام (وهرام) خدای حمله، پیروزی و جنگ (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۱۴) مهر خدای پیمان، تیشرایزد باران، آناهیتا ایزد بانوی آبها و چیستا ایزد بانوی دانایی و معرفت. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۷۰)

به طور کلی در ایران زمین، اسطوره‌ها به چند دلیل ویژه هستند:

الف) انسان مدارند و به طرد مداخله نیروهای جادویی و ایزدان گرایش دارند.

ب) گرایشی عقلانی و طبیعت‌گرا در آن‌ها غالب است.

پ) دستگاهی لایه لایه و پیچیده از رمزگذاریهای منظم و خودسازگار را در حوزه‌های نمادین گوناگون پدید آورده‌اند.

در نتیجه اساطیر ایرانی همچون واسطه‌ای روایی عمل کرده که طبقه‌های مفهومی پیش پا افتاده و ساده زندگی روزمره را با مفاهیم عمیق فلسفی و باورهای هستی‌شناسانه و اخلاقی ترکیب کرده و همچون میانجی نمادین برای پیوند دادن این دو عملکردده است. اسطوره نوعی روایت کلان و داستان گونه است که خاستگاه نظم‌های طبیعی یا اجتماعی را براساس قالبی انسان گونه شرح می‌دهد و وضعیت کنونی را بر آن مبنا توضیح داده و توجیه می‌کند.

پیش از ورود آریایی‌ها، دینی چندخدایی، طبیعت‌گرا، روادار، مناسک آمیز، غیرفلسفی و غیرانتزاعی در دولتهای باستانی مستقر در ایران زمین رواج داشت و خدایان انسان ریخت که کاهنان واسط بین انسان‌ها و خدایان بودند. در اندیشه اسطوره‌ای، انسان اراده‌ای ندارد و متعلق به خدایان و اساطیر است. این اساطیر در اثر همزیستی دراز مدت با دستگاه‌های فلسفی ناگزیر شدند ساختار تخیلی، واگرا و طبیعیشان را دگرگون سازند. مثلاً امشاسپندان خدایان اسطوره‌ای بودند که وقایع طبیعی را رام و علل طبیعت را بیان می‌کردند و برای ایرانیان قداست داشتند که توسط زرتشت نظم و ترتیب جدیدی پیدا کردند، به طوری که اهورامزدا در رأس قرار گرفت و بقیه به عنوان دستیاران اهورامزدا ادامه حیات دادند، یعنی پس از ظهور زرتشت ایزدان چندگانه به فرشته تبدیل شدند و سپس فرشتگان تجلیات فضایل اخلاقی ایزد برتر شدند (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۷۱) قبل از زرتشت مزدپرستی هم بود اما نیروی خود را از اساطیر می‌گرفت و عصر زرتشت عصر غروب خدایان و اساطیر بود. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۴۹) در بین این یاوران اهورامزدا، شش ایزد بودند که نام مشترک امشاسپندان بر آن‌ها نهاده بودند: هومنه (بهمن، اندیشه نیک)، اردیبهشت (نظم نیکو و حقیقت)، شهریور (شهریار آرمانی)، سپندارمز (پارسای مقدس)، هرات (خرداد، کمال و تندرستی)، امرتات (مرداد، جاودانگی و بیمرگی). (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۶۹)

با این تغییرات اسطوره‌ها به سمت عقلانیت و مذهب تکامل یافته و حذف نشدند، چون اسطوره‌ها نقشی انکارناپذیر در اندیشه ایرانیان داشتند و هرگونه شناخت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جز با اسطوره شناختی امکان نداشت. سلطه معنایی و مفهومی این اسطوره‌ها در

مقابل ناملايمات، تخریب‌ها و سوزاندن‌های فیزیکی که هدف مستقیمش بنیان و اساس تفکر ایرانی بود، هم مقاومت کرد و تداوم یافت.

گذرا از چند خدایی (پلی تئیسیم) و به تحلیل رفتن سایر ایزدان در یک ایزد برتر (هنوتئیسیم) و در نهایت یکتاپرستی (مونوتئیسیم) فرایندی عام در تحول اساطیر و خدایان است که در عالم به تدریج اقتدار سیاسی را به سمت یک تن سوق داد. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۴۸)

سلسله مراتب عالم

تاپیش از زرتشت قلمرو آسمان و زمین تنها به لحاظ جغرافیایی و در تناظر با جم پایین / بالا از هم جدا می‌شد، نه همچون دو عرصه هستی شناسانه متفاوت و جهان را بر محور قائم تصور می‌کردند، جهانی که متشکل از آسمان، برزخ و زمین بود. آن‌ها بر همین اساس خدایان را نیز به سه قسمت: خدایان آسمانی (دئوس، ورونا، میترا، آشوین‌ها)، خدایان برزخی (ایندرا، آبام نپات، وایو) و خدایان زمینی (پرتھوی، آگنی، سوما) تقسیم کرده بودند. که البته خدایان فرمانروا، خدایان جنگاور و خدایان مظاهر طبیعی هم نامیده می‌شدند. ساختار ادیان باستانی و شمنی عالم را ذو طبقات می‌دانند که بر پایه یک محور اصلی یا همان رکن عالم به هم می‌پیوندند. این عوالم خود چند بخش هستند و هر کدام حکمرانان روحانی خود را دارند به ترتیب موجودات اصلی که کمک آن‌ها هستند تا پایین، یعنی نظم‌یگانه و وحدت در کثرت ناگستنی (نصر، ۱۳۸۵: ۴۷). در اندیشه ایران باستان زرتشت با ظهورش جم یا طبقه جدیدی را معرفی کرد و آن گیتی / مینو بود، او با جدا کردن گیتی از مینو طرحی نو در این زمینه در افکند و امور معقول، ذهنی و روانی را از عرصه ملموس، عینی و مشاهده پذیر جدا کرد. گیتی همان است که جهان مادی، ملموس، محسوس، زمینی و عینی نامیده می‌شود و در مقابل مینو، جهانی است معنوی، انتزاعی، آسمانی و ذهنی. در گاهان دو مفهوم گیتی و مینو به صورت دو جفت متضاد معنایی در کنار هم مطرح شده‌اند. (وکیلی، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

گیتی عرصه‌ای است که آشه در آن جاریست. دروغزنان تباه کنندگان گیتی آشه معرفی شده‌اند. گیتی امری آزلی است که توسط اهورامزدا در آغاز آفریده شده است. جریان یافتن آشه در گیتی امری ایزدی است و نیاز به کوشش و تلاش نیروهای نیک دارد. (وکیلی، ۱۳۹۲: ۱۵۶)

گیتی بخشی از جهان است که به طور مشخص به جانداران و امور سخت و مادی مربوط می‌شود. زرتشت نخستین کسی است که در برابر کلیت عرصه جهان مادی، عرصه‌ای به همان اندازه فراگیر و مهم را از جنس معنا تعریف می‌کند. او برای نامیدن این عرصه نوپا، از واژه مینو بهره می‌برد. مینو از ریشه مَن مشتق شده در معنای اندیشیدن، دانستن و آگاه بودن به کارگرفته شده است. مینورا می‌توان عرصه معنا، قلمرو معقول و حوزه امرذهنی دانست. ترتیب قرارگرفتن دو مفهوم گیتی و مینو به روشنی مادی / غیرمادی و محسوس / معقول بودنشان را تأیید می‌کند. این دو تفاوت‌هایی دارند نخست آنکه مینو، برخلاف گیتی، امری یکپارچه و یگانه نیست بلکه دوگانگی و تضاد در آن راه دارد. این شکاف درونی و ناسازگاری درونی هم از همان ابتدای آغاز هستی در آن وجود داشته است، و تا پایان عمر هستی با آن همراه خواهد بود. دوم آنکه این دو مینو (انگهر مینو، سپنتا مینو) به معنای دقیق کلمه ضد یکدیگر هستند. دو مینو همزمان و باهم زاده شده‌اند و از این رو کردار، منش و گفتارشان همراه باهم پدید آمده است، اما این دو ضد یکدیگر هستند. (وکیلی، ۱۳۹۲: ۱۶۲)

در گاهان برای نامیدن مجموعه گیتی و مینو، نام هستی (انگهئوش) برگزیده شده است. (وکیلی، ۱۳۹۲: ۱۶۸) نام اهورا به معنای سرور و آفریدگار، از همین ریشه گرفته شده و به همین دلیل می‌تواند آفریننده هستی نیز ترجمه شود. به این ترتیب تاریخ هستی امری چرخه‌ای نیست، بلکه محوری خطی است که اهورامزدا برآغاز و پایان آن چیره است. "ای مزدا، همه نیکی‌های زندگی را که از آن توست، آن‌ها که بوده، هست و خواهد بود را به مهربانی خویش به ما ارزانی دار" (یسنا، هات ۳۵).

آشه

راه یکی است و آن راه راستی است و همه راه‌های دیگر بیراهه‌اند. (یسنا، هات ۷۲) هسته مرکزی آموزه‌های زرتشت فهم و پیروی از قانون عام طبیعت است. در مرکز دین زرتشت، مفهومی قرار دارد به نام آشه. آشه، آرته، رته عبارت بود از نظمی که بر هستی حاکم است و قواعدی که سیر طبیعی و درست رخدادها را تعیین می‌کند. زرتشت خود را داننده و عمل‌کننده به آشه معرفی می‌کند. معنای این واژه در حوزه دینی عبارت است از: راستی، تقوا،

پارسایی و پرهیزگاری. مؤمنان به این آموزه‌ها آشون یعنی راستکار و پارسا دانسته می‌شوند که در مقابل دَرَوَند ها (دروغزان، دَرگوانو) قرار دارند. (وکیلی، ۱۳۹۲:۱۸) آشه به معنای دینداری و انجام فرایض دینی بود و گستره وسیعی از نیکی‌ها چون: درستی، عدالت، نظم، فضیلت، کمال و دینداری را در بر می‌گرفت که پس از مفهوم اساسی خیر و شر، اولین مفهوم مهم و بنیادین در اندیشه زرتشتی است. (رضایی راد، ۱۳۷۸:۱۹)

آشه شالوده اخلاق زرتشتی را بر می‌سازد و مفهومی است که به همراه جفت متضاد معنایی‌اش، یعنی دروغ، کل بایدها و نبایدها را نتیجه می‌دهد. وقتی جهان آوردگاه دو نیروی خیر و شر است و انسان مختار است که یکی از این دو نیرو را انتخاب و وارد میدان شود، آنگاه آشه به میدان می‌آید. آشه نظم حاکم بر کیهان است. (رضایی راد، ۱۳۷۸:۹۷)

اگر انسان بر اساس آشه زندگی کند خصوصیات چو: دادگری، اعتدال، وفای به عهد، فرمانبرداری، خویشکاری، خرسندی، رادی و اعتقاد به تقدیر را دارا شده و تبدیل به فرد آشون می‌شود. وظیفه‌ای را هم که هر کس بر اساس آشه باید انجام می‌داد را خویشکاری می‌نامیدند که در حکم کار ثواب و عین دینداری بود، حتی ایزدان هم هر کدام خویشکاری داشتند و خویشکاری همان شراکت انسان مزدائی در غایت آفرینش اورمزد است. (رضایی راد، ۱۳۷۸:۱۲۸) فرمانبرداری و اطاعت انسان در حکم قرار گرفتن در دایره نظام اخلاقی و شریک شدن در فرسنگرد و هدف کیهان است که با فضیلت دیگری به نام خرسندی به کمال می‌رسد. خرسندی یعنی وقتی فرد به آنچه دارد و آنچه انجام می‌دهد راضی، قانع و خشنود است، پس حرص و طمع را از خود دور می‌کند و به این ترتیب کمترین آسیب را به جامعه و کیهان می‌زند و چون در نظر او دیگر ثروت و مال تعیین کننده جایگاه و مایه برتری نیست، از آنچه دارد به راحتی به دیگران هم می‌بخشد و بدین ترتیب دارای فضیلتی دیگر به نام جود و بخشش می‌گردد و می‌فهمد که نظمی سراسر و ناظمی نیکو وجود دارد، پس به تقدیر گردن نهاده و در جهت پیروزی خیر می‌کوشد. "به سوی آشه روی آور و آن را فراشناس و بکوش تا سروش به اندرون تورا یابد و پرتودهش ایزدی را دریابی که مستحق پاداش و جزا خواهی شد (یسنا، هات ۴۶) و اگر برخلاف آشه رفتار کنی نظم کیهانی را به هم زده و دَرَوَند (بد مذهب و فاسق) هستی که باعث جدایی گله از چوپان یا جدایی میان مردم و پیشوای راستین می‌شوی پس مستحق

نابودی هستی" (وکیلی، ۱۳۹۲: ۸۳). نظم طبیعت، یادآور نظم درون و برون ماست برخاسته از حکمت الهی و چیزی جز نظم ما نیست و همانا اجزای طبیعت اجزای ما، حیات آن حیات ما و تخریب آن تخریب ما (نصر، ۱۳۸۵: ۴۱) پس کسی که بر اساس اشه زندگی می‌کند: اولاً دادگر می‌شود، یعنی قانون ایزدی را برقرار می‌کند و برخلاف آن عمل نمی‌کند، ثانیاً در امور زیاده روی و تفریط نمی‌کند و اعتدال را پیشه خود قرار می‌دهد که همانا اعتدال، روش مزدایی و افراط روش اهریمن است، ثالثاً دروغ نمی‌گوید و پیمان نمی‌شکند که اینها سرچشمه آشوب‌ها هستند. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۱۲۴) اشه آشکارا به هر دو عرصه گیتی و مینوتعلق دارد و قانونی است فراگیر که در هر دو عرصه نافذ و جاری است (وکیلی، ۱۳۹۲: ۲۴۲). فرشتگان و دیوان نیز به خاطر فهم درست یا نادرست اشه است که به نیکی و بدی روی می‌آورند. آنانکه اشه را در می‌یابند و درک می‌کنند، از قاعده‌اش پیروی می‌کنند و با نظم طبیعت سازگار می‌گردند و به این ترتیب هم این نظم را نگهداری می‌کنند و هم خویشان را شادمان و خوشبخت می‌سازند. دوستان اهورامزدا، منش نیک و بهمن را دریافته‌اند و آگاه شده‌اند و از این رو با قدرت، گفتار و کردار خویش اشه را نگه داری می‌کنند. دروغزنان اما، اصولاً بدان دلیل به دروغ پیوسته‌اند که این اشه را در نمی‌یابند و بنابراین از نظم و ترتیب حاکم بر روند هستی نا آگاه هستند. به همین خاطر هم هست که تباهی گیتی را رقم می‌زنند و به دنبال آن خویشان را نیز به ویژه در عرصه مینویی فاسد و تباه می‌سازند (وکیلی، ۱۳۹۲: ۲۴۲).

انسان‌شناسی

منظور از انسان‌شناسی نوع‌نگاهی است که هر مکتب و اندیشه به جایگاه انسان در عالم هستی و استعداد او دارد. در اندیشه زرتشت انسان در نبرد اهریمن و اهورامزدا نقش مهمی دارد. (ازغندی، ۱۳۹۱: ۸) انسان و فرد در اندیشه سیاسی زرتشتی محور قلمداد می‌شوند و واحدی مستقل و متمایز از خانواده به رسمیت شناخته می‌شوند (وکیلی، ۱۳۹۷: ۱۷۱) "ای آموزندگان، چه زن و چه مرد، با گوشه‌های خویش و با منش روشن، بهترین سخنان را بشنوید و پیش از آنکه رویداد بزرگ به کام ما پایان پذیرد، از میان دوراه یکی را برگزینید و این پیام را به دیگران بیاموزید" (یسنا، هات ۳۰). در جسم مادی است که نظم طبیعت را مستقیماً از درون تجربه می‌کنیم و

باهمین جسم می‌توانیم با عالم طبیعت ارتباط برقرار کنیم پس باید آگاهیمان را رشد دهیم تا پیشرفت معنوی حاصل کنیم (نصر، ۱۳۸۵: ۳۰۶)

مرورگاهان نشان می‌دهد که برداشت زرتشت از انسان به آسمان‌ها هم تعمیم یافته و رخسار ایزدان و امور قدسی را تعریف و مرتبط با زمین کرده است. (وکیلی، ۱۳۹۲: ۲۷۹) در همه ادیان سنتی انسان و موجودیت جسمی او امری مقدس تلقی شده است و بدن محل حضور روح کل و عناصر آن است (نصر، ۱۳۸۵: ۳۰۷) مهم‌ترین عنصری که عظمت و خودمداری اهورامزدا را نشان می‌دهد، در آدمی نیز وجود دارد، و آن اراده آزاد است. انسان درست مانند اهورامزدا آزادی انتخاب برخوردار است و ماهیت و رجاوند و بنیادین در نظام هستی دارد و مانند اهورامزدا دارای کالبد و اندام‌های مینویی است.

از میان اعضای بدن انسان، سه عضو هستند که درگاهان بارها مورد اشاره واقع شده‌اند؛ دست، چشم و گوش. دست با کردار، چشم با اندیشه و گوش با گفتار ارتباط می‌یابد. این سه همان هستند که در فرهنگ عامیانه تحت عنوان کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک صورتبندی می‌شوند و به همین ترتیب می‌توان از تطبیق طبقات جامعه با این سه عضو، این چنین بیان کرد که ارتباط میان چشم، (اندیشه) با رهبران، پیوند دست، (کردار) با کشاورزان و ربط گوش، (گفتار) با مغان سخن گفت. همچنین متناظر با دو عرصه گیتی و مینو، عرصه تن و جان انسان را هم داریم که از همان قواعد پیروی و از قانون ازلی و طبیعی تبعیت می‌کنند. در انسان قوایی متصور است، بنام غضب، شهوت و عقل، که سلامت فرد در تعادل بین این قوا و فرماندهی قوه برتری عقل است، عقلی که در زیر چتر قانون طبیعی، ازلی و ابدی است. (وکیلی، ۱۳۹۲: ۲۸۸-۲۸۹)

انسان مجبور به خدمت کردن است، چون برای خدمت کردن و به مثابه خدمتکاری آفریده شده است، انسانی که در انتخاب آزاد است اما دارای شک و تردید هم می‌شود و در این راه پرخطر امیدوار به یاری اهورامزدا است. "ای خردمند، ای هستی بخش، ما، کسانی که هستی را از نومی سازند، می‌خواهیم از آن تو باشیم، تو نیز ما را به دستیاری آشه یاری کن تا زمانی که عقلمان دستخوش شک و تردید است، اندیشه مان به هم نزدیک باشد" (یسنا، هات ۳۰) "اهورا مزدا با شهریاری مینوی و آرمیتی خویش، کسی را که با بهترین منش و گفتار و کردار به سپنتا

مینو و آشه پیوندد، رسایی و جاودانگی خواهد بخشید" (یسنا، هات ۴۷) با گفته‌های بالا مشخص شد که در این اندیشه تمام انسان‌ها و افراد دارای حق و تکلیف هستند و در چرخه فعالیت می‌کنند و انسان غیر فعال وجود ندارد، یا در جهت خیر فعالیت می‌کنند یا در جهت شر. البته این انسان مختار است در انتخاب و اگر راه راستی پیشه کرد، پاداش زندگی جاودانه در انتظار اوست. "زنان و مردان که آشون باشند بعد از مرگ به جزای آن به سعادت می‌رسند و به خانه بهشت رهسپار می‌شوند و آن‌ها که شر را انتخاب کرده‌اند در جهان تاریکی زندگی خواهند کرد" (یسنا، هات ۳۱)، با این اوصاف زندگی بر اساس نظم کیهانی غایت انسان و حفظ کیهان فضیلت او می‌شود. این نوع زندگی هم پاداش دنیوی دارد هم اخروی و اهورامزدا ناظر بر رفتار مردم است. جهان بینی این انسان خیمه‌ای و مسقف است که بر طبق آن جهان در زیر چتر نظمی مقدّس و الهی است و وظیفه انسان حفظ و مراقبت از این نظم کیهانی است. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۵۴)

انسان در اندیشه تنسر

نگاه تنسر به انسان را باید نگاهی برگرفته از چارچوب‌های انسان‌شناختی زرتشتی دانست. از نظر تنسر، انسان مختار به عنوان عامل تعادل در مقابل دو قوه خیر و شر است. تنسر انسان را به سه دسته نیکان، شریران، و عامه مختلط تقسیم کرده است. (ازغندی، ۱۳۹۱: ۸)

انسان‌ها به لحاظ سرشت متفاوت و متضادند، نه یکسره بر سیل راستی و نه کاملاً بر طبق سیاق کژی و نادرستی. یعنی تنسر نه نگاهی بدبینانه و نه خوش‌بینانه به ماهیت انسان دارد و ایده‌ای میانه در این باره دارد. اما این انسان از نظری اصلاح‌پذیر و قابل‌هدایت است و باید برای اصلاحش تلاش کرد. در این امر مهم، نیکان وظیفه اصلاح گروه دوّم و سوّم را دارند و نقش هدایت‌گر را به عهده دارند.

انسان موجودی است که در متن نبرد کیهانی خیر و شر قرار گرفته است و از سوی هزاران دیو مورد حمله قرار گرفته که می‌خواهند او را به تصرف در آورند، از طرف دیگر موجودی آسیب‌پذیر و دارای نقاط ضعفی است که امکان تسلط بر او را فراهم می‌آورد و همچنین از نظر استعداد و توانایی برابر نیست، عده‌ای معدود، لایق فرمانروایی و عده کثیری لایق فرمانبرداری، پس

مسئولیت همه یکسان نیست اما هر کدام بر اساس جایگاه خود در جامعه بر اساس آشه در این نبرد دائمی شرکت دارند. (قاسمی، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۹)

زن

در فقه زرتشتی و اندیشه سیاسی آن به همه نوع انسان و افراد جامعه پرداخته شده و برای هر یک از آن‌ها حق و تکلیفی مشخص و جدا بیان شده است که زنان هم به عنوان قشر بزرگی از جامعه انسانی از این امر مستثنی نیستند و مانند مردان حقوق مشخص و تکالیفی داشتند که در جهت نظم و براساس قانون ازلی و طبیعی بدان عمل می‌کردند. اهمیت این موضوع وقتی بیشتر است که در حکومت‌های هم عصر یعنی روم و چین و مصر، زنان هیچ حق و حقوقی نداشتند و جزء دارایی‌های مردان حساب می‌شدند و در سیطره کامل آن‌ها بودند. حقوق زنان ایرانی در فقه زرتشتی، تمام زمینه‌های اقتصادی، قضایی و اجتماعی آن‌ها را در بر می‌گرفت که نشانگر پویایی این فقه بود؛ مثلاً در امور قضایی زنان حق شهادت برابر با مرد داشتند و یا حتی می‌توانستند برای همسر و فرزند خود شهادت دهند و یا همچنین اگر مورد آزار، تعرض و ستم قرار می‌گرفتند، حق شکایت و گرفتن تاوان داشتند و جالب اینکه این تاوان مستقیم به خودشان پرداخت می‌شد نه به خانواده آن‌ها، یا مثلاً در امر ازدواج، دختران حق انتخاب همسر داشتند و حتی حق طلاق هم به آن‌ها همانند مردان داده شده بود. در امور اقتصادی هم مانند بحث ارث، زنان مانند مردان از سهم الارث سهم می‌بردند هرچند این سهم نصف مردان بود، یا در مسأله مهریه، زنان مبلغ مشخصی بین دو هزار تا نه هزار دینار به عنوان مهریه دریافت می‌کردند که صاحب و مالک آن بودند. پس می‌بینیم که دختران و زنان هویتی مستقل و خود بنیاد داشتند و نه تنها مالک بدن خود بودند بلکه تاوان بی‌حرمتی به بدن خود را هم می‌گرفتند. یکی دیگر از شاخص‌های ارزیابی زنان جایگاه سیاسی آن‌ها بود و القابی که در اجتماع، سیاست و قدرت عهده دار می‌شدند. القابی مثل کد بانو، شهر بانو و بانو. زنان در کتیبه‌ها و سنگ نوشته‌ها هم حضوری پررنگ در کنار شاهان و درباریان داشتند. در اندیشه زرتشتی جنسیت در قدرت تأثیر زیادی نداشت مثلاً چون افرادی زن هستند حتماً باید بعد از مردان باشند، چه بسا که زنان قدرتمندتری از مردان در دربار حضور داشتند؛ مثل مادر شاه،

همسرشاه، خواهرشاه، زنان بزرگان دربار و دیگر زنان... که هر کدام لقبی داشتند و در یک سلسله نظم و ترتیبی ساماندهی شده بودند. (وکیلی، ۱۳۹۷: ۲۴۳)

بخش دوم مفاهیم

نظم

نظم در لغت به معنای سامان و آرایش است. مضمون نظم این فکر را در ذهن متبادر می‌کند که مجموع چیزهایی که هر کدام به جای مطلوب نشستند و دقیقاً مرتب گشته‌اند، می‌باشد. تعاریف متعدد دیگری از نظم وجود دارد:

(۱) تناسب یا هماهنگی هدفدار (آلستون، 1967: 84)

(۲) هماهنگی بین چند عنصر یا چند عضو برای هدفی خاص (نقطه مقابل هرج و مرج) (جوادی آملی، 1375: 227)

(۳) هماهنگی مجموعه‌ای از اعضا که دنبال هدف مشخص هستند و رابطه‌ای کمی یا کیفی دارند که اگر نباشد به هدف نمی‌رسند. (مطهری، 1353: ۱۳)

(۴) نظم رابطه هماهنگ میان اجزای یک مجموعه برای تحقیق هدفی مشخص به گونه‌ای که همه مکمل یکدیگرند و فقدان هر یک موجب فقدان اثر مطلوب می‌گردد. (سبحانی، 1405: 157)

(۵) نظم گرد آمدن اجزای متفاوت با کیفیت و کمیت ویژه‌ای در یک مجموعه است، به طوری که همکاری و هماهنگی آن‌ها، هدف معینی را تأمین کند.

با توجه به این تعاریف، سه رکن اصلی و مشترک در همپان‌ها عبارت است از: مؤلف بودن، هماهنگی و هدفداری. شرط تحقق نظم حضور این سه عنصر است، بدین معنا که هر کدام از این عناصر سه گانه شرط لازم حصول نظم هستند، ولی شرط کافی به حساب نمی‌آیند و به تنهایی معادل نظم نیستند.

پس با این اوصاف پدیده منظم، مجموعه‌ای است که اجزای آن به نحوی در کنار هم و در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته باشند که در مجموع هدف مشخصی را تعقیب کند. (فرح، ۱۳۹۵: ۲۷)

اقسام نظم

آلستون نظم را به اعتبار غایت و هدف به سه نوع تقسیم می‌کند:

الف) نظم زیبایی شناختی: هنگامی که عناصر الگویی را شکل می‌دهند که مالذت ذاتی از ادراک آن داریم، می‌توانیم از نظم زیبایی شناختی سخن بگوییم؛ مانند نظم در آسمان پرستاره و یا نظم در تابلو نقاشی.

ب) نظم علی: هنگامی که هماهنگی آشکاری در میان باشد، یعنی عناصری خاص در یک تقارب زمانی و مکانی اتفاق بیافتند، می‌توانیم از نظم علی سخن بگوییم (مانند نظامی که در منظومه شمسی وجود دارد)

ج) نظم غایی: ساختارهایی که برای ایجاد نتیجه‌ای مشخص و با ارزش هماهنگ شده‌اند. آلستون حیوانات رو نمونه این نظم می‌داند مثل گوش سگ یا گرگ که در تعقیب شکار به سمت چپ یا راست می‌چرخد. (آلستون، ۱۹۶۷: ۸۴)

همچنین نظم را به این اعتبار که پیوند و ارتباط بین اشیای مختلف، لازمه و شرط پیدایش مفهوم نظم است، به نظم اعتباری، صناعی و تکوینی تقسیم کرده‌اند.

الف) نظم اعتباری: این نظم تابع قرارداد اعتبارکنندگان است و در حالت‌های گوناگون متفاوت می‌شود. مانند نظم صف سربازان یا صف نمازگزاران به جماعت.

ب) نظم صناعی: نظمی که انسانها در مصنوعات خود بر طبق قانونهای خاص و برای هدفی معین ایجاد می‌کنند. مانند نظم ساعت، نظم اتوموبیل.

ج) نظم تکوینی یا طبیعی: این قسم نظم معلول ارتباط طبیعی و تکوینی حاکم بر اجزای یک پدیده طبیعی است و تابع قرارداد اعتبارکنندگان و مصنوع بشر هم نیست مانند نظم اعضای بدن. (جوادی آملی، ۲۹: ۱۳۷۵-۳۱/۲۲۷-۲۲۸)

دو نوع نظم دیگر که بنا بر منشاء و حیطة آن نام برده شده که عبارتند از: نظم کیهانی یا آسمانی و نظم زمینی.

۱: نظم کیهانی (آسمانی)

نظم کیهانی و نظم کائنات، از مباحث اصلی کیهان‌شناسی است و کیهان‌شناسی دینی موازی با مبدأشناسی، ساختارشناسی و فرجام‌شناسی جهان محل توجه قرار می‌گیرد. پس اصطلاح نظم کیهانی بر اصل یا اصولی دلالت دارد که رایج‌ترین نظم امور در جهان را نشان می‌دهند. نظم کیهانی فقط بعد جهان مادی را در بر نمی‌گیرد، زیرا همان‌طور که جهان مادی نظم دارد جهان مینوی و روحانی نیز دارای نظم و قانون است. از این‌رو، نظم حاکم بر کیهان را می‌توان در دو حوزه در نظر گرفت: نظم یا قانون طبیعت و نظم یا قانون مینوی. انسان به دلیل برخورداری از دو بعد مادی و مینوی، خواسته یا ناخواسته در معرض هر دو بعد نظم کیهانی است و تناسب ابعاد انسانی با آن‌ها سعادت را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

نظم کیهانی در حیات زیستی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگ انسانی نمودهای مختلفی دارد و صورت صحیح رفتار بر اساس انطباق با آن مشخص می‌شود. مفهوم نظم کیهانی در قدیمی‌ترین مراتب تاریخی در ایران باستان مطرح شده و این اصل مبنای اصلی توسعه همه آیین‌ها و سنن آنان تاکنون بوده و خواهد بود. سابقه بحث نظم کیهانی در ایران، به دوره آریاییان نخستین باز می‌گردد و هسته اصلی دین آریایی به شمار می‌رود.

معادل نظم کیهانی در آیین زرتشتی، آشه نام دارد که اساس آن در طول صدها و هزاران سال تکامل یافته است. نظم کیهانی اهورایی است که در مقابل بی‌نظمی و اهریمن قرار دارد. نظم کیهانی غایت زندگی انسان است. این نوع زندگی هم پاداش دنیوی دارد هم اخروی، اهورامزدا ناظر بر رفتار مردم است، او هزار چشم و هزار گوش دارد و پیمان شکنان مورد غضب او هستند و به آتش خشم وی گرفتار خواهند آمد، چون هر که پیمان شکنی می‌کند نظم کیهانی را خدشه

دار می‌کند و موجب آشوب و فتنه می‌شود، پس مستحق شدیدترین مجازات است.

۲: نظم اجتماعی و سیاسی

هماهنگی، تعادل و انسجام روابط اجتماعی بین مجموعه افراد جامعه از طریق فعل و انفعال و ساز و کارهای اقتصادی و سیاسی به سوی زندگی مشترک جلب شده و حیات جمعی را امکان پذیر می‌سازد. لیکن اغلب، نظم اجتماعی به نظم رایجی اطلاق می‌شود که اطاعت همگان را از یک نظم ارزشی جا افتاده و رایج به منظور مرجع داشتن طبقات و قشرهای اجتماعی ممتاز، اولویت می‌بخشد. در هرم نظم هر چه از بالا به پایین حرکت شود قواعد و نظامات حاکم محکم‌تر می‌شود و ثمره بیشتری دارد.

درنامه تنسردراین باره آمده است: "روزگار فساد و سلطانی که صلاح و عالم را ضبط نبود افتاد به چیزهایی طمع بستند که حق ایشان نبود آداب ضایع کردند و سنت فرو گذاشته و رأی رها کرده تغلب آشکار شده یکی بردیگری حمله می‌برد به تفاوت مراتب و آرای ایشان تا عیش دین بر جمله تمام گشت و آدمی صورت آن دیو صفت و دد سیرت شدن" (مینوی، ۱۳۵۴:۵۷) و در جای دیگر آورده که "چون فساد زیاد شد و مردم از اطاعت دین و عقل و سلطان بیرون شدند و حساب از میان برخاست، آبروی چنین ملکی جز ریختن با دید نیاید، بسیار پادشاهان باشند که اندک قتل ایشان اسراف باشد بود، اگرده تن کشند و بسیار باشند که اگر هزار هزار را بکشند هم زیادت باید کشت، از آنکه مضطر باشند بدان زمان با قوم" (مینوی، ۱۳۵۴:۵۹) پس می‌بینیم در صورتی که هرم نظم رعایت نشود جز تباهی و نابودی به همراه ندارد و در عوض وقتی هرم نظم رعایت شود و بر اساس آشه زندگی کنند: اولاً دادگری می‌شوند، یعنی قانون ایزدی را برقرار می‌کنند و برخلاف آن عمل نمی‌کنند، ثانیاً در امور زیاده روی و تفریط نمی‌کنند و اعتدال را پیشه خود قرار می‌دهند که همانا اعتدال، روش مزدایی و افراط روش اهریمن است، ثالثاً دروغ نمی‌گویند و پیمان نمی‌شکنند که اینها سرچشمه آشوب‌ها هستند. (رضایی راد، ۱۳۷۸:۱۲۴) شاه به عنوان رأس هرم نظم، باید دائم از احوال مردم با خبر باشد که بی خبری شاه دری است از فساد، پس باید منهیان و جاسوسانی که معتمد وی هستند بگمارد تا به وی اطلاع رسانی کنند تا نظم و عدالت حفظ شود.

عدالت

معانی مختلف عدالت

اگر تاریخ را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که اغلب تحولات تاریخی با انگیزه ایجاد عدالت شکل گرفتند. عدالت همواره در همه جوامع دارای تقدس بوده و آرمانی است که آن‌ها در جهت تحقق آن تلاش می‌کنند.

یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در اندیشه سیاسی ایران باستان و اندیشه ایرانشهری مفهوم عدالت یا داد است. این مفهوم بنیادین بارها در منابع آن دوران مانند اوستا، کتیبه‌ها، سنگ نوشته‌ها و نامه تنسر، دست کم چهار بار و در معانی لازم و ملزوم آمده است:

(۱) عدالت به معنای نظام و آیین آرته و هماهنگی و مطابقت با این آیین و قانون.

(۲) عدالت در برابر ظلم در معنای وسیع راستی.

(۳) عدالت به معنای خویشکاری و نهادن هر چیز در جای درست خود و اشتغال هر کس به کار خویش.

(۴) عدالت به معنای پیمان و حد وسط افراط و تفریط (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸:۹)

در جهان بینی خیمه‌ای و مسقف که در آن همه چیز نظم دارد و سلسله مراتبی می‌باشد، عدالت یعنی قرار گرفتن هر چیز در جای خودش (رجایی، ۱۳۷۲:۱۶) بنابراین تنسرهیچ چیز را چنان نگه ندارند که مراتب مردم را (مینوی، ۱۳۵۴:۶۶) مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش، بازداشت از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان است و به منزلت باران که زمین زنده کند و آفتاب که یاری دهد و باد که روح افزایش دهد. (مینوی، ۱۳۵۴:۶۰)

در نظر ایرانیان مفهوم راستی (آشه) به عدالت بسیار نزدیک تر است و یعنی هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی و شکستن ظلم و دروغ که این جز قرار گرفتن هر چیز و هر کس در جای خود امکان پذیر نمی‌باشد. (مجتبایی، ۱۳۳۲:۳۱-۳۰)

یک تعریف هم از افلاطون وجود دارد که شبیه معنای عدالت در ایران باستان است که هر کس باید به کار خویش اشتغال ورزد و هیچکس نباید همه کاره باشد.

تعاریف دیگری هم برای عدالت بیان شده است مثلاً شهید مطهری در کتاب عدل الهی

چهار برداشت از عدل را بیان می‌کند:

- (۱) موزون بودن: یعنی رعایت تناسب یا توازن میان اجزای یک مجموعه.
- (۲) تساوی و رفع تبعیض: یعنی رعایت مساوات بین افراد هنگامی که استعدادها و استحقاق‌های مساوی دارند، مانند: عدل قاضی.
- (۳) رعایت حقوق افراد و دادن پاداش و امتیاز براساس میزان مشارکت آن‌ها مانند: عدالت اجتماعی
- (۴) رعایت استحقاق‌ها: این معنی از عدل عمدتاً مربوط به عدالت تکوینی و از خصوصیات باری تعالی است.

علت شباهت همه تعاریف از عدل در ایران باستان (خرد مزدایی)، اندیشه اسلامی و عدل افلاطونی؛ این است که دیدگاه همه آن‌ها عقلانی است و مصلحت عمومی ارجحیت دارد و اعتدال مورد توجه آنهاست.

عدالت فردی و اجتماعی

بنابراین دیدیم عدالت چه از نظر عقل چه از دیدگاه شرع به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود است و این مستلزم دو نگرش جزءنگر و کل‌نگر و بهره‌مندی از هدفمندی در زندگی بشر است. از آنجا که یک انسان از اجزای مختلفی تشکیل شده، جامعه او نیز متشکل از اعضای متفاوت است و نیازمند چینش مطلوب و شایسته است تا با تحقق یک کل کارآمد به کمال خویش نائل آید.

همانطور که اعضا و جوارح انسان در نظمی هدفدار جسم او را زنده، پویا و در راستای خدمت به انسانیت نگه داشته تا عقل و قلب بتوانند کرامات خدادادی را کشف کرده و به آن ظهور و فعلیت بخشند به همین سان جامعه انسانی نیز با اعضای منظم و هدفدار می‌تواند با بهره‌گیری از عقل جمعی و عشق مواج در بین انسان‌ها کمال مطلوبش را محقق و به سمت درخشش صفات متعالیه اجتماعی گام بردارد و این معنای حقیقی عدالت اجتماعی است. با حذف عنصر عدالت، هیچ موجودی امکان زندگی، حرکت و هدفداری را نخواهد یافت و از همین جا دقیقاً معنای ظلم که به هم ریختگی و بی‌هدفی را در پی خواهد داشت رخ

می‌نماید. جامعه انسانی نیز دقیقاً از همین الگوی بدن انسان پیروی می‌کند. مادامی که همه اقشار بنابر استعداد درونی و خدادادیشان به فعالیت اجتماعی مطلوب خود بپردازند و در مدیریت اجتماعی به جایگاه فرد فرد آن‌ها توجه شود و روابط منطقی بین آن‌ها نیز با دقت کنترل گردد، این جامعه با بهره‌مندی از عدالت اجتماعی به سمت کمال و شکوفایی کمالات انسانی به پیش خواهد رفت و در غیر این صورت، رفته رفته از انسانیت، اخلاق و معنویت تهی گشته و افراد همچون جزیره‌هایی از هم جدا با ظاهری متشابه و در کنار هم به سمت خودخواهی و لذت طلبی‌های بی‌حد و حصر پیش خواهند رفت. بنابراین عدالت اجتماعی در گروه عدالت فردی است و تا زمانی که افراد در درون خود به نظم و عدالت نرسند اجتماع هم به نظم، سلامت و عدالت نخواهد رسید.

در دین زرتشت اساس معیشت و نظام اخلاقی جامعه بر اصل خویشکاری و خودآیینی طبقات قرار دارد و به هر کس واجب است که تنها کار و پیشه‌ای که خاص و بایسته طبقه اوست بپردازد و تجاوز از حدود آن گناه و آفت است و باعث ویرانی، آشوب و تهی شدن جامعه از عدالت می‌شود. در این جامعه به روشنی حاکمیت و سلطه یک فرد بر جامعه و نظام سیاسی نمایانگر است و عدالت این جامعه به مفهوم قرار دادن هر چیز در جای خودش یکی از بنیان‌های اساسی اندیشه مزدایی است. (ازغندی، ۱۳۹۱: ۱۳)

شاه خوب و دیندار، مظهر عدل الهی است و شاهی او در حقیقت غلبه عدالت و راستی بر ظلم و دروغ است در مقابل شاهی که عدالت را کنار گذارد، فره ایزدی از او دور می‌شود و این به دو سبب است؛ یکی تمرد مستقیم از دستور ایزد، یعنی ادعای خدایی کردن، و دوم تمرد غیر مستقیم از ایزد، یعنی بیدادگری نسبت به خلق خدا. (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۱) شاه فرهمند تجلی عدالت و نماد حق است و هیچگاه ظلم نمی‌کند. (ازغندی، ۱۳۹۱: ۱۵) "برپادشاه است که افاضه عدل کند که عدل فراهم آورنده خیر و نگهدارنده ملک از زوال و اختلال استون‌خستین وسایل و علائم آداب سلطنت اینست که عدل از میان برخیزد". (مینوی، ۱۳۵۴: ۶۵)

با توجه به جهان بینی اهورایی و زرتشتی، غایت سیاست و حکومت در دولت ساسانی ایجاد جامعه آشنون یعنی منظم و مبتنی بر عدالت و پدید آوردن حکومت دینی و اجرای مکتب زرتشت است. جامعه آرمانی آشنون، جامعه‌ای است منظم و قانونمند که هر چیز در جای خود

است و این یعنی نور ایزدی بر همه جای مملکت تاییده می شود. (احمدوند، ۱۸: ۱۳۹۶)

در ایران باستان نظم و عدالت آنچنان مهم و حیاتی است که اساطیری برای حفظ این دو مهم نام برده می شوند. یکی از این اساطیر و چهره های محبوب دین زرتشت و ایران باستان سروشه (سروش) به معنای فرمانبرداری یا انضباط است که نماد نظم و اطاعت است و الهه دیگری به نام اردیبهشت که حافظ قانون است و نظم را حفظ می کند تا عدالت برقرار شود. (هیلنز، ۷۴: ۱۳۸۸)

بخش سوم ایرانشهری

مقدمه

در این فصل تلاش ما این است که مطالعه اندیشه سیاسی برمبنای روش اسکینر در مورد تنسر را نشان دهیم. در واقع می‌خواهیم مدلی را نشان دهیم که می‌تواند اهداف مورد نظر ما را برآورده کند. اسکینر روش زمینه‌ای - متنی خود را در مورد یکی از اندیشمندان بسیار پرحاشیه یعنی نیکولو ماکیاولی بکار گرفته است و کتابی تحت همین عنوان به رشته تحریر درآورده است که در زمره یکی از بهترین آثار در تاریخ اندیشه‌ای یک متفکر محسوب می‌شود و بعد از انتشار این کتاب، به یک معنا انقلابی در اندیشه سیاسی نویسی ایجاد کرد و این روش مورد استقبال نویسندگان و کتاب‌گران قرار گرفت. در ابتدا برای روشن شدن موضوع سؤلهایی مطرح می‌شود؛ چه نسبتی میان متن و زمینه در اندیشه سیاسی تنسر وجود دارد؟ این رابطه و نسبت را به چه شکلی می‌توان تبیین کرد؟ فضای گفتمانی که اسکینر بر آن تأکید می‌کند را به چه صورت می‌توان توصیف کرد و این توصیف چه امکاناتی برای تفسیر اندیشه سیاسی تنسر در اختیار ما قرار می‌دهد؟ بر اساس سؤالات فوق چطور می‌توان مفهوم تحول و ثبات در اندیشه سیاسی تنسر را تبیین کرد؟ برای درک درست این سؤالات به نظر می‌رسد قبل از هر چیز دیگری باید این پرسش اساسی مطرح شود که تنسر که بود؟ و در چه بستری رشد کرد؟

بستر تاریخی امپراطوری ساسانی

عهد قبل از ساسانی عهد ملوک الطوائفی یا گدک خودای بود. هریک از ولایات هجده گانه اشکانی یک پادشاه داشت و همه زیر نظر پادشاه مرکزی که از تخمه شاهی بود اداره می شد. مقام سلطنت حق خاندان اشکانی بود با این قید که سلطنت لزوماً از پدر به پسر منتقل نمی شد، بلکه مجلس تیولداران در انتخاب دخیل بودند و شاه را مشاورانی بود که او را کتبا یا شفاهاً از کارهای نیکی که باید انجام دهد یا اعمال بدی که باید از آن پرهیز کند آگاه سازد و او را به عدالت و نوع دوستی رهبری کند. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۲۹)

در این دوران دین رسمی وجود نداشت و هریالتی، دین و رسوم خود را داشت. مهرپرستی و اسطوره‌ها تمام زوایای زندگی مردم را تحت سیطره داشتند. دوستی آن‌ها با یونانی‌ها و سلطه هلنیسم و عدم توجه به رسوم و عقاید شاهان پیشینی (هخامنشیان) و سیستم یکپارچه ایران‌شهری بود که افرادی مثل اردشیر را که در خانواده مذهبی و در آتشکده پرورش یافته بود، به فکر تغییر و بازگشت به دوران باشکوه قبل از اسکندر انداخت. اردشیر در زیر سایه تیرا بزرگ می شود و بعد از او ارگبد دارا بگرد می شود و از این جا جاه طلبی و رویاهای بزرگ او آغاز می شود. اردشیر و ساسانیان تبار خود را از خدایان می دانستند. در کتیبه کعبه زرتشت ساسان خدا نامیده شده است، البته خدا نه به معنی آفریدگار بلکه به معنای بزرگ و صاحب. این کار به خاطر این بود که رعایا نباید آن‌ها را شاه معمولی ببینند بلکه آن‌ها را باید با صفات الهی ببینند، یعنی خدایی زمینی زیر نظر خدای معنوی (اهورا مزدا).

ساسانیان اندیشه ایران‌شهر (امپراطوری آریایی) را به عنوان مفهوم سیاسی خلق کردند که بزرگترین هدفشان مشروعیت بخشیدن به خویش و دادن هویتی نوبه خود و رعایایشان بود. حتی شاپور خود را ابزار دست خدا می داند که به بوسیله او کارهایش را انجام می دهد. یعنی تمام اقدامات خود را به اهورامزدا منتسب کرده و مشروعیت می بخشد و همه را توجیه می کند و حق هیچ اعتراضی را به جا نمی گذارد. (ویسهوفر، ۱۳۹۶: ۲۰۷)

شاهنشاهی ساسانی آخرین شاهنشاهی ایرانی پیش از ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران است که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی (۴۲۷ سال) بر ایران پادشاهی کردند.

با پیروزی اردشیر بابکان بر اردوان پنجم اشکانی، اردشیر به عنوان حافظ سنتهای روزگار هخامنشیان بر تخت نشست و تاج شاهنشاهی ایران را بر سر گذاشت و سلسله ساسانی شکل گرفت و تمامی سلطنت او صرف توسعه قدرت و مبارزه با مخالفان شد. (زرینکوب، ۱۳۸۱:۱۲)

خاندان ساسانی از وقتی عنوان سلطنت را هم بر منصب روحانی خود افزود، برای حفظ حیثیت و اعتبار خویش لازم دید که نژاد و تبار خود را به هخامنشیان برساند و نیز دین و دولت را لازم و ملزوم یکدیگر اعلام کند. (زرینکوب، ۱۳۸۱:۱۸)

هدف ساسانیان از ساخت تبار و نسب برای خود از این قرار بود که؛ یکی از راههای مشروعیت بخشی رساندن خود به شاهان پیشدادی و شاهان باشکوه زمان هخامنشی مثل کوروش و داریوش بود. آن‌ها ارزش را به تبار می‌دادند نه ثروت و امتیاز. (ویسهوفر، ۱۳۹۶:۲۱۴)

جهان بینی جدیدی که ساسانیان به وجود آوردند اولین نتیجه‌اش رسمی شدن دین زرتشت و تمرکزگرایی سیاسی و اداری بود. احکام دینی که در دینکرد آمده بود، شد قانون اداره مملکت، و شاه هم شد حافظ این قانون به کمک طبقات اجتماع (احمدوند، ۱۳۹۶:۱۸۴)

اردشیر به عنوان مروج دین زرتشت عمل کرد، آتشکده‌ها بنا کرده و دین زرتشت را رسمی اعلام کرد و آتشکده‌های غیر رسمی را خراب و اوستا را که در زمان سلوکیان و اشکانیان تقریباً از دست رفته بود را دوباره جمع آوری کرد. بزرگ‌ترین اقدامی که اردشیر پس از این فتوحات گسترده انجام داد، برنامه ریزی برای شکل دادن به یک حکومت متمرکز بود، به سخن دیگری بر آن شد که ایرانشهر را زیر پرچم یک حکومت در آورد و برای این کار به وضع ملوک الطوائفی یا پراکنده شاهی دوره اشکانی پایان داد و این میراث به جای مانده از عهد پارتیان را با مرکزیت دادن به حکومت خود، برچید و از میان برد.

دوره ساسانی یکی از مهمترین، حساس‌ترین و تأثیرگذارترین دوره‌های تاریخ ایران شناخته می‌شود. در این دوره، تمدن ایرانی از بسیاری جهات به نهایت شکوفایی و رونق خود رسید. انوشیروان به علوم چون فلسفه، الهیات، سیاست، پزشکی و قانون علاقه زیادی داشت و دستور جمع آوری و آموزش آن‌ها را صادر کرد و تبدیل به شاه فرزانه عالم به علوم روز شد. (ویسهوفر، ۱۳۹۶:۲۶۴)

این تأثیر تنها محدود به مرزهای داخلی نبود و تأثیر آن بههند، چین، اروپای غربی و آفریقا هم رسید. آن‌ها نقشی برجسته در شکل‌گیری هنر اروپایی و آسیایی در دوره‌های میانه داشتند. بخش عمده چیزی که امروزه به نام دوران طلایی اسلام در هنر، معماری، موسیقی و دیگر زمینه‌ها شناخته می‌شود، از ساسانیان به جهان اسلام منتقل شد. دوره شاهنشاهی ساسانیان، در سال ۶۵۱ پس از میلاد پس از کشته‌شدن یزدگرد سوم طی حمله اعراب به ایران به پایان رسید و ایران تحت سلطه اعراب مسلمان درآمد.

تنسر کیست؟

کیستی ظاهری

با مطالعه تاریخ سیاسی و اجتماعی ساسانیان اولین نکته‌ای که به ذهن متبادر می‌شود تأثیر زیاد مذهب و روحانیون در تمام جوانب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زندگی عمومی مردم و جامعه است. در این دوره موبدان یا هیربدان صاحب اقتدار بودند و در کلیه شئون زندگی رسماً و علناً مداخله می‌کردند و حتی همچون کشیشان به اعترافات شاهان ساسانی گوش فرا می‌دادند و وصایای ایشان را برای شاهزادگان، رجال و درباریان بازگویی کردند. رئیس روحانیون موبد موبدان نام داشت که مسائل مذهبی، مسائل سیاسی و دینی را حل و فصل می‌کرد. آن‌ها بعد از پادشاه بالاترین مقام به حساب می‌آمدند و دارای نفوذی بس زیاد بودند به شکلی که در انتخاب و عزل پادشاه نظری نافذ و قاطع داشتند و وقتی لیاقت شاه را کافی نمی‌دانستند او را برکنار و در روی کار آمدن پادشاه بعدی نقشی اساسی داشتند. شاهان قادر به برکناری آن‌ها نبودند و هرشاهی برای حکومت باید رضایت و حمایت آن‌ها را جلب می‌نمود و هر پیشرفت و فعالیت اقلیت‌ها را در نشر دین خود مخالف و مغایر می‌دیدند، شاهان را به انجام اعمال خشونت آور نسبت به آن‌ها تشویق می‌کردند. (کریستین سن، ۲۸۶: ۱۳۳۲)

روحانیون زرتشتی سه گروه بودند: موبدان، هیربدان، آذربدان. هیربدان آموزش، پرورش، قضاوت و دادرسی را برعهده داشتند. آذربدان حافظ آتش مقدس بودند و در آتشکده‌ها سکونت داشتند و موبدان مشاوران سلطنت و یاور پادشاه در همه امور و حل‌کننده معضلات

جامعه بودند.

تاریخ امپراطوری ساسانی با نام بعضی از این روحانیون گره خورده است، اشخاصی مثل تنسر، کرتیر، أبرسام، ماهان، بهک، همگدین و فرخان که در طول حکومت ساسانی در کنار شاهان حضور داشتند. کرتیر و تنسر از معروفترین و اثرگذارترین روحانیون در تاریخ ساسانی بلکه در تاریخ ایران بودند. کرتیر پنج پادشاه اول ساسانی را درک کرده بود و به همین علت تجربه طولانی وی در ثبات حکومت نقشی بی بدیل داشت. اما تنسر بزرگ‌ترین موبد و عالم زرتشتی در زمان اردشیر مؤسس سلسله است و در تأیید اهمیتش همین بس که بنای این سلسله با تفکرات وی بود. اولین روحانی نامداری که وجود تاریخی داشته است و کسی بوده که از طرف اردشیر مأمور شد تا اوستا را که در زمان سلوکیان و اشکانیان پراکنده شده بود را گردآوری و متمرکز کرده و در اختیار همگان قرار دهد.

" شاهنشاه اردشیر بابکان آمد از پی نو کردن و از نو آراستن سلطه ایران همان نبشته‌ها از پراکندگی به یک جای آورده شد و پورتکیش تنسر پارسا که هیربذ هیربذان بود برآمد با تفسیر اوستا، اردشیر او را فرمود اوستا را پی افکند و به مدد آن تفسیر آن را به هم پیوستن و منتشر کردن" (مینوی، ۶: ۱۳۳۲). قدیمی‌ترین اثری که از تنسر نام می‌برد کتاب دینکرد است که در سده سوم هجری به کوشش آذر فرنبغ و آذرباد نوشته شده است. در آثاری که تاریخ ساسانیان را کنکاش کرده‌اند القاب مختلفی از قبیل راست دستور، پوری و تکیش پارسا (یعنی دارای مذهب پیشینیان)، سردار مینوی، پُرگفتار و راست گفتار پارسا برای تنسر بازگو شده است. (مینوی، ۷: ۱۳۳۲) نام تنسر، در نتیجه ویژگی الفباء خط پهلوی کتابی، می‌تواند به ریخت‌های گوناگونی همچون: تَنسَر، تَوَسَر و دَوَسَر خوانده شود. (مینوی، ۳۵: ۱۳۵۴)

تنسر از خانواده‌های بزرگ و از اشراف زادگان امپراطوری اشکانی بود، پدرش از پادشاهان محلی پارس بود. امپراتوری اشکانی ساختاری فئودالی و غیر متمرکز داشت و از ایالت‌های مختلفی که هر کدام پادشاهی داشتند و به صورت نیمه مستقل اداره می‌شدند تشکیل شده بود. امپراتوری اشکانی در نقطه اوج خود از طرف غرب به رود فرات، از سمت شرق به پنجاب و سند، از طرف جنوب به خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند و از سمت شمال به کوه‌های هیمالیا، رود سیحون، دریای خزر و قفقاز منتهی می‌شد. در این دوره مذهب رسمی

وجود نداشت و مزدا پرستی، ناهید پرستی، میترا پرستی و مهر پرستی رواج داشت و پس از آمدن اسکندر و رواج مذهب و تمدن یونانی پرستش خدایان یونانی هم اضافه شد. در کل امپراطوری اشکانی تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار داشت. ساتراپهای زمان اشکانیان از لحاظ مذهب و عادات هم مستقل بودند و تمکین ساتراپ ها از شاه بزرگ به این ترتیب مشخص می شد که در موقع انتخاب شاه بزرگ در مجلس مشورتی حاضر می شدند و در زمان جنگ هم سپاهی فراهم می کردند و به جایی که دولت مرکزی تعیین می کرد گسیل می داشتند.

شاهان اشکانی حکومت مطلقه نداشتند و مجلس مشورتی مسائل مهم را حل و فصل می کرد. این مجلس از شاهزادگان اشکانی و رؤسای خانواده های درجه اول و پادشاهان محلی تشکیل می شد. ساتراپ ها در مسیر جاده ابریشم بین امپراتوری روم در حوزه مدیترانه و سلسله هان در چین واقع بودند و در نتیجه به سرعت به یک مرکز تجارت و بازرگانی تبدیل شد. آن ها بابت واردات گمرک می گرفتند و در نتیجه ثروت کلانی به دست می آوردند. یکی از این ساتراپ ها پارس بود که تنسر شاهزاده، دوران کودکی و جوانی را در آنجا و در قصری باشکوه و با ناز و نعمت سپری کرد، از پدرش ثروت و املاک زیادی به ارث برد، اما در ادامه زندگی زهد و تقوا پیشه کرد و پنجاه سال به دیانت و تبلیغ دین پرداخت و مژده ظهور اردشیر را به مردم داده و نمایندگانی برای تبلیغ به اطراف فرستاد، تا اینکه اردشیر قیام کرده و اقدامات خود را آغاز کرد و به تدبیر تنسرو برق تیغ خود همه را مطیع گردانید.

تنسر در نامه توضیح داده که: "از عقلا و جهلا و اوساط و اوباش پوشیده نیست، که پنجاه سال است تا نفس اماره خویش را بر این داشتم به ریاضت ها که از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نموده و نه در دل کردم و نه خواهان آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجون در دنیا می باشم تا خلایق عدل من بدانند و بدانچه برای صلاح معاش و فلاح معاد و پرهیز از فساد از من طلبند و من ایشان را هدایت کنم گمان نبرند و صورت نکنند که دنیا طلبی را به مخادعه و مخاتله مشغولم و حیلتی توهم افتد و چندین مدّت که از محبوب دنیا عزلت گرفتم و با مکروه آران داشته برای آنکه اگر کسی را با رشد و حسنات و خیر و سعادت دعوت کنم اجابت کند و نصیحت را به معصیت رد نکند و حلال را حرام و حرام را حلال نکند" (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۱-۵۰)

مسکویه، در تجارب الأمم گزارش می‌دهد که اردشیر بابکان در سامان بخشیدن به پادشاهی ایرانیان و نابودی ملوک الطوائف از اندرزهای خردمندان هیربدی پارسا به نام تنسر سود جسته است. او تنسرا مشاور ویژه، راهنمای دلسوز، فداکار و بزرگ برای اردشیر در امور دینی و سیاسی معرفی کرده است. تنسر در مقام روحانی بزرگ دارای مقام ریاست آتشکده‌های ساسانی و ناظر مطلق و تام الاختیار بر دیگر اماکن دینی ساسانی بود. او بود که به استناد منابع تاریخی در پیشبرد کار اردشیر سعی بلیغ، تلاشی پیگیر و خستگی ناپذیر نمود و کوشید تا ناهمواریها و مشکلات را از پیش پای اردشیر برداشته و او را در این راه کامیاب گرداند. تنسر شرایط را به گونه‌ای اطمینان بخش برای اردشیر چنان میسر نمود تا اردشیر که شخصی نظامی و با پشتکار و قاطعیت بود بر همه والیان و حکام ولایت چیره گردد و چنین نیز شد. اردشیر پس از احراز مقام سلطنت و تکیه زدن بر تخت پادشاهی اشکانیان و تصاحب تاج و اورنگ شاهنشاهی ایران نیز از رایزنی با تنسری نیاز و لحظه‌ای از آن غافل نبود و درباره چگونگی وضع، نگارش و تدوین قوانین دینی و اداره امور کشور و مقررات متعلق به آن با تنسریه رایزنی می‌پرداخت. حرف تنسر برای پادشاهی ساسانی قانون بود و اجرای آن برای هر سیاست مدار ساسانی اجتناب ناپذیر. ابن بلخی در فارسنامه، وزیر اردشیر بابکان را مردی خردمند به نام تسار خوانده و می‌گوید که اردشیر همه کارهای خود را به رأی و تدبیر او انجام می‌داده است. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف او را دُوسر نامیده است و وی را داعی و هیربذ اردشیر و مبشر ظهور وی نامیده است. (مینوی، ۱۳۵۴: ۹-۸) تنسریه عنوان شخصی آگاه به امور جاری کشور و مسلط بر احکام دینی و قوانین جامعه مورد نظر خویش و نیز به عنوان یک تئوریسین کم نظیر در عصر خویش که اردشیر را به تاریخ و تخت رساند، در نزد مسعودی شناخته شده است. در زُبده التواریخ تألیف ابوالقاسم عبدالله ابن علی ابن محمد کاشانی آمده که: اردشیر چون بزرگ شد و آثار رشد در او پیدا شد ملازمت تنسر نشان داد و از وی علم و حکمت آموخت. او از حکمای فرس بود از شهر اصطخر از تخمه ملوک متقدم (مینوی، ۱۳۳۲: ۱۱)

کیستی باطنی تنسر (جهان بینی)

تenser عقاید نوافلاطونی داشت و در حکمت طرفدار سقراط و افلاطون بود. فلسفه نوافلاطونی

اساساً دیدگاه‌های متافیزیکی و شناختی است. نوعی از وحدت و چندخدایی. به عنوان نوعی از عرفان، فلسفه نوافلاطونی شامل بخش‌های نظری و عملی است که بخش اول به وجود جهان غیرمادی و نشأت انسان از منبعی غیرمادی و معنوی اشاره دارد و بخش دوم شامل راهکارهای بازگشت به سوی این منبع است. در این فلسفه جهان مادی تنها تقلیدی از جهان معنوی یا واحد است. همانطور که می‌بینیم دیدگاهی همچون جهان بینی ایران باستان که در آن دو جهان نام برده شده، یکی جهان بالا یعنی جهان اصل (مینو) که واقعی است و دیگری جهان زمینی که آینه آن باید باشد و براساس آن معنا می‌یابد. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۷۵)

زاویه دید تنسرهاویه‌ای فقهی است که براساس اعتقاداتش ملک و دین را یکجا می‌داندست و آنهم از بالا به پایین. او سیاست را به معنای فن اعمال زور و تنبیه مشروع می‌داند. حکومت در اندیشه وی پایه‌ای کاملاً مذهبی و دینی دارد که هدفش اجرای احکام دین است. شهریاری وجه انسانی و دنیایی حکومت است و دینیاری وجه الهی آن (احمدوند، ۱۳۹۶: ۲۱۶)

تسنر برای حفظ حکومت مد نظر خود اصولی اساسی بیان می‌کند؛ عدم ظلم به مردم و رضایت آن‌ها و جایگاه مشخص برای همه. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۲۱۸)

ویرگون نامه تنسرها نه یک گزارش تاریخی بلکه یک نوشته تبلیغی زرتشتی خوانده است. (جلیلیان، ۱۳۸۷) که بنیاد اندیشه‌اش دین و هستی‌شناسی حاکم بر آن اندیشه‌ای نظم محور و قائم محور که براساس آن، تمام عالم باهم در ارتباط متقابل و پیوسته است، عالمی که بر اساس نظمی سراسر ادامه حیات می‌دهد. (عنایت، ۱۳۷۸: ۷۶) اندیشه‌ای که براساس آن شاه آرمانی و حکومت آرمانی و سرزمین آرمانی نمایان می‌شود. در واقع وی از طریق تمثیل دینی و در جهت توجیه حکومت مورد نظر خود در اردشیر پرداخت. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۲۶۹)

دیدگاه تنسر در باب حکومت همان دیدگاه کیهانی زرتشتیان است، اندیشه‌ای که متأثر از گزاره‌های کیهانشناسی زرتشتی است که اهورا مزدا در رأس جهان و بقیه فرشتگان و دستیاران در ذیل او، مطیع او در جهت راستی فعالیت می‌کنند. راستی در اندیشه زرتشتی که بنیان تفکرات تنسرها بنا نهاده، گستره وسیعی از نیکی‌های اخلاقی همچون درستی، عدالت، نظم، فضیلت، کمال و دینداری را شامل می‌شود. (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۹۷) و در سپهرسیاست و قدرت زمینی به کارگزارانشاه آرمانی منتهی می‌شود که برای جاری ساختن قواعد نظم کیهانی

آمریت به اوتعلق می‌گیرد. نهاد پادشاهی متمرکز در واقع پاسخی بود به چالش پراکندگی و چند جهتی حاکم و از سوی دیگر پاسخی به ضرورت حفظ تمامیت قومی، فرهنگی و استقلال کشور. (رجایی، ۱۳۹۵:۹۰)

آنقدر نظم و امنیت مهم است که تقریباً همه به برقراری آن اعتقاد کامل داشتند، البته برخی از منظر اجتماعی و سیاسی به آن می‌پرداختند و بعضی از دیدگاه دینی ولی نکته مشترک همه دیدگاه‌ها لزوم وجود نظم و حاکم است، حتی اگر حاکم ظالم باشد، چون بودنش از فقدانش بهتر است. از این جهت که در هرج و مرج و ناامنی نمی‌توان هیچ برنامه‌ای را پیش برد. بنابراین برای حکومت آرمانی مؤلفه‌هایی مثل امنیت، نظم و عدالت بسیار حیاتی هستند. حکومت‌ها برای راحت و کم هزینه کردن حکمرانی خود نیاز به ایجاد مشروعیت و کسب مقبولیت مردمی دارند و آن هم با عدالت، برقراری نظم، راضی و خشنود کردن مردم جامعه اتفاق می‌افتد که این امر با راه‌های مختلفی انجام می‌شود که یکی از آن‌ها اندرنامه نویسی است. هدف اندرنامه‌ها باوراندن مشروعیت حکومت مستقر است. در اندرنامه‌ها چگونگی به چنگ آوردن قدرت و نگاه داشتن آن بیان می‌شود که تفسیری از این اندرنامه‌هاست. بر همین اساس نامه تنسرا می‌توان به بخش‌هایی از قبیل: سنت‌های پادشاهی، دین و دولت و رابطه آن‌ها، تقسیم بندی مردم و جامعه، امنیت و اقتصاد، مقررات و مجازات تقسیم نمود. پس همانطور که اشاره شد روح حاکم بر این نامه، اندیشه نظم محور است که منجر به یک شیوه حکومتی به نام شاهنشاهی می‌شود، همه ساختارها حول محور شاه هستند که بر اساس نظم کیهانی قوام و دوام می‌یابند، همان گونه که نظم کیهانی یک مرکز وجود دارد، در نظم زمینی هم یک مرکز وجود دارد به نام شاه و این شاهنشاه نقش سررا برای پیکره جامعه بازی می‌کند و ناظم نظم کیهانی در زمین است.

پس از بیان ظاهری و باطنی تنسر در قالب متدولوژی اسکینر باید به دنبال کنش مقصود رسان وی و هدفی که در زمان نوشتن به دنبال آن بوده و عملی که انجام می‌داده، گشت.

کنش گفتاری مقصود رسان تنسر

کنش گفتاری آن است که گوینده یا نویسنده با گفتن یا نوشتن کاری را انجام می‌دهد و از انجام

این کار نیز مقصود و منظوری دارد. از این لحاظ، آنچه در تفسیر حائز اهمیت فراوان است، کشف همین قصد و منظور است. مسأله اساسی در مطالعه هر متن این است که دریابیم نویسنده به هنگام نوشتن، یعنی هنگامیکه آن متن را برای خوانندگان می‌نوشت، قصد بیان چه چیزی را داشت که در عمل به وسیله بیان این نطق معین می‌خواست با آن‌ها ارتباط برقرار نماید. (Tully, 1998: 69) متدلوژی اسکینر اساساً یک متدلوژی زبانی بوده که مرتبط است با نویسنده و کشف نیات او و هدف اساسی آن مشخص کردن کاری و یا عملی است که نویسنده در نوشتن متن در حال انجام دادن آن بوده است. (Tully, 1998: 63-64)

با مطالعه زندگی و آثار زمان ساسانی در مورد تنسرد می‌یابیم که برای فهم متن نامه تنسرو نوشته‌های او باید زمینه، شرایط و تاریخ زمان را بررسی و سپس دریافت که این نوشته برای چی نوشته شده و قصد او در آن زمان چه بوده و چه هدفی داشته است. یعنی بررسی شرایط اواخر حکومت اشکانی و کم اعتبار شدن میراث ایران باستان که همانا ایرانشهری و ایرانیت بود و جایگزینی ملوک الطوایفی و هلنیسم به جای آن و وجود شخصی حکیم و متعصب مذهبی به مانند تنسره که پنجاه سال به حکمت و دینیاری پرداخته بود، را وادار کرد که اندیشه خود را پرورش داده و در نشر آن نهایت کوشش را انجام دهد. تمام قصد او نمایش همان نظم کیهانی است با گفتارهای خود در جهت زمینی کردن آن در قالب نوعی جدید از حکومت که در سرزمین آرمانی به آمریت شاه آرمانی است. آینه قرار دادن زمین برای آسمان برداشت دینی اوست و در جهت مشروعیت آن در قالب دیالکتیک سقراطی و پرسش و پاسخ نظریه پردازی می‌کند.

این امکان چطور برای او مهیا شد؟

به گفته خود تنسرد ابتدای نامه او با قدرت و ثروتی که از پدرش به ارث برده بود و نفوذی که از طریق شاهزادگی خود در بین عموم داشت پنجاه سال در جهت نشر عقاید خود تلاش کرد و به آموختن و آموزش علوم و حکمت‌های مختلف همّت گماشت و شاگردانی چون اردشیر داشت که تا به بلوغ رسید و آثار و نشانه‌های فره و سعادت در او دید به او این امر را گوشزد کرد و او را تشویق به خروج علیه ملوک الطوایفی اشکانی کرد و او بدین سبب روی به عراق رفت.

(مینوی، ۱۱: ۱۳۵۴-۱۰)

این امکان از طریق باز تعریف تنسراز حوزه‌های حکمت، حکومت و دین صورت گرفت. رسمی کردن دین زرتشت، جمع آوری اوستاهای مختلف و یکی کردن آن‌ها و از بین بردن آتشکده‌های غیر مشروع، که همه آن‌ها در جهت اندیشه‌ی تمرکز قدرت هم در مسائل دینی و هم مسائل سیاسی را شامل می‌شد. او از کثرت به وحدت رسید، از چند خودایی به گدک خودایی، از چند دینی به تک دینی، از چند قومی به ایرانیت و همزاد شدن دین و حکومت. تمام امور را بر اساس دین زرتشت و احکام جدید برخواسته از اندیشه‌ی ایران باستان باز نویسی و نشر می‌دهد و مکتب جدیدی با ترکیب دین، فلسفه، حکمت و عرفان ایرانی به وجود آورد. در کتاب‌هایی که در مورد تنسر و اندیشه‌ی ایرانشهری او بیان شده صرفاً این نبوده که بفهمند که او چه گفته بلکه زمینه و شرایطی که باعث شد که این امر برای او مهیا شود و عواملی که باعث تحریکات او برای بیان این اندیشه شد را بیان می‌کنند و ما باید به توصیف این چرایی‌ها پردازیم و راه پر پیچ و خمی را که این اعتقادات طی کرده تا به اندیشه‌ی سیاسی محکمی تبدیل شود را بررسی کنیم.

رابطه متن با زمینه در نامه تنسر

با بررسی آثاری که به تاریخ سیاسی اجتماعی ساسانیان و نظریه‌ی ایرانشهری تنسر پرداخته متوجه اختلافاتی در تفسیر آن‌ها و دیدگاه‌های مختلفی که در این مورد مطرح است می‌شویم. منازعاتی سیاسی که بر سر انواع تفسیرهایی است که از اندیشه‌ی سیاسی ساسانی ارائه می‌شود این اختلافات را می‌توان در حوزه‌های مختلفی مشاهده کرد برای مثال در خصوص نقش زنان در سیاست، رابطه میان دین و حکومت، نقش مردم و نقش روحانیون، حدود آزادی‌های عمومی، نقش و جایگاه طبقات و نقش و جایگاه خانواده‌ها در ساختار قدرت است.

در مورد ایرانشهری چهار نظریه وجود دارد:

- ۱- نظریه‌ی استبداد: شرق شناسان بر این باورند که ایران تمدنی باستانی و شکوهمند بوده است، اما درخشش ایران باستان همانند سایر تمدن‌های بین النهرین، مصر و چین مبتنی بر زور و استبداد طبقه حاکم و بیگاری کشیدن از مردم بوده است. (کاتوزیان، ۱۸: ۱۳۸۳)
- ۲- نظریه‌ی عربی: برخی از پژوهشگران عرب همچون ابن باجه و عابد الجابری بر این باورند که

سازه‌های مشروعیتی ایرانشهری ایران برگونه ای از معرفت شناسی و جهانبینی های عرفانی بنا نهاده شده است. آنها میگویند، روش های کشف و شهود و قرائت های باطنی از دنیا مبتنی بر فلسفه تاریخ زرتشتی و خرد سیاسی عرفانی، در ایران شکل گرفته است، خرد عرفانی که دیانت و عقلانیت را تأویل و در یک راستا قرار می دهد. از سوی دیگر، در حکومت، به آرمان شهرها، آرمان انسان ها و غایت های پایان تاریخی پناه می برد. (جبری، ۱۳۸۹: ۴۱۱ - ۴۱۰)

۳- نظریه ایرانی: بسیاری از محققان و پژوهشگران برجسته ایرانی و خارجی مثل جواد طباطبایی و روزنتال قبول ندارند که سرشت خرد سیاسی ایرانشهری جادو، خرافه و عرفان است. این دسته بر این باورند که تمدن ایرانشهری با توجه به سابقه چند هزاره ساله به دستگاههای بسیار پیچیده تکنیکی در باب امر سیاسی نیاز دارد که نمونه ای از آن را مادر اندرنامه های به جای مانده مشاهده میکنیم. مصلح تگرایی، واقع گرایی، معاش اندیشی و خردتکنیکی از ویژگیهای حکومتندی در ایران باستان است که به علت سیطره فلسفه سیاسی یونان به حاشیه رفته است. این روش شناسی می کوشد نشان دهد که چگونه سنت اندرنامه نویسی و تجربه سیاسی ایرانشهری در طول تاریخ ایران تداوم پیدا کرد. البته، هر بار بعد از حمله اقوام بیابانگرد بی فرهنگ مدتی به حاشیه می رفته است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۷۴)

۴- نظریه حکومتندی: بر اساس این دیدگاه حکومت ایران، حاکمیت طاغوت، ظلم و استعمار نبوده است. این طیف به نفی سه نظریه قبلی پرداخته و بیان می کنند که؛ این تمدن نه تنها با زور، بلکه با پایه های مشروعیتی مشورت، حقوق بشر، مذهب و تمرکززدایی از یکسو و ساختارهای بوروکراتیک، وزارت خانه ها و نظامیگری از سوی دیگر توانست تداومی نیک از تکنیک های عقلانی اما انسانی را سامان بخشد. این تکنیکها بسیار دقیق و ریز شده در یک فلسفه تاریخ مزدایی با عبور از اسطوره های چند خدایی و رسیدن به زرتشت توانستند وحدت ملی ایران را شکل دهند (آشتیانی، ۱۳۷۷: ۲۱۸) و خرد ایرانشهری را با رواداری، پیاده کردن عقلانی و منصفانه قدرت و محدود کردن قدرت مرکزی بامشورت، مذهب، حقوق بشر و شکل به خصوص اخلاق طبقاتی پیاده سازند (Mojtahedzadeh, 2009:18).

پس از بیان چهار نظریه، در ادامه بحث تلاش می کنیم تا با تمرکز بر مفهوم ایرانشهری نشان دهیم که چطور این مفهوم در دیالکتیک میان متن و زمینه شکل گرفت و چطور در یک تحلیل

سیاسی متن گرا- زمینه گرا می توان این مفهوم را توضیح داد:

با شعله ور شدن دوباره اعتقادات و تفکرات ایران باستان قبل از دوران اسکندر و سرخوردگی های ایرانیان، خصوصاً متفکرین و حکمای که در آرزوی بازگشت به دوران باشکوه شاهان هخامنشی و اندیشه های ایرانشهری بودند با تلاشهای افراد قدرتمند و با نفوذی مثل تنسرو رشادتهای فردی ملی گرا مانند اردشیر، زمینه برای ظهور دوباره این اندیشه ها را فراهم کردند. هدف ایجابی انقلاب تنسرها همانا حکومت شاه آرمانی بود در سرزمین آرمانی بر ویرانه های حکومت اشکانی. آنچه مسلم بود این بود که به گفته خودش حکومتی خواهد ساخت بر اساس دین و تمرکزگرایی قائم محور. اما اینکه این حکومت چه نام دارد؟ از چه ویژگیهایی برخوردار است؟ قدرت در آن چگونه توزیع می شود؟ نقش مردم در آن چه خواهد شد؟ غایات آن چیست؟ چه تفاوتها و تمایزاتی با انواع و اشکال حکومتهای دیگر دارد؟ آیا مشابهی در بین نظامهای موجود و قبلی دارد؟ و بالاخره اینکه آیا ایرانشهری و شاه آرمانی دوباره احیا می گردد یا نه؟ اینها سؤالاتی بودند که به کرات توسط گشنسب پرسیده می شد و تنسرها نیز مواضع خود را در این موارد توضیح و تبیین می نمود. حکومت جدید مجهولات فراوانی دارد که مرحله به مرحله، تنسرها را جلو می برد و بر اساس الگویی پیشینی، به شرح پایه های آن می پردازد و البته این دفعه با تکیه بیشتری بر دین زرتشت. مهم ترین غایت در نظری که در تبیین حکومت مورد نظریان می کند، نظم و عدالت است که بدون آن این حکومت ناقص می نمایاند. شاه آرمانی و شهر آرمانی بدون نظم و عدالت منجر به تباهی دنیا می شود.

هنگام مرسوم و چالش های تنسرها

همانطور که در بخش متدولوژی بیان کردیم، برای فهم اندیشه سیاسی یک اندیشمند هم باید گفتمان سیاسی مسلط بر جامعه و زمانه وی را شناخت و هم باید قصد و نیت آن اندیشمند را برای برقراری ارتباط در چنین گفتمانی دریافت. شناخت گفتمان سیاسی مسلط بر هر جامعه هر دوره تاریخی نیز مستلزم شناخت عوامل متعددی است که در نقش اجزای متشکله آن بشمار می آیند و در اینجا به سه مورد از مهم ترین آنها اشاره می شود. اول آنکه باید مشکلات و پرسشهای سیاسی مطرح شده در آن دوره و نیز راه حل ها و پاسخهای ارائه شده به

آن‌ها را دریافت. دوّم آنکه باید زبان خاص آن دوره و معانی و مفاهیم و گزاره‌های متداول در آن دوره را که هر نویسنده‌ای با استفاده از آن‌ها اقدام به نگارش می‌کند، شناخت. سوّم اینکه برای شناخت گفتمان سیاسی غالب بر هر جامعه در یک دوره تاریخی معین باید سنت، عرف، اصول و قواعد مسلّط بر استدلال‌های سیاسی حاکم بر آن دوره را شناسایی کرد.

دو چیز موجب امتیاز دولت ساسانی از دولت اشکانی بود یکی تمرکز قدرت و دیگری دین رسمی. عمل اوّل بازگشت به سنت‌های هخامنشی بود اما عمل دوّم هنجار مرسوم و جدید بود که ابتکارش با ساسانیان بود (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۶۸)

به امپراطوری اشکانی اتهامات زیادی وارد می‌کردند: بیگانگی اشکانیان با سنن ایرانی، دل بستگی به فرهنگ و آداب یونانی، عدم تمرکز سیاسی و ملوک الطوائفی و کدخدایی و بی اعتقادی به دین مزدیسنی (محمودآبادی، ۱۳۸۹: ۱۶۹)

امپراطوری اشکانی دوران بعد از اسکندر و سلوکیان و هلنیسم بود. این امپراطوری ملوک الطوائفی از حکومت‌های کوچکتری مانند: ارمنستان، مدی، آدیان، پارس، خوزستان، اصفهان، ری، کرمان، یزد، باختر تشکیل شده بودند (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۱۶۹) این شاهنشاهی به دّش خدایی و سرخدایی هم معروف بود. (فره وشی، ۱۳۷۸: ۲۷) شاه شاهان در رأس و شاهان محلی نیمه مستقل در این ایالت‌ها که هر کدام رسوم و دین و عادات خود را داشتند. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۳۵-۳۴) ادیان قدیمی ایران باستان از یک سو، عبادات اسرار آمیز آسیای صغیر از سوی دیگر، افکار فلسفی یونانیان و کیمیاگران و افسون‌گران از طرفی، معجونی ساختند که در آن اساطیر یونانی، بابلی، ایرانی در هم آمیخته شده بودند. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۴۶) مذهب در این امپراطوری و ساتراپ‌های آن نقشی بسیار کم‌رنگ داشت و قوّه اصلی مجلس سنا بود که متشکل از تیولداران بزرگ بودند، خود را خویشاوند شاه می‌دانستند، از افراد شش دودمان ممتاز بودند که در امور کشوری تصمیم گیرنده بودند و بازوی اصلی شاه. مذهب‌یون در مجلسی به نام مجلس دانایان و مغان جمع بودند که در حوادث فتوا می‌دادند اما تصمیمات آن‌ها هیچ تاثیری در سلطنت نداشت و هرگز شنیده نشد که آن‌ها بتوانند تصمیم سازی کنند. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۳۰) البته در ابتدا نفوذ کمی داشتند اما چون شاهان اشکانی از دخالت آن‌ها مکدّر بودند به مرور از نفوذ آن‌ها کاستند به طوری که به کلی فاقد اهمیت شدند و نارضامندی

روحانیون رایکی از دلایل سقوط اشکانیان می‌دانند. (پیرنیا، ۱۳۸۶:۱۷۱)

پادشاهان اشکانی هرچند تخمه شاهی را برای رسیدن به پادشاهی مهم می‌دانستند اما محدودیت قانونی و شرعی و دینی نداشتند و حتی اگر بخت با آن‌ها یار بود تمام رقبا را کشته و در سلطنت بی رقیب و مستبد می‌شدند و هیچ کس به آن‌ها دسترسی نداشت. (کریستین سن، ۱۳۳۲:۳۳)

از لحاظ زبان و ادبیات اشکانیان از پهلوی اشکانی استفاده می‌کردند که از لحاظ شکلی با پهلوی ساسانی متفاوت بود و در ساتراپ‌ها زبانهای محلی رواج داشت مثلاً پشتون در افغانستان، سریانی در ارمنستان.

اشکانیان علاقه به یونان و هلنیسم را مُد می‌دانستند، بعضی از شاهان آن‌ها القابی مثل فیل‌هَلن (دوستار یونان) را یدک می‌کشیدند یا بعضی دیگر در مسکوکات صفاتی یونانی مثل؛ (اوترگتس) نیکوکار، (دیکایوس) عادلرا در مقابل تمثال خود حک می‌کردند (کریستین سن، ۱۳۳۲:۵۲-۵۱) یا حتی بر روی سکه‌های مهرداد یکم نقش زئوس به گونه‌ای که برای سکه‌های نقره‌ای اسکندر مقدونی نقش بسته است، وجود داشته است. بعد از ورود اسکندر و یونانیان به ایران پرستش ارباب یونانی هم جزء مذاهب ایرانی شد و به دین ترتیب مذهب اشکانیان هم مثل تمدنشان ترکیبی شد. (پیرنیا، ۱۳۸۶:۱۷۰)

از لحاظ اهمیت به خانواده و نقش زنان هم آن‌ها نوآوری‌هایی نسبت به هخامنشیان و زرتشتی‌گری داشتند. تعدد زوجات در بین اشکانیان که به صورت یک همسر عقدی و تعداد زیادی هم خوابه رواج داشت، زوجاتی که هیچ نقش و حقی چه در خانواده و چه در سیاست و اجتماع نداشتند. قبل از مرگ شوهر، نمی‌توانستند ازدواج دیگری بکنند، حق طلاق نداشتند و مطیع و ملک مرد بودند. (پیرنیا، ۱۳۸۶:۱۷۶)

دو گروه در این امپراطوری بودند که کشمکش‌های فراوانی داشتند که در نهایت منجر به سقوط آن شدند. اول موبدان که سیاست آزادی دینی اشکانیان را خطری برای دین زرتشت تلقی می‌کردند اما چون اتحادی نداشتند توان مقابله آن‌ها کم بود که این امر ناشی از نبود خط مشی واحد و رهبری واحد بود. گروه دوم اسواران یا هسته اصلی سپاه بودند که سیاست دفاع در برابر رومیان و یونانی دوستی را نمی‌پسندیدند و خواستار جنگ و پیشروی بودند چون قدرت

اقتصادی را در آن می‌دانستند و خواهان ایجاد ارتش قوی و یکپارچه به جای ارتش ملوک الطوایفی بودند. نیروی اصلی این مخالفین در ساتراپ پارس بود که خواستگاه هخامنشیان به حساب می‌آمد که خاندان ساسان در آنجا همه کاره بود (دریانی، ۱۸: ۱۳۹۴-۱۷). البته چون امکانات کشور در انحصار افراد بالا بوده است، بدیهی است که عامه مردم نه تنها از رفاه نسبی برخوردار نبوده‌اند، بلکه اکثریت مردم جامعه از حداقل امکانات زیستن نیز بهره مندی نداشته‌اند، از اینرو نقش پایین و تهیدست جامعه اشکانی را نباید در فروپاشی دولت اشکانی دست کم گرفت. البته عناصر دیگری چون اقتصاد هم در این امر مهم بود چون اقتصاد در عصر اشکانیان به طور کلی پیشرفت چشمگیر و قابل توجهی نداشت و نظام تولید اصولاً علیرغم تلاش‌های زیاد کشاورزان، دامپروران و صنعتگران اشکانی از رونق برخوردار نبود و ایران اشکانی به ویژه در واپسین روزگار حاکمیت آنان بیشتر جولانگاه سوداگران و بازرگانان سود پرست غیر ایرانی بوده است. از سوی دیگر توازن ثروت عمدتاً به سوی جامعه غرب کشور مانند آشور، اورارتو و غیره گزارش شده است و همین نابسامانیهای اقتصادی و عدم توازن نتایج سیاسی ناگوار و جبران ناپذیری برای پارتیان به بار آورد و ادامه ناآرامی‌ها در طی سدهٔ دوم میلادی پادشاهان پارت را روز به روز ناتوان‌تر کرد که شورش و طغیانهای مردمی گسترده از جمله در ایالت پارس به وقوع پیوست، در رأس این شورش اردشیر بابکان با همراهی تنسربود. تنسرنقشی اساسی داشت او در راستای تحقق اهداف خود که از جمله آن‌ها احیاء دین قدیم ایرانیان بود، اردشیر را به نبرد علیه اردوان پنجم، واپسین شهریار اشکانی تشویق و همراهی کرد تا با برافکندن اشکانیان و سرنگون کردن اردوان پنجم، این فرصت و امکان را به دست آورد تا قوانین، قواعد، آداب و آئین پیشین ایرانیان را یکبار دیگر زنده کرده و پا برجا نگهدارد. تنسربرای رسیدن به این هدف، حکومت ساسانیان را حکومتی دینی که در همه شئون و رموز کشوری، لشگری، اقتصادی و فرهنگی از دین مایه و بهره گرفته است، بر سر کار آورد. اختلافات خانگی که دوران اشکانیان را در هرج و مرج لجام گسیخت‌های پایانداد، به اردشیر این اندیشه را تلقین کرد که دولت تازه برای بقای خویش میبایست کار خود را بروحدت و تمرکز بگذارد. ملوک الطوایفی طولانی اشکانیان که بعد از پنج قرن زندگی، در خاطر عامه، جز ناامنی و بی‌ثباتی چیزی برایش باقی نمانده بود و شروع اینگونه فرمانروایی را با دوران دشخدایی اسکندر و میراث‌خوارگان او

مربوط می یافت، جاذبه تمرکز و وحدت فراموش شده قبل از عهد اسکندر را قوی ترمی ساخت. (زرینکوب، ۴۱۱: ۱۳۶۸)

ایرانشهری عصاره اندیشه تنسر

عصر ساسانی ادامه مستقیم و پیوسته دولت ایرانشهری است که در ابتدای عصر هخامنشی به دست کوروش تأسیس شد و بزرگترین رخداد جهان باستان بود (وکیلی، ۱۳۹۷: ۱۳). اندیشه سیاسی ایرانشهری، دادگری را با رعایت نظم و قانون حاکم بر طبیعت همتا می انگارد و مؤلفه هایی چون شاه آرمانی، سرزمین آرمانی و جامعه آرمانی دارد (احمدوند، ۲۰۸: ۱۳۹۶) که تنسردر دیالکتیک خود با شاه طبرستان موشکافانه به بیان مؤلفه ها می پردازد.

۱: شاه آرمانی

شاه اولین و مهمترین مؤلفه است. مجموعه ای از قدرت، آیین و شوکت گرد هم می آیند تا بنیاد پادشاهی را بسازند و استوار سازند و زمینه سلطنت آرمانی را فراهم سازند. خانواده و تربیت لوازم کار را فراهم می کنند، آیین زرتشتی چارچوب نظری مقام، شأن و مرزها را تعریف می کند و بخت و اقبال خداوندی هم شوکت را تنظیم می نماید. (رجایی، ۱۳۹۵: ۱۱۵) اصلی ترین مهره سیاست گذاری در ایران باستان شخص پادشاه است و تمام سیاست در ایران باستان حول محور تحلیل این شخصیت است. (احمدوند، ۲۷: ۱۳۹۶)

شاهنشاه که می بایست آشون و پارسا باشد و قانون حاکم بر هستی را پاسبدارد، بر پای دازندهو پاسبان جریان یافتن امور طبیعی نیز هست پس به این ترتیب آبادانی و سرسبزی سرزمین را ممکن می سازد. شاهنشاه در چارچوب گفتمانی نظم محور ایرانشهری تنها یک فرد یا رهبر سیاسی نبود، بلکه نمادی از یگانگی بوم ایرانی و سرزندگی و آبادانی آن نیز محسوب می شد. (وکیلی، ۶۵۸: ۱۳۹۷)

تصور شهرآرمانی بدون شاه آرمانی بی معنا بود، شهریاری که الزاماتی چون: فره، نژاد، تربیت و صفاتی چون عدالت، تقوا، آمریت داشت. این شاه نماد اتحاد مراتب جامعه و تمامیت ارضی کشور بود و عالی ترین مرجع حفظ کننده آشه و نظم کیهانی بود. شاه غیر آرمانی و بی فره،

اهریمن و ستمکار است، نظام را به هم ریخته و بد فرجامی به همراه دارد (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۲۰-۲۱) او سرشتی ایزدی دارد و مقدّس است، فوق مردمان است فرمانش مُطاع و آتش داری با اوست. الزامات او فطری است چون آگه برخلاف این باشد سرنگون می‌شود (رضایی راد، ۱۳۷۸: ۲۷۳).

نافرمانی از شاه بزرگترین گناه است. همانطور که قبلاً اشاره کردم، تنسرها را سه قسمت می‌کند: یکی بین خدا و بنده خدا، دوّم بین رعیت و پادشاه و آخری بین برادران دینی، که ظلم نوع دوّم را بدترین ظلم‌ها می‌داند (رهبر، ۱۳۹۱). ایرانیان اندیشه رئیس محور را براساس همین جهان بینی ارائه دادند. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۱) رئیس باید دارای نژاد یا همان بهره مندی از تبار و تُخمه شاهی باشد، عنایت مندی الهی یا فره ایزدی، تربیت شاهی یا همان آموزش آداب مملکت داری، فنون نظامی و اخلاق، مهارت و قدرت رام کردن بخت و اقبال، نیک آختری و خوش اقبالی، مشروعیت، مردم پسندی و احترام باشد. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۹۲) اگر قرار است حکومتی پایدار و دیرینه باشد سزاوار است که سه اندیشه و نهاد جمع گردند: زور، آیین، فره (رجایی، ۱۳۹۵: ۱۰۳) به زعم سیاست امروزی می‌شوند؛ کارآمدی و قدرت موثر، مشروعیت و قانون اساسی، شوکت و جلال. قدرت اولین مؤلفه شاه کارآمد است که به شرط نژاد، گوهر، هنر و خرد است که قدرتمند می‌شود. (رجایی، ۱۳۹۵: ۱۰۴) فره، فروغ ایزدی است که بر دل هر که بتابد او از همه برتر می‌شود و نوری در او پدید می‌آید که موجب احترام، شوکت و مقبولیت می‌شود و مردم به او جان و دل می‌سپارند. شاهی که کارآمدی دارد، آیین می‌داند و از فره هم برخوردار است مصداق آشه است. پادشاه نماینده اورمزد در زمین است و اوست که به نماینده خود قدرت داده است. (رجایی، ۱۳۹۵: ۱۱۵) جوهره شهریاری، فره ایزدی است، فره نیروی رابط جهان انسانی با نظم کیهانی است و اگر فره نباشد، ارتباط و پیوند جهان بشری با نظام هستی گسسته خواهد شد. با این ارتباط نظم کیهانی در زمین استوار شده و مظهر نظام کیهانی بر نظام انسانی زده می‌شود و سرانجام سیاست و جامعه هماهنگ و همساز با نظام هستی به ارمغان می‌آید (احمدوند، ۱۳۹۸).

در نقش رستم آمده که اورمزد شاهنشاهی را به اردشیر عطا کرده است. اورمزد حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را در دست چپ را برافراشته و انگشت سبابه را به

نشانهٔ احترام و اطاعت به طرف جلو دراز کرده است. (کریستین سن، ۶۲: ۱۳۳۲) شاه شأنی همانند خدا دارد، بی رقیب و بهترین در زمین و نقش سردر جامعه. دارای بالاترین مقام آمریت اما مستبد نیست و مانند پدری مهربان است (رجایی، ۱۲۱: ۱۳۹۵) باید چاچوب را رعایت کند، بر اساس موازین حکومت کند و یک نیروی درونی است که شاه را و می دارد که برای خود حد قائل شود که خویشکاری نام دارد. (رجایی، ۱۲۳: ۱۳۹۵) اگر در جامعه رهبر درستکار باشد کل جامعه چنین می شود. شهریاری که اهورا مزدا او را تأیید کرده، جامعه را به سمت رستگاری می برد و جامعه آشون می سازد. (احمدوند، ۱۸۵: ۱۳۹۶) شاه مُرُوج دین و آئین است. (ویسهوفر، ۱۳۹۶: ۲۴۵) پادشاه تجلی عدل و داد است و هیچگاه ظلم نمی کند و چنانچه رفتار او در ظاهر ظلم به نظر برسد ناشی از جهل مردم به مصداق عدل است. پادشاه در رقابت و نبرد میان نظم و دروغ، در سپاه نظم و نیکی برای از میان برداشتن پلیدی فرماندهی و تلاش دارد. سرشت اندیشهٔ زرتشتی و ایرانشهری به سوی یک خوتایی است و از دل این تفکر، شهریاری متمرکز بروز می کند. در این اندیشه دین بنیاد شهریاری است و شهریار پاسدار دین. برای پاسداری دین باید خرد ورزی و دوراندیشی داشته باشد. (ازغندی، ۱۳۹۱)

در کتاب شاهنشاهی ساسانی به نقل از تئوفیلاکت آورده شده که هرمز چهارم بر تخت شاهی نشسته بود تاج وی از زر و گوهر نشان بود و به واسطه یاقوت های درشت درخشان شکوه خاصی داشت و دور آن یک ردیف مروارید و درخشندگی آن با تالو زمردهای درشت توأم شده چنان که چشم خیره می کرد شلواری زربافت بسیار گرانبها برتن داشت و جامه وی سراپا شکوه و جلال بود (دریانی، ۱۹۴: ۱۳۹۴) لباس پادشاهان و حتی شکل ظاهری آن ها با بقیه مردم فرق داشت، ریش مستطیل شکل مجعد، قبای منحصر به فرد، تاجی خاص که شبیه هیچکس نبود. (ساموئل کندی، ۵۳: ۱۳۸۱) پادشاه کمتر خود را به مردم نشان می داد و همه در مقابل او ساکت و سربه زیر بودند و فردی بنام خُرم باش که مراسمات را می چرخاند و بقیه در مقابل پادشاه ساکت بودند (دریانی، ۱۹۶: ۱۳۹۴) این یعنی مقام والای شاه و مرعوب کردن مردم، که نقش آسمانی و والای شاه را نشان می داد. وظایف شاه دوگانه بود یکی دفاع از مملکت در مقابل دشمنان خارجی و دوم حفظ قوانین ایزدی در داخل. قوانین ایزدی ثابت و لا یتغیّر بود. حفظ کشور در اندیشه ایرانشهری زرتشتی یعنی حفظ راستی، حفظ هستی طبیعی بهتر، حفظ دین و

حفظ طبقات (ساموئل کندی، ۱۳۸۱: ۵۵). شاه برای حفظ قدرت و نظم طبقات باید کارهایی انجام می‌داد از قبیل؛ سپردن امور به عفا و کاردانان، خرد ورزی، دور اندیشی، آینده نگری، بهره‌گیری مناسب از زور و اجبار، گماشتن منهی و جاسوس و آشکار نکردن نظر در مورد پادشاه آینده و ولیعهد خود. (ازغندی، ۱۳۹۱) بهترین پادشاه اردشیر بود که همیشه دغدغه دین داشت و وحدت سیاسی ایرانشهر را شکل داد. او دین واحدی را بر این سرزمین حاکم کرد (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۱).

۲: مسأله جانشینی پادشاه

از تأکیدات مهم تنسره که به طور خاص در مورد آن بحث می‌کند مسأله جانشینی بود. تنسره پادشاه مشورت میدهد که ولیعهد را در زمان حیات خود معرفی نکند. البته این رأی تنسره معنای گذر از هنجار مرسوم یعنی انتخاب موروثی ولیعهد نیست بلکه به زعم او تدبیری است که می‌تواند دوام و قوام نظم سیاسی مستقر و شهریار مطلوب او را تضمین کند. در این امر به نقش اساسی طبقه روحانی پی می‌بریم و اینکه در مسأله جانشینی رأی نهایی با موبد موبدان است یعنی حرف آخراً متولی دین می‌زند.

در ذیل به این رویه در نامه تنسره می‌پردازیم:

" شاهنشاه را مانع چه آمد از آنکه ولیعهدی بعد خویش معین نمی‌کند، و نام نمی‌نهد؟ تنسره پاسخ می‌دهد که شاهنشاه از آسیب و آفت گزینش ولیعهد اندیشناک بوده، چه با گزینش ولیعهد، هم شاهنشاه ولیعهد را پادشاه آینده و چشم به راه مرگ خویش خواهد دید و این مهربانی و دوستی پدران را از دل شاهنشاه می‌زداید و هم ولیعهد کینه همه کسانی را که در دوره ولیعهدی به او نزدیک نباشند، به دل خواهد گرفت. گذشته از این، اگر شاهنشاه ولیعهدی برای خود گزیند، شاید دشمنان به فتنه‌گری برخیزند و آسیبی رسانند. دیگر این که، ولیعهد گرفتار خویش‌تنینی شده و زود به دیگران خشم خواهد گرفت، و این خود، آن‌ها را به کینه خواهی و از پای درآوردن ولیعهد خواهد کشانید و در مرگ ولیعهد دیگران هم نیست و نابود شوند" (ابن اسفندیار، ۱۳۱۶: ۵۵) با این همه، تنسره می‌گوید که " شاهنشاه این معنی سنت نکرد که بعد او کسی ولیعهد نکند و ختم نفرمود الا آنست که آگاهی داد از آنکه چنین باید و گفت

منع نمی‌کنیم که بر رأی ما ختم کنند که ما بر علم غیب واقف نیستیم، تواند بود که روزگاری آید متفاوت‌تری ما و صلاح، رویی دیگر دارد" (ابن اسفندیار ۱۳۱۶:۲۳)

تسردر پاسخ به این سخن گشنسپ که گفته بود شاهنشاه باید در هم اندیشی با اُمنّا و نُصحا و ارباب دُکا ولیعهدی برای خود گزیند، می‌گوید: در تعیین ولیعهد و جانشین، پادشاه اختیار مطلق را نداشت و اگر خودسرانه و به صورت مطلقه فردی را تعیین می‌کرد، امکان شورش، نافرمانی و شکاف درون حاکمیت بسیار بالا بود. تداوم سلسله بر اساس ارث و نژاد بود، اما اردشیر تأکید می‌کند که ولیعهد تعیین‌کردن تباهی است (کتاب، ۱۳۴۸:۸۲).

روش تعیین ولیعهدی عبارت است از اینکه که "شاهنشاه در این باره با هیچ کسی به هماندیشی نپردازد و ولیعهد را به سخن و اشاره نگزیند، بلکه سه نسخه بنویسد به خط خویش، هر یک به امینی و معتمدی سپارد، یکی به رئیس موبدان (موبدان موبد)، و دیگری به مهتر دبیران (دبیران مهشت / ایران) دبیرد، و سوم به اصفهبد اصفهبدان (سپهبد سپهبدان)، تا چون جهان از شهنشاه بماند، موبد موبدان را حاضر کنند، و این دو کس دیگر جمع شوند و رأی زنند و مهرنشته‌ها برگیرند تا این سه کس را به کدام فرزند رأی قرار گیرد، اگر رأی موبد موافق رأی سه گانه باشد خلیق را خبر دهند، و اگر موبد مخالفت کند هیچ آشکارا نکنند، نه از نبنشته‌ها، و نه از رأی و قول موبد بشنوند، تا موبد تنها با هرابده و دینداران و زُهاد خلوت سازد و به طاعت و زمزم نشیند، و از پس ایشان اهل صلاح و عفت به آمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوند، آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند، بر آن اعتماد کنند، و در آن شب به بارگاه تاج و سریر فرو نهند، و اصناف اصحاب مراتب به مقام خویش فرو ایستند، موبد با هرابده و آکابرو آرکان دولت به مجلس پادشاهزادگان شود، و جمله صف زنند پیش، و گویند مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم ما را رشاد الهام فرمود و بر خیر مطلع گردانید. موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که ملائکه به مُلکی فلان بن فلان راضی شدند، شما خلیق نیز اقرار دهید، و بشارت باد شما را، آن پادشاهزاده را بردارند، و بر تخت نشانند، و تاج بر سر او نهند، و دست او گیرند، و گویند قبول کردی از خدای بزرگ عزّ اسمه، بر دین زردشت که شهنشاه گشتاسپ تقویت کرد، و اردشیر بن بابک احیاء فرمود. پادشاه قبول کند بر این عهد و گوید ان شاء الله بر صلاح رعیت موفق باشم. خدّم و حرس با او

بمانند، و دیگرانبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند (ابن اسفندیار ۲۰: ۱۳۱۶-۱۹)

۳: تربیت و آموزش

نژاد به تنهایی شاهان را به شکوه نمی‌رساند بلکه جمع آن‌ها با تربیت و تعلیم شاهانه حصول شهریاری را برای آن‌ها میسر می‌کند. بعد از زاده شدن فرزند، او را به دست خواجگان و پرورشگران می‌سپارند تا اندام‌ها و ذهن شایسته و آماده یابند، در هفت سالگی به بعد سوارکاری آموزش می‌بینند، خواندن، نوشتن، حساب، چوگان، شطرنج و شکار می‌آموزند، در پانزده سالگی که ختم تربیت جسمی و اخلاقی بود به دیانت و آموزش زند و اوستا روی می‌آوردند (کریستین سن، ۴۳۸: ۱۳۳۲).

ایرانیان به فرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد می‌دهند: سوارکاری، تیراندازی، راستگویی. در دوران بعضی شاهان مانند انوشیروان حکمت و فلسفه نیز به آموزش‌ها اضافه شد. تربیت شاهزادگان بسیار مهم بود چون در واقع خصایل و آموزش‌ها، صفات شاه آرمانی مانند اقتدار، عدالت، زهد و دینداری را شامل بود. شاه هم جز فراگرفتن این فضایل، اشاعه آن‌ها را نیز بر عهده داشت به عبارت دیگر؛ شاه آرمانی، نیات آرمانی را در شهر آرمانی متبلور سازد. (رضایی راد، ۲۹۵: ۱۳۷۸-۲۹۴).

در زمان ساسانیان هم مانند ادوار سابق تربیت مخصوص به خانواده‌های نجبا و اشراف بوده است و مردم عادی از آن بهره‌ای نداشته‌اند مگر تربیتی مخصوص طبقه و وظایفی که در آینده متناسب با طبقه خود بر عهده خواهند داشت. یعنی در دوره‌ی ساسانی تربیت طبقاتی بود. براساس نظر تنسر هم تربیت باید متناسب با هر طبقه و گروه باشد. "معلمی گزیند تا از کودکی هریک را به حرفت و علم او تعلیم دهد و به تصرف معیشت خود فرو آرند و معلّمان و قضاّات و سدّنه را که به تذکیر و تدریس مشغولند، مرتّب گردانیده و همچنین معلّم اساوره را فرمود تا به شهرها و رستاقها آبناء قتال به سلحشوری و انواع آداب آن مشغول دارد تا جملگی اهل ممالک به کار خود مشغول باشند که غیر از این باشد فساد و فتنه زاید." (مینوی، ۶۱: ۱۳۵۴)

ایشان از روش تربیتی خود در پی اهدافی بودند که موازی با نظریه ایران شهری بود: تربیت ملی و قومی به منظور تحکیم ملیّت، تربیت خانوادگی به منظور تحکیم واحد خانواده، تربیت

مذهبی و اخلاقی، تربیت شغلی برای دوام طبقات و تثبیت وضع اجتماعی، تربیت بدنی به منظور سلامتی و نیرومندی و سلحشوری، فراهم کردن فعالیت‌ها و سرگرمی‌ها برای ایجاد فراغت و رفع بیکاری عامه برای جلوگیری از گناه.

۴: قانون و مشروعیت

قانون و داد همان نور اهورایی است که در صورت رعایت دستورات زرتشت بر پادشاه عرضه می‌شود و در جامعه اجرایی گردد. قانون همان احکام دینی است که به صورت جامع در دینکرد جمع آوری شده است. (احمدوند، ۱۸۴:۱۳۹۶)

کتاب اوستا و زرتشت در میان ایرانیان باستان معتبرترین منبع قانون بودند. اوستای زرتشت به سه قسمت تقسیم شده بود: بخش اول یا همان گاسانیک شامل سروده‌های دینی و ادبیات مینویی است. بخش دوم یا هاتک مانسریک شامل ادعیه و نماز می‌باشد و بخش سوم یا داتیک که هفت جلد شامل قوانین، احکام، آداب و معاملات زرتشتی بود که از این بخش فقط وندیداد به دست ما رسیده است که شامل اصول زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان است. (شهرزادی، ۴۷:۱۳۲۸)

البته زمان ساسانیان کتب حقوقی بسیاری به رشته تحریر درآمد که نقطه مشترک همگی آن‌ها این بود که بر اساس دین زرتشت نوشته شده بودند و اصول مملکت داری و قضا بر اساس آن‌ها نوشته شده بود. متونی از قبیل: داتستان دینک، ماتیکان هزار داتستان، زات اسپرم، شایست ناشایست، ارداویراف نامه و نامه تنسر. (شهرزادی، ۴۸:۱۳۲۸).

در دوره ساسانیان قضاوت و داوری با نقش و موقعیت‌های متنوع و تخصصی بر عهده روحانیون بود، قاضی شهرها را شه داور، قاضی کل را رد ایران و قاضی ارتش را سپاه داور می‌گفتند. بدنه دستگاه دادگستری زیر نظر موبدان اداره می‌شد و کارمندان با لقب عمومی دادور نامیده می‌شدند (وکیلی، ۱۸۱:۱۳۹۷) آیین دادخواهی و دادرسی در ایران ساسانی بسیار قانونمند و مدون بوده و کلیت آن بر اساس فقه زرتشتی انجام می‌شده است. تمام حکومت در شخص شاهنشاه خلاصه می‌شود و تمامی شریانهای قدرت باید به یک نفر که در رأس قرار گرفته ختم شود. شاه همه چیز را متعلق به خود می‌داند و به حکومت، مانند ملک شخصی نگاه می‌کند.

تمام قوانین از هر نوع که باشند، برای سه منظور طراحی می شوند:

الف: تمرکز قدرت، منظور ختم شدن تمام شریانهای قدرت به یک نقطه است جهت شکل گیری سردر پیکره انسانی جامعه.

ب: حفظ و ثبات قدرت، یکی از مؤلفه های مهم در قدرت، بقای آن است. دسته دست شدن می تواند موضوع تمرکز قدرت را نیز با مشکل مواجه کند. برای حفظ قدرت باید تلاش شود تا مدعیان احتمالی قدرت خود به خود و طی یک پروسه حذف شوند و تعداد مدعیان تا حد امکان کم یابد.

ج: افزایش قدرت؛ همانطور که ثروت، باعث ازدیاد ثروت می شود، قدرت نیز سبب تولید قدرت می شود. به همین دلیل سه مورد فوق به خودی خود سبب افزایش قدرت نیز خواهند شد. اما با این احوال باز هم سازو کارهایی به طور خاص جهت افزایش قدرت وجود دارد که در روند پادشاهی برخی از پادشاهان به مرور زمان ایجاد شد.

قدرت به تنهایی کارساز نیست و برای کم هزینه کردن حکومت و راحتتر کردن آن، مشروعیت هم لازم است. تنسردو مهم برای ایجاد مشروعیت بیان می کند؛ اول دین رسمی و دوم کارآمد کردن نظام با سپردن امور به عقلا "عهد ما با آیندگان آنست که خدم و مصالح خود به عقلا سپارند اگر چه کارها حقیر باشد و اگر همه جارو بداری اما راه را آب زدن باشد عاقلترین آن طایفه را فرمایند که نفع با عقلاست و مضرت و مهانت با جهل و عاقلان گفتند که جاهل احوال باشد، کژراست بیند و شکست درست پندارد و بزرگ چیز خرد انگارد و خرد بزرگ شمرد، اندک اندک جاهل مضرت را در نیابد تا چنان نشود که بدان شأن را در نشاید یافت." (مینوی، ۱۳۵۴:۶۶) وی گزاره مهم اندیشه سیاسی مدرن را که همانا کارآمدی مشروعیت زا است، را مدنظر داشته است و آن را به شهریار آرمانی برای حفظ و بسط قدرت تجویز کرده است. تامهمترین کار ویژه اندرز یعنی مشاوره به شاه آرمانی را بیشتر نمایان سازد. (ازغندی، ۱۳۹۱)

مبنای حکومت مشروع در دیدگاه تنسراساسی مذهبی دارد و حکومت برای اجرای گزاره های دینی ایجاد شده است. در نامه چنین می نویسد: "من حکومت های قبلی را دیده ام و به زبان سیاست آگاهم، سیاست پدرانان را که حلال و حرام را می دانستند، دیده ام" (مینوی، ۱۳۵۴:۸۹).

بر این اساس سیاست و مشروعیت سیاسی بر اساس مذهب تعریف می‌شود. تنسر می‌گوید: ملک و دین هر دو به یک شکم زادند و این دو هرگز از هم جدا نشوند؛ صلاح، فساد، صحت و سقم هر یک به دیگری وابسته است (مینوی، ۱۳۵۴:۵۳). حکومت و دین دو دایره ای هستند که به طور موازی همدیگر را دربر گرفته اند. پادشاه باید دین را احیا کند، چراکه تخت و تاج به دین وابسته است.

تنسر شاه را ارثی نمی‌داند و مشروعیت آن را از نهادهای شرعی و نخبگان می‌داند نه از توده مردم. اعضای ثابت این انجمن شاه‌گزین موبد موبدان، دبیران مهشت، سپاهبد سپهبدان هستند یعنی نماینده سه طبقه دین مردان، دبیران و جنگاوران (جلیلیان، ۱۳۸۷).

ابزارهای مشروعیت ساز دیگری که در نامه تنسر ذکر شده بودند وابستگی شدید به گذشته باشکوه و سنت و فره ایزدی بودند. اردشیر و پادشاهان ساسانی علاقه زیادی به دوره هخامنشیان داشتند، تا آنجا که نسب خود را به سلاطین هخامنشی، کیکشتاسب که حامی زرتشت بود، می‌رسانند و اغلب دودمانهای بزرگ هم نسب خود را بهوشتاسب می‌رسانند. (قدیانی، ۱۳۸۴:۲۷۵) در همین مسیر شاهد آن هستیم که در برخی نوشته‌های افسانه آمیز، اردشیر را از بازماندگان هخامنشیان معرفی کرده و کسی می‌داند که به خواست ایزدان به شاهنشاهی رسیده است. ایزدان و فره همانطور که در سنگ نوشته‌ها و سکه‌ها و بقایای باقیمانده از آن دوره نشان می‌دهد، ابزار بسیار مهم مشروعیت ساز بودند (زرینکوب، ۱۳۶۸:۴۱۷).

پادشاهی متضمن یک سلسله مسئولیت‌ها و تعهدات مقدس بود و پادشاه جزئی از فلسفه دینی ایرانیان بود. در تمام متون دینی و سنگ نوشته‌ها عباراتی چون من فلانم، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر فلان با مقامی که اورمزد به من ارزانی داشته یا به یاری اورمزد به این مقام رسیدم دیده می‌شود. چه با صلح و آرامش پادشاهی را به ارث برده باشد و چه با قهر و غلبه تصاحب کرده باشد مشروع و هدیه اهورا مزدا است. اهورا مزدا به عنوان خدای بلند مرتبه و خالق گیتی حق دارد که فرمانروایی را به هر کسی که برمی‌گزیند بسپارد. یک خدا در دنیا و یک شاه نماینده او در زمین، دیدگاهی کاملاً برگرفته از دین. (ساموئل کندی، ۱۳۸۱:۵۰-۴۹)

در متون مربوط به بنیادهای مشروعیت قدرت حاکم، به مانند همان که تنسر در نامه ذکر

کرده، همواره دورکن اساسی برای تولید مشروعیت و رضایت توده مردم از حاکمان مورد تأکید قرار گرفته است. اول توسعه و ترویج یک ایدئولوژی یا دین رسمی است که البته بیشتر در نظامهای سیاسی سنتی بدان عمل می‌شود و دوم ایجاد سازوکارهای مناسب برای کارآمدی نظام سیاسی است. مؤلفه دوم خود بر عوامل و شاخصهای متفاوتی استوار است که در میان آن‌ها به کارگیری افراد کاردان برای پیشبرد کارها و امور مردم بیشتر مورد تأکید است.

۵: هدایت، اصلاح و کنترل جامعه

نصیحت پذیری و مشاوره با اهل بسیار راه گشاست و در همه مکاتب و ادیان سفارش زیادی به مشورت با اهلش شده است. تنسریان می‌دارد که "هرکس نصیحت مشفق دانای کارآزموده را فرو گذارد جز حسرت و پشیمانی نبیند" (مینوی، ۱۳۵۴:۸۳).

تسنرشاهان را اخلاق مدار می‌داند و می‌گوید هرگز شاهان ما به قتل و غارت و بی دینی و غدر منسوب نبودند و اعتدال پیشه داشتند مگر با اصحاب فساد و بدعت کنندگان (مینوی، ۱۳۵۴:۹۰).

آشوب دروندی و بدعت دو عامل ویرانگر کشور هستند، راه درست راه آشه است و بقیه گمراهی است و وظیفه حفاظت از راستی بر عهده شهریار است. هرکه جادویی کند و راهزنی کند و در دین تأویل نا مشروع نهد باید مکافات یابد (مینوی، ۱۳۵۴:۲۲).

تسنراگرچه همواره شهریار را به تعادل و تدبیر فرا می‌خواند اما این تعادل را رفتار متناسب با هر پدیده و گروه متفاوت می‌داند. در نگاه وی که طبعاً نگاهی منبعث از جهانبینی زرتشتی است هر کدام از سرشتهای انسانی اقتضای سیاسات متفاوتی دارد. این اصل مهم در بسیاری از اندرزننامه‌های ایرانی به ویژه نامه تنسربه صراحت مورد تأکید قرار گرفته است. تنسرشهریار را به محاسبه همه کارها پیش از اقدام و به ویژه بررسی آثار و عواقب آن فرا می‌خواند. غفلت از تدبیر و دوراندیشی، علاوه بر آنکه برای جامعه زیانهای بسیاری دارد آثار و عواقب آن سالها پایا برجا می‌ماند.

"صلاح روزگار آینده بهتر از آن گوش دارد که غم زمان خویش تا نیکنام دنیا و آخرت باشد و هر پادشاه برای خوش آمد امروز خویش قانون عقل جهاننداری را فرو گذارد و گوید اثر فساد این

کار صدسال دیگر ظاهر خواهد شد. هرآینه باید دانست که زیان خلیق آن عهد اگر همه بسنده او باشند برتقریر گفت که درازتر از آن باشد که بهروزگار او" (مینوی، ۱۳۵۴:۵۲)

تنسرسفارش می کند که هوا و هوس کنترل شده و در قدرت و ثروت اسراف نشود که این شهوت ویرانگراست. "چه اگر آدمی زاده را بگذارند که در فرمان هوا و مراد خود باشد هوا و مراد را در نهایت غایت پذیر نیست چیزهایی را پیش گیرند که مال ایشان بدان وفا نکند و زود درویش شوند و حاجتمند و چون چنین شود خزانه شاهی خالی شده و مُلک از دست برود. شاهزادگان باید اسراف و تبذیر مال نکنند که حاجتمند و مُهنه نشوند، یک زن انتخاب کنند و بچه زیاد نیاورند که فرزند زیاد سُفله را باید" (مینوی، ۱۳۵۴:۷۰)

قدرت را فقط با قدرت می توان حفظ کرد، از اینگونه اصول واقعگرایانه، در گزاره های تنسربسیار زیاد است. حکومت نباید طوری حرکت کند که در تنگنا و بنبست خود فریبی و ساده لوحی قرار گیرد. اوباهمان رویکرد پادشاه را به اشرافبر اوضاع و احوال مملکت فرا میخواند و با وجود مقامفرا بشری که برایش قائل است، بی نیاز از خبرمنهیان یعنی گروهی از گوشه و کنار ملک که اطلاعات مناسب را جمع آوری کنند و برایش بیاورند، نمی دانند. "جهالت و بی خبری از حال مردم دَری است از دَرهای فساد اما شرط آنست که از کسانی نامعتمد و بی نفوذ زنهار، تا سخن نشنود و این رأی پیش نگیرد و برآن نکند..... ونباید اشرار را مجال دهند که بر طریق انهاء خبری به مَسامع پادشاه برسانند که اگر چنین شود نه رعیت و نه زیردستان آمن و آسوده باشند و نه ایشان را طاعت و خدمت آنان تمتعی و وثوقی و هروقت که کار مُلک بدین رسد زود انقلاب پذیرد (مینوی، ۱۳۵۴:۷۲-۷۱)

پس از آنکه شاهزاده طبرستان مراتب ترس مردم و خودش را از استخدام منهیان و جاسوسها بیان میکند، تنسربه او تذکر میدهد که تو باید مطیع پادشاه باشی و اگرهم کسی از تو چیزی نزد پادشاه ببرد نباید بترسی، بلکه برعکس باید خوشحال باشی، چرا که موجب بالا رفتن اعتبارت نزد پادشاه میشود. "شهنشاه مُنهیان و جواسیس برگماشت بر اهل ممالک مردم جمله از این هراسانند و متحیر شدند از این معنی اهل برائت و سلامت را هیچ خوف نیست، که عیون و منهی پادشاه را تامصلح، مطیع، نقی، آمین، عالم و زاهد در دنیا نبود، نشایدگماشت، تا آنچه عرض دارد از تثبت و یقین باشد، چون تو بایسته نفس و مطیع باشی و

راست از توبه پادشاه این رسانند، ترا شادی باید افزود که اخلاص عرض دارند و شفقت زیاد شود" (مینوی، ۱۳۵۴:۷۱).

شاه باید همیشه حواسش به توده باشد، چراکه توده را تنها با ابزار جنگی و پول نمی‌توان اطراف قدرت جمع کرد. به نیات، قصدی‌ات و اغراض توده باید توجه کرد و اینکه بهر احوالی تغییر رفتار می‌دهند. (مینوی، ۱۳۵۴:۹۸)

بزرگ‌ترین آفت از نگاه اردشیر بیکاری رعیت است که اگر چنین شود، دو اتفاق بسیار خطرناک احتمال به وقوع پیوستن دارد: نخست اینکه مردم بیکار به هیچ طبقه‌های وابستگی ندارند و بدون هنر و ادب می‌شوند. مردم بیادب بهر احوالی با توجه به سست شدن اخلاقیاتشان به حکومت خود خیانت می‌کنند؛ دوم اینکه مردم بیکار در همه امور مملکت تجسس می‌کنند و به پرسشگری از قدرت می‌پردازند و هر لحظه احتمال شورش آن‌ها علیه حکومت وجود دارد. (مینوی، ۱۳۵۴:۹۸)

کسانی که به خلاف رأی و امر پادشاه کاری سازند بی طاعتی و ترک ادب کنند و هر کس به کار خویش مشغول نباشد فساد زیاد شده و عصیان می‌کنند، شاه باید با آن‌ها برخورد شدید کند و در کشتن آن‌ها اسراف کند چون نافرمانی از شاه بزرگترین گناه است. (مینوی، ۱۳۵۴:۵۹)

پس تنسره پادشاه سفارش می‌کند تا هر جا که نیاز باشد از زور و قهر استفاده کند. او در فقراتی دیگر به روشنی جواز شرعی تنبیه و سرکوب مردم را صادر می‌کند و از آن به عنوان رفتاری ستوده که ملک و دین بدان محکم‌تر شوند یاد می‌کند (حیدری نیا، ۱۳۸۶: ۹۰)

"چون فساد زیاد شد و مردم از اطاعت دین و عقل و سلطان بیرون شدند و حساب از میان برخاست، آبروی چنین ملکی جز ریختن با دید نیاید. بسیار پادشاهان باشند که اندک قتل ایشان اسراف باشد بود، اگر ده تن کشتند و بسیار باشند که اگر هزار هزار را بکشند هم زیادت باید کشت، از آن که مضطر باشند بدان زمان با قوم و من تورا بیان کنم که قلت قتل و عقوبت در آن زمان و کثرت در این زمان، از طرف رعیت است نه از پادشاه" (مینوی، ۱۳۵۴:۶۲-۶۱)

پادشاه عاملی است بین طبقات که از عصیان، فساد و درگیری جلوگیری کند. پادشاه نظام است میان رعیت و اسفاهی و زینت است روز زینت و مَفزع، و پناه و ملجاء است روز ترس از دشمن و نگه دارنده شهرها و خزائن از حوادث. (مینوی، ۱۳۵۴:۶۶)

۶: طبقات جامعه

ظرف اصلی سازماندهی اجتماعی طبقه است. هر فرد باید حدود مرز و طبقه خود را بشناسد و حقوق و تکالیف مخصوص داشته باشد و در هر طبقه که به دنیا آمده آموزش ببیند و تربیت یابد. طبقات انتقال دهنده صفات و آداب بودند و اصلی‌ترین ساز و کار انتقال رفتارهای اجتماعی به شمار می‌رفتند. تمام تغییرات قدرتی و ثروتی باید در طبقه باشد که این امر رضایت همگان از وضع موجود و عدم شورش و انقلاب را در پی دارد. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۸۷)

در جهان بینی مزدایی آریایی‌ها، نحوه خلقت چنان است که هر کس برای مقام خاصی ساخته شده است. جامعه به مثابه اندام موجود زنده‌ای است که هر جزء کاری خاص را انجام می‌دهد. (احمدوند، ۱۳۹۶: ۱۸۸) جامعه ساسانی تا دوران خود سازمان یافته‌ترین جامعه انسانی بر زمین بودند و تخصص یافتگی در تمام نهادهای اجتماعی و سیاسی آن آشکار بود، که این اعتقادات ریشه در باستان دارد و تأسیس آنرا به دوران جمشید و برهم زنده آن راضحاک می‌دانستند (وکیلی، ۱۳۹۷: ۲۶۴)، جامعه‌ای که متشکل از دین یاران (روحانی، اتوزیان، موبدان، آذر بان، مغان)، سیاست یاران (دیوانیان، دبیران)، رزم یاران (ارتشبدان، نسیاران، سپاهیان، جنگاوران)، فن یاران (صنعتگران، کشاورزان) و خدمت یاران (کارگران، دست ورزان) بود. (رجایی، ۱۳۹۵: ۸۳)

هر یک از طبقات سه گانه روحانی، جنگاور، کشاورزان به اقتضای حرفه و تخصص خود با تعدادی از الهه‌ها و خدایان در ارتباط بودند، یعنی ساختار طبقاتی ساختاری کیهانی و مقدّس بود (زرین کوب عبدالحسین، ۱۳۸۴: ۲۶) هر طبقه آتش و معبد مخصوص خود را داشت: آذر فرنیغ برای طبقه روحانیون، آذر گشنسب برای شهریار و آذر برزین مهر برای طبقه کشاورز و برزگر (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۱۲۰). هر خانواده آتشی داشت که رئیس خانواده باید مراقب آن می‌بود که خاموش نشود، هر دهکده آتشی داشت بنام آذران و برای مراقبت از آن دو مغ معین شده بودند، هر شهر باز آتشی داشت بنام بهرام که چند مغ مواظب آن بودند و بالاتر همه اینها سه آتش مقدّس بودند (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۵۱)

قبل از ساسانیان در اوستا، جامعه ایرانی به سه طبقه روحانیون (آثرون)، جنگاور (رته اشتره) و کشاورز (واستریوفشونیت) تقسیم شده بود و در ادامه طبقه جدیدی به نام صنعتگر

(هوتخشیه) هم اضافه شد که ساسانیان طبقه سوم را به دبیران تغییر دادند و طبقه چهارم را شامل کشاورزان و صنعتگران کردند. هر طبقه رئیس داشت؛ موبد رئیس روحانیون، سپاهبد رئیس جنگاوران، دبیر بد رئیس دبیران، هوتخشبد رئیس صنعتگران و واستریش بد رئیس کشاورزان بود. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۶۹) این چهار طبقه را پیشیک می‌نامیدند. (وکیلی، ۱۳۹۷: ۲۵۸) هزاربد هم وزیر اعظم بود که از طرف شاه امور را تمشیت می‌کرد و مرتب کننده حکومت بود. (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۸۰)

بین این طبقات نباید مرتبه جویی و منازعه و جدال شکل بگیرد. در سراسرنامه تنسرتأکید بر حفظ مراتب اجتماعی به عنوان یکی از ضرورت‌های اساسی برای تداوم قدرت شاهنشاه نام برده شده است. تنسرحفظ نظام سلسله مراتبی راهم به صلاح و مصلحت توده مردم و هم دوام و بقای و تضمین نظم سیاسی مستقر می‌داند. او حفظ این سلسله مراتب را وظیفه شاه می‌داند که در طول نامه اردشیر را بابت این کار ستایش می‌کند. پادشاه تلاش میکند، با وضع مقررات نظمی ایجاد کند، تابتواند وضعیت مالی، معیشتی و سیاسی مردم درجهت ممتاز ماندن طبقات بالا و عدم امکان رسیدن فرودستان به طبقات بالا را کنترل، قدرت خود را حفظ و به نحو موثر اعمال نماید.

تنسربیان می‌کند که "مردم در دین چهار اعضا دارند که آن‌ها را اعضاء اربعه گویند و سران‌ها پادشاه است. عضو اول اصحاب دین است که خود دیگر باره بر اصناف است: حُکام، عُبَاد، زُهاد، سَدَنه و معلّمان. عضو دوم مقاتل یعنی مردان کارزار که ایشان هم بر دو قسمند: سواره و پیاده و بعد از آن به مراتب و اعمال متفاوت. عضو سوم کُتاب هستند که اینها هم انواع دارند: کُتاب رسائل، کُتاب محاسبات، کُتاب اَقْضیه، کُتاب سِیر، اَطِبا و شعرا و منجمان. عضو چهارم را مُهنه گویند و ایشان برزیگران، راعیان، تجار هستند. آدمی زاده بر این چهار عضو روزگار صلاح باشد مادام البته یکی با یکی نقل نکنند الا آنکه در جَبَلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند آن را بر شاه عرض کنند بعد تجرُبت موبدان و هرابده و طول مشاهدات تا اگر مستحق دانند بغير طایفه الحاق نمایند" (مینوی، ۱۳۳۲: ۵۷). از این گفته روشن می‌شود که تنسرحطبقات را در ذیل پادشاه با وظایف خاص خود در نظر می‌گیرد البته استثنایی هم در نظر می‌گیرد که اگر در طبقه فردی لیاقت پیشرفت طبقاتی داشت با اذن شاه و بعد از بررسی موبدان

این جابجایی امکان پذیر است وگرنه به هیچ وجه حرکت عمودی در طبقات ممکن و مقبول نیست و نظم مطلوب را به هم می زند.

تنسرتبقة آرمانی را هم از لحاظ اخلاقی و هم اجتماعی بازگویی می کند. این طبقه بر اساس نظم کیهانی و دین زرتشت است که از آسمان به زمین منتقل می شود. او در تقسیم طبقات شاه را جزء طبقات نیاورده است بلکه از آنها مجزا آورده و پادشاه را به مثابه سرجامعه توصیف کرده است. این نوع تقسیم بندی نشانگر نظامی سیاسی اجتماعی است که بیانگر سیستم رییس محور است که آئینه نوع کیهانی خود است. در عرصه کیهانی هم جهان خیمه ای و قائم تصور می شود و تابع سلسله مراتبی است که باید حفظ شود. در این نظام بین زمین و آسمان اتصال برقرار است و پیوسته و همبسته هستند. در این قالب همه چیز متعادل است و عدالت و نظم به معنای آن است که هر وجود در جایگاه مقدر و محترم خویش قرار گیرد. در رأس اهورامزدا قرار دارد که معادل زمینی آن همان شهریار آرمانی است که از دل نظم سلسله مراتبی کیهانی، نظم آرامش شهر پدید می آید. خدای یگانه فقط یک پادشاه انتخاب می کند و اوست که پادشاه کل عالم است (احمدوند، ۱۳۸۹).

اگر مردم طبقات را رعایت نکنند فساد و تباهی ایجاد می شود. عموم مردم باید به کارهای خود مشغول باشند، چراکه اگر عامه به سیاست نزدیک شوند، شغلها پراکنده می شود، تخصص رخت برمی بندد، جایگاه طبقاتی نابود می شود و زنان از شوهران اطاعت نمی کنند..... و عدالت، داد و امنیت نابود می شود (مینوی، ۶۱: ۱۳۳۲).

تنسرازلحاظ اخلاقی هم جامعه را تقسیم بندی کرده است. "بدانید مردم را به سه صنف یافتیم و از ایشان راضی ایم به سه سیاسات، صنفی از ایشان که اندک اند، خاصه ونیکی کارانند و سیاست ایشان مودت محض، و صنف دوم بدکار و شریر و فتان، سیاست ایشان مخالفت صرف و صنف سوم که بسیار عددند عامه مختلط، سیاست آنان جمع میان رغبت و زهبت نه امنی که دلیر شوند و نه زعبی که آواره گردند و تنها به گناهی که به عفو نزدیک و لایق باشد نباید کشت و به گناهی که قتل واجب آید بباید عفو کرد" (مینوی، ۶۳: ۱۳۳۲)

همانطور که در فصول قبل اشاره شد؛ عدالت به مفهوم قرارداد دادن هر چند در جای خودش یکی از بنیانهای اساسی اندیشه اشهای است و یکی از وظایف ویژه حاکم است. این مفهوم به معنای

اعتقاد و باور و عمل حاکم به رعایت سلسله مراتب است. حفظ سلسله مراتب همان عدل است که پادشاه باید داشته باشد. در هر طبقه اخلاق خاصی وجود دارد که نظم طبقات به هیچ عنوان نباید به هم ریزد پادشاه در جامعه نقش سردر بدن را دارد و باید میراث گذشتگان را حفظ کند. سر عضو اول و مهم بدن است و پادشاه در نقش آن باید نگه دار همه اعضا باشد و دستورها را بر آنها وارد سازد. عباد و زاهدان دین را نگه داری می کنند. کار جنگ و نگه داری از سرزمین بر عهده سپاهیان است. کتابت و رسایل و محاسبات را دبیران و وزیران بر عهده میگیرند. بزرگان، تاجران و رعیت نیز به کارهای روزمره خود مشغول اند (کریستنسن، ۱۴۷: ۱۳۶۷).

تنسرسه سفارش مهم برای حفظ حکومت ایرانشهری به پادشاه می دهد: نخست اینکه به هیچ کس ظلم نشود و مردم باید راضی باشند. دوم اینکه همه در جایگاه خود باشند. سوم اینکه زنان به هیچ عنوان در سیاست مداخله نکنند (مینوی، ۶۶: ۱۳۳۲). "سنت دو است: سنت اولین و سنت آخرین، سنت اولین عدل است و سنت آخرین جور است. (مینوی، ۵۵: ۱۳۳۲).

در اندیشه سلسله مراتبی ایران باستان زمان هم تقسیم بندی داشت و دارای نظم و مراتب بود و اساس و پایه ای دینی داشت. برای این اساس زمان به پنج قسمت تقسیم شده بود "سپیده دم، سحرگاه / صبح، بامداد / ظهر، نیمروز / عصر، پسین / شب" که بنای کارهای روزانه و عبادت ها بود که هریک به سطحی از سطوح نظم اجتماعی پیوند خورده بود که از خرد به کلان عبارتند از: خانمان، روستا، قبیله (شهر)، کشور و ریاست دینی مغان که گویی سطحی از سازماندهی فراتر از کشور را بازمایی می کرده است. هریک از این پنج سطح از سلسله مراتب اجتماعی، ایزد نگهبان خود را دارد که آشکارا در آیین زرتشتی ابداع شده است و با پنج عنصر مادی آب، خاک، آتش، باد و ائیر پیوند خورده بود. پنج گاه روز، پنج سطح سلسله مراتب اجتماعی و پنج ایزد نگهبان داریم که پیوسته و مرتبط باهم و مقدس هستند (وکیلی، ۳۵: ۱۳۹۵).

۷: سیاست خارجی

تنسردر گزاره های خود به تحلیل مرکز بودن ایرانشهر نسبت به سایر ملل و تمدن ها می پردازد. او می گوید، در ایرانشهر برخلاف بسیاری از حکومت ها، روابط انسانی بر حقوق بشر، عقلانیت و

آزادی شکل گرفته است در حالی که بقیه کشورهای تنها با زور اداره می‌شوند. ایران میراث فریدون و سنت ایرج است و بر تمام سرزمینهای دیگر از جمله ملت عقب مانده هند و روم، سپاهیان بربر و اعراب‌تری دارد. ایرج ایالت ایرانشهر را بر همه ایالتها برتری داد و مامیراث داران فریدونیم (مینوی، ۱۳۳۲:۸۹). نتیجه این دیدگاه این است که سایر کشورها باید برای ایرانشهر هدیه، باج و خراج بیاورند، چرا که ایران مرکز جهان است و فقط ایران است که می‌تواند از خط، سوارکاری، صنعت و هنر زيردستان خود بهترین استفاده را کند. تنسرادامه می‌دهد، ما ملتی هستیم که از قتل، غارت و بی دینی دوریم و ظلم در روابط ماتعریف نشده است. "پادشاهان ما به قتل، غارت، غدر و بی دینی منسوب نبودند" (مینوی، ۱۳۳۲:۹۰) شاهنشاهی حق ایران است، اخلاق و دین، ایرانیان را بر سایر ملتها برتری بخشیده است. همگان می‌دانند که بدترین حاکم اسکندر بود، در حالیکه ایران کسری و انوشیروان دارد، شاهانی دادگر و آرمانی که هزاران سال بعد از آنها به میراث شان عمل می‌شود. (مینوی، ۱۳۳۲:۹۱-۹۲) این اعتقادات تنسردقیقاً نقطه مقابل رویه اشکانیان در سیاست خارجی و ارتباطات بین‌المللی با یونان و روم و چین بود که همیشه مورد اعتراض طبقه نظامی و روحانی کشور بود و آن سیاست محتاطانه و دفاعی در مقابل کشورهای همسایه بود که آنها را همیشه در موضع ضعف قرار داده بود و این رویه با روح ملی و میهنی ایرانشهری مخالف بود.

دین، سیاست و تنسر

تفکر ایرانشهری ساسانیان سه ویژگی دارد: اول همترازی دین و سیاست، دوم یکتاپرستی، سوم تقسیم کار. همانطور که در مباحث بالا نشان داده شد اساس حکومت در امپراطوری ساسانی بر پایه مذهب بنیان گردیده بود. اردشیر ساسانی به کمک موبدان از طریق تمثیل دینی و فره ایزدی حکومت خود را مشروع و توجیه کرد. ظهور اردشیر بدل کردن حکومت ملوک الطوائفی به پادشاهی واحد با تکیه بر مذهب و تقویت دین زرتشت همراه بود. ساسانیان با پیوند دین و سیاست ساختی از اندیشه رئیس محور را ارائه و ابداع کردند (احمدوند، ۱۳۹۶:۱۱). دین جایگاهی ویژه در اندیشه سیاسی ایران باستان داشت و همه زیرساختهای اجتماعی فرهنگی و سیاسی را می‌ساخت.

غایت امر سیاسی فضیلت اخلاقی است و شکل دهی به جامعه آشون و ایجاد انسان و جامعه فرهمند غایت حکومت ساسانی است. دولت در این حکومت وظیفه تحقق اهداف قدسی را در زمین دارد (احمدوند، ۱۳۹۶:۱۶۸).

دین و سیاست از نظر هستی شناسانه و نظری کاملاً مرتبطند و به هم نزدیک، اما مصداق زمینی آن‌ها جایگاه و کارکرد متمایزی دارد. یعنی در عرصه زندگی انسان دو کار ویژه متفاوت دارند که باید متمایز از یکدیگر به کار خود مشغول باشند. (رجایی، ۱۳۹۵:۸۰)

چنان داد شاهی که پیغمبری / دو گوهر بود در یک انگشتری

اینکه تنسردین و سیاست را فرزندان همزاد می‌داند مهم است چون همزادی دلالت بر همبستگی و همترازی آن‌ها دارد و در عین حال استقلال آن‌ها از هم. دو برادری که یکی نیستند اما هم سنگ و هم ترازند (رجایی، ۱۳۹۵:۷۹) دین و ملک به یک شکم زانند، هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد (مینوی، ۱۳۳۲:۵۳). وقتی قدرت پادشاه بر دین بهی استقرار یابد و دین توسط پادشاه نگهداری شود، جامعه‌ای عادلانه و دادخواه برپا می‌شود، کشور به رفاه می‌رسد، مردم از ترس و ناامنی فارغ می‌شوند، علم رشد می‌کند، فرهنگ حفظ می‌شود، اخلاق و رفتار تعالی می‌یابد، انسان‌ها بخشنده، دادگر و شکرگزار می‌شوند. (دیلم صالحی، ۱۳۸۴:۷۵) اگر شه‌یار دیندار نباشد قدرتش نامشروع بوده و دوام ندارد.

نه بی تخت شاهی بود دین به پای / نه بی دین بود شهریاری به جای

در دوران ساسانیان اثبات سرسپردگی شه‌یاران به آئین نه تنها برای اتصال آن‌ها با اورمزد بلکه دلیل احترام به جهان بینی رایج و ترس از قدرت طبقه دینی نیز بود. شاه غیر دیندار از طرف اهریمن است و باید طرد و خلع شود. (رضایی راد، ۱۳۷۸:۳۰۵) در آئین بهی، شاهی دین است و دین شاهی است، بزرگی شاهی در بندگی دین و بزرگی دین در شاهی است (کتاب، ۱۳۴۸:۹۸)

اگر در نظر بگیریم که دین زرتشتی در کوچکترین حوادث و وقایع زندگی دخالت داشته و هر فردی در شبانه روز چقدر درگیر دین بوده آن وقت آشکار می‌گردد که دین در چه جایگاهی و نقش روحانیت چقدر پررنگ بوده است. (کریستین سن، ۱۳۳۲:۸۵) تنسردین را برای

مشروعیت لازم می‌دانست بر همین اساس شاهان برای تاجگذاری به معابد و آتشکده‌ها می‌رفتند و هرگاه به مشکل می‌خوردند زر و مال نذر این معابد کرده و با پای پیاده به زیارت و آدای نذر می‌رفتند. آذر گشنسب یا همان آتش سلطنتی در آذربایجان یکی از این آتشکده‌ها بود که در نقوش دیواره‌ها و سنگ نوشته‌هایش این رسم کاملاً نمایان است. در دوره ساسانی این آتشکده علامت و نماد اتحاد و یگانگی دین و دولت بود. (کریستین سن، ۱۲۰:۱۳۳۲)

در رابطه دین و سیاست همیشه دین به نفع سیاست و قدرت و در جهت تثبیت آن قدم بر می‌دارد و چون حکومت ساسانی حکومت مذهبی بود هیچ چیزی مشروع و مصوّب نمی‌شد مگر اینکه به تصویب یک مغ رسیده باشد (پیرنیا، ۲۵۱:۱۳۸۶)

تحول یا ثبات نتیجه اندیشه تنسر

بعضی از نظریه‌های تاریخ سیاسی بیان می‌کنند که تمدن زمانی شکل می‌گیرد که چالش‌ها و منازعات به صورت مسالمت آمیز حل و فصل گردد. تشکیل تمدن ارتباط بسیاری با دولت و ساختارهای اداری و دیوانی دارد. این ساختارها نیز بر مبنای پایه‌های دینی و اسطوره‌های و ساختارهای فرهنگی و نهادهای عینی ساخته می‌شود.

در طول تاریخ سنت ایرانی هیچگاه خالی از نظریه نبوده است. همانطور که بیان شد یکی از این نظریه‌ها، نظریه ایرانشهری است. ایرانشهری با جزئیات و مبانی که با پایه و اساس محکمی بر اساس مذهب و جهان بینی دینی، از بالا به پایین که نماد زمینی آن جهان بینی، حکومت متمرکز رئیس محور بود، تحوّلی بس شگرف در دنیای سیاست ایجاد کرد که تا امروز اثر این اندیشه ماندگار است.

اسطوره و مذهب کیفیت حکومت کردن و اندرزهای آرمانی و اخلاقی را در هرم حکومت به نمایش می‌گذارد که خالق شاه آرمانی، جامعه آرمانی و شهر آرمانی است. خلق انسان آرمانی و آرمانشهرهایی که تاب ظلم و ناعدالتی را نداشتند و سیاست را به عنوان تدبیری در جهت رفع ناملایمات می‌دیدند و با اتصال به آسمان و امور مافوق طبیعی سعی در مشروع کردن این خواسته داشتند.

تنسر در دوره‌های بحرانی برای بازگشت وحدت ملی و دینی، دست به قلم میبرد و با

محوریت اردشیر به عنوان شاه آرمانی به خلق ایرانشهر آرمانی می‌پردازد که نابسامانی و ناملايمات اشکانی را آرام کند و سامان بخشد. دیدگاهی که با آن وحدت نظم و عدالت مقدس تضمین می‌شود.

وجه بارزسیاست نامه تنسر، همانا تمرکز بر مهم‌ترین موضوعات سیاست یعنی قدرت و نظریه پردازی در مورد چگونگی حفظ و بسط آن و مشروعیت بخشی دینی به حکومت با سیستم طبقاتی و نظم‌ی که پایه‌ای کیهانی داشت و زمین را آینه‌ای از گیتی کرده بود، می‌باشد. سیاست و قدرت در نظرتنسر بر امر محتوم و پیشینی نظم کیهانی بنا شده و کارگزار عرصه سیاست یعنی شاه آرمانی نیز کسی است که برای جاری ساختن قواعد این نظم، آمریت دارد.

بررسی متون هم عرض نامه تنسر در عهد ساسانی

بر اساس متدولوژی اسکینر در بررسی یک نظریه و اثربیک اندیشمند نظریه پرداز که تأثیر و تحوّل بس بزرگ در سیاست و قدرت ایجاد کرده، باید علاوه بر متن نوشته شده ایشان حتماً شرایط محیط، شرایط فرهنگی، آداب و رسوم زمانه او را هم بررسی کرد تا متن مورد نظر و قصد وی از نوشتن آن متن را واضح‌تر و واقعی‌تر تفسیر کنیم. برای بررسی روشن این مؤلفه‌ها باید آثار هنری، متن‌ها و نوشته‌های دیگری که در زمان نویسنده یا قبل از او نگاشته شده و بروی و شرایط محیطی تأثیرگذار بوده رو هم بررسی کرد. از جمله این متون؛ عهد اردشیر، کارنامه اردشیر و ارداویراف نامه بوده که نقطه مشترک همه اینها دینی بودن با محوریت زرتشت و اوستا است.

عهد اردشیر

این متن باستانی سنت عملی حکمرانی است که از زبان شخص اول مملکت نوشته شده است. اردشیر که در پایان عمر عارف می‌شود و سلطنت رارها می‌کند، تصمیم می‌گیرد آئین شهریاری و شیوه‌های حکومتداری را برای مردمانش به ارث بگذارد (کتاب، ۱۰۰: ۱۳۴۸). همانطور که گفتیم اساس اندیشه ساسانیان، ایرانشهری است و شاه آرمانی محور سیاست ایرانشهری است. در این نوشته هم همانند نامه تنسر، اردشیر از رأس شروع می‌کند و به کیفیات رهبری جامعه اشاره می‌کند و دینداری را لازم‌ترین مؤلفه می‌داند. پادشاه در همه حال باید

آداب اشرافی و حکومتی را رعایت کند و مواظب رفتار خود باشد. حاکم کسی است که توانایی اعمال قدرت خوشنوت‌آمیز را داشته باشد. جان مردم در دست اوست و او تنها کسی است که می‌تواند اعلام جنگ و صلح کند و هر کسی را بخواهد جان ببخشد و یا بکشد. حاکم در همه حال باید بداند که از رعیت تفاوت دارد (کتاب، ۱۳۴۸:۶۲) رعیت همیشه چشم به بالا دارد و صفات رهبری همانند دلسوزی، مهربانی، رعیتداری و گشاده رویی از یکسو و سرکشی، تندخویی و چشم‌تنگی را از سوی دیگر را نظاره می‌کند. (کتاب، ۱۳۴۸:۷۴) پادشاه باید بداند و مواظب باشد که مردم برای بازار خودشان دور او را گرفته‌اند (کتاب، ۱۳۴۸:۶۵) و تمام سیاست شاه باید در جهت دور کردن حرص، دروغ، خشم، شوخی، ترس و از همه مهم‌تر بیکاری باشد (کتاب، ۱۳۴۸:۸۶) این حکومت مشروعیت نیاز دارد که آن را از دین می‌گیرد.

در عهد اردشیر آمده است که شاه ستون مملکت و دین بنیاد آن است. بیشترین خطر هم از جانب دین است چون حکومت واقعی از طریق حکومت بر جسم‌ها نیست، بلکه حکومت بر جانها و اندیشه‌ها است که حکمرانی واقعی محسوب می‌شود. در مغز مردم رخنه کننده تر از دین وجود ندارد (کتاب، ۱۳۴۸:۷۶) دین جوابی به چرایی زندگی می‌دهد و هدف و راه نشان می‌دهد پس در حکومت و سامان آن بی جایگزین است.

از مشخصه‌های دیگر نظریه ایرانشهری بحث طبقات و حفظ آن است که در این اثر هم اردشیر مانند نامه تنسر حفظ آن را بر عهده پادشاه و بسیار حیاتی می‌داند. یکی از این طبقات اشراف هستند که قدرت مطلقه را کنترل می‌کنند، محرم حاکمیت به حساب می‌آیند و به مقام دبیری، وزیری و مشاغل بوروکراتیک می‌رسند و نقش مشورتی دارند. اشراف باید با خویشان ازدواج کنند تا نژاد حفظ شود و نظم طبقات را به هم نزنند و فرزندان کمی داشته باشند تا تربیت کامل و بهتری انجام شود. سیاست تنها با بزرگان است و پادشاه در همه امور باید نظر آن‌ها را جویا شود. اگر اشراف راضی باشند بر مردم می‌توان لگام نهاد (کتاب، ۱۳۴۸:۸۷) رازهای حکومت را عامه نباید بفهمند و تنها با برخی از اشراف باید در میان نهاد (کتاب، ۱۳۴۸:۸۹) سیاست جوهری تخصصی و عملی دارد که با خون، نژاد و تجربه در یک متن سنتی حفظ می‌شود و قابل تعلیم است. سنت پدران را باید حفظ کرد (کتاب، ۱۳۴۸:۹۴) لایه

آخر و پایین جامعه که قشر بسیار وسیع و اکثریت جامعه را تشکیل داده‌اند کشاورزان و صنعتگران هستند. این طبقه برای اردشیر مهم است و بیکاری آن‌ها را موجب فساد و تباهی حکومت می‌داند. اگر چنین شود، احتمال به وقوع پیوستن دو اتفاق بسیار خطرناک وجود دارد: نخست اینکه مردم بیکار به هیچ طبقه ای وابستگی ندارند و بدون هنر و ادب می‌شوند. مردم بیادب به راحتی با توجه به سست شدن اخلاقیاتشان به حکومت خود خیانت می‌کنند. دوم اینکه مردم بیکار در همه امور مملکت تجسس می‌کنند و به پرسشگری از قدرت می‌پردازند و هر لحظه احتمال شورش آن‌ها علیه حکومت وجود دارد (کتاب، ۱۳۴۸:۹۸). طبقات پایین باید در جایگاه خود قرار بگیرند و همیشه در امور روزمره خود فارغ از کنش سیاسی باشند و به کار خود مشغول باشند. پادشاه باید از دل آن‌ها آگاه باشد. اردشیر می‌گوید: برتن مردم حکومت کردن آسان است اما بردل‌هایشان نمی‌توان حکومت کرد، پادشاهان فقط بر تنها حاکم هستند و چیره بردست مردم و نه بر سرهایشان (کتاب، ۱۳۴۸:۶۹). شاه باید همیشه حواسش به توده باشد، چراکه توده را تنها با ابزار جنگی و پول نمی‌توان اطراف قدرت یکدلانه جمع کرد. به نیات، قصدات و اغراض توده باید توجه کرد و همچنین به اینکه به راحتی تغییر رفتار می‌دهند. شهریاران باید همیشه بر رفتار مردم نظارت داشته باشند، چراکه حکومت از دو جا ضربه می‌خورد: از چیره شدن ملتی بر آن‌ها و دوم از نابودی فرزانشان در نظر مردم و تنها چاره مردمی بودن آن‌هاست (کتاب، ۱۳۴۸:۷۳). مردم همیشه چشم به بالا دارند و پادشاه بر همین اساس باید بداند که خوشی او در شادی رعیت است و رضایت رعیت ستایش برای حکومت به بار می‌آورد. خیانت مردم در کمین حکومت است، هر چند بدترین گناه است، در اثر تجاوز به حقوق رعیت عادی خواهد شد. پادشاه باید دادگر باشد و نام نیکواز خود به یادگار بگذارد تا عبرت دیگران نشود. نام نیکو و تظاهر به دینداری و یادداشتن آداب حکومت پادشاه را آرمانی می‌کند. بدترین پادشاه در نظر اردشیر، اسکندر است که دین و سرزمین ایرانیان را به فنا داد (کتاب، ۱۳۴۸:۶۹). اگر پادشاه آداب حکمرانی را یاد داشته باشد و رفتار نیکویی داشته باشد، به نام و اعتبار تاریخی معروف می‌شود. تمام این صفات در خرد عملی، عاقل و محافظه کار جمع می‌شوند.

اردشیر وجود شاه را لازم و ضروری می‌داند و هرج و مرج را مایه نابودی. شاه ستم پیشه از

وضعیت آشوب بهتر است (کتاب، ۱۳۴۸:۱۱۳) حاکم باید قدرت به کاربردن خشونت را داشته باشد و در بسیاری از مواقع زندگی جوامع در مرگ و خون است. حاکم نباید از به کاربردن خشونت ترس داشته باشد (کتاب، ۱۳۴۸:۸۰) چرا که کشتن، کشته‌ها را کم می‌کند (کتاب، ۱۳۴۸:۹۵) پادشاه چون مردم را دوست دارد باید برخی را بکشد (کتاب، ۱۳۴۸:۷۵) گزاره‌های اردشیر فقط از دین برمی‌آید. بنیاد حکومت به دین است و حاکم باید به سبب انحصار کاربرد زور، انحصار دین را هم در اختیار داشته باشد. حکومت نباید بگذارد زاهدان گوشه‌گیر هواخواه دین گردند که این امر می‌تواند جایگزینی برای قدرت حاکمه شود. البته اردشیر اعتقاد دارد شاه خداوند نیست و نمی‌تواند حاکم مطلق باشد، چراکه او نیز به دام مرگ خواهد افتاد (کتاب، ۱۳۴۸:۱۰۸) حاکم همیشه باید سایه خداوند را بالای سر خود ببیند و با خرد اعتدالی ظلم و استبداد را کنار بگذارد. وظیفه حاکم آباد کردن سرزمین‌ها و رعیتداری است تا در پرتو این اصول، رعیت با رضایت به او مالیات دهند. اگر حاکم عدالت داشته باشد، رعیت هواخواه اویند و وظایف خود را فارغ از خیانت و دروغ انجام می‌دهند. (کتاب، ۱۳۴۸:۱۱۲).

اردشیر می‌گوید، نیرو با سپاه به دست می‌آید، سپاه با مال، مال با آبادانی، آبادانی با دادگری و دادگری با راهبری نیکو شکل می‌گیرد (کتاب، ۱۳۴۸:۱۱۲) خراج ستون کشور است که با افزایش و کاهش عدالت، کم و زیاد می‌شود (کتاب، ۱۳۴۸:۱۱۴) دادگری و عدالت، مردم را راضی نگه می‌دارد و آن‌ها با رضایت مالیات می‌دهند و در امور لشکری و کشوری خدمت می‌کنند و امور فرماندهی از این طریق سروسامان می‌گیرد (کتاب، ۱۳۴۸:۱۱۵)

در مورد ولیعهد هم نظری همانند نامه تنسرداشت. هیچکس نباید در زمان حیات حاکم، فرمانروای بعدی را بشناسد و بداند کیست، چراکه احتمال شورش، نافرمانی و خیانت در طبقه حاکم افزایش پیدا می‌کند.

عهد اردشیر میانه ای از خرد آرمانی و واقعگرایی است و اعتدال در همه ابعاد رعایت می‌شود. در آن آمده است که "به جنگ دشمن نروید مگر اینکه از وحدت سرزمین و مردم سرزمین خود اطمینان داشته باشید" (کتاب، ۱۳۴۸:۷۶) جنگ کردن بدون ابزار و سلاح‌های دشمن کوب به شکست می‌انجامد، آنچه پشتوانه سلاح‌ها و قدرت جنگی محسوب می‌شود، یکدلی و اطاعت مردم از فرامین حکومتی است. پذیرفتن حکومت توسط مردم و حاکمبودن

پادشاه بر جان مردم می‌تواند بهترین سلاح در مقابل دشمنان باشد و جمع کردن مردم و ایجاد رضایت در آن‌ها به صورت وحدت عمومی از طریق سازه‌های دینی امکانپذیر است. (کتاب، ۱۳۴۸:۷۶)

کارنامه اردشیر

کارنامه یکی از متون اصلی و تأثیرگذار در اندیشه ساسانیان است چون توسط خود پادشاه و نقش اول کشور که بنیانگذار سلسله هم بوده، نوشته شده است. در آنهم به ایرانشهری و مراحل تشکیل آن از نوع روایی و حماسی پرداخته شده است. از ماجرای خواب بابک تا به دنیا آمدن اردشیر و یافتن قره ایزدی و جنگ‌های او و پادشاه شدنش تا ایجاد نظم و عدالت و از بین بردن فساد، دروغ، نابسامانی و ملوک الطوائفی اشکانیان و تثبیت دین و رسمی کردن آن و تمرکز قدرت و جاری شدن قانون زرتشت در کشور صحبت می‌کند. در واقع اقدامات او در کارنامه: ایجاد مرکزیت و تبدیل پادشاهان محلی به نجبای درباری، جمع‌آوری اوستا، رسمی کردن دین زردشت و ارتقاء موبد موبدان رئیس روحانیون زرتشتی، به یکی از بلند پایه‌ترین مقامات دولتی، تقسیم مردم به طبقات و جلوگیری از تجملات و تعیین حد معیشت، زنده کردن سپاه جاویدان داریوش بزرگ، تخفیف کیفرها و منع بریدن دست و جلوگیری از فساد اخلاقی می‌باشد. اردشیر بجای بی‌نظمی و کثرت دوره اشکانی، نظم و قانون واحد و مقدّسی حکمفرما کرد.

آرداویراف نامه

یکی دیگر از متون مهم آرداویراف نامه است. آرداویرافنامه را میتوان به منزله منبع معتبر دوره ساسانی قلمداد کرد که اطلاعات آن نمایانگر ساختارهای گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ساسانی است. آرداویرافنامه شرح معراج موبدی ساسانی به نام آرداویراف است که با خوردن می و منگ به جهان روحانی می‌رود و شرح سفرش را کتابت می‌کند. در آغاز مختصری از تاریخچه سرنوشت دین زرتشت به میان می‌آید و سپس توصیف معراج پیش از رسیدن به دوزخ بیان می‌شود و بعد آرداویراف سرنوشت روان پارسایان در سه شب نخست پس از مرگ را می‌بیند. از پل چینود می‌گذرد. همیستگان (جایگاه مردمانی که گُرفه و گناه

ایشان برابر است) را مشاهده می‌کند. پس از آن در نخستین گام به ستاره پایه می‌رسد، در دومین گام به ماه پایه می‌رسد، در سومین گام به خورشید پایه می‌رسد، در چهارمین گام به گُر زمان (عرش اعلی) می‌رسد و در آنجا اِمشاسپندان و اورمزد را ملاقات می‌کند. بعد، شرح پاداش کُرفه ها و درجات مختلف پاداش پارسایان بیان می‌گردد. (کُرفه عبارتند از: گاهان سرودن، یَشت کردن، به دین استوار بودن، خوددَه کردن (ازدواج با نزدیکان)، شهریاری و فرمانروایی خوب کردن، راستگو بودن، اطاعت و احترام شوهر داشتن برای زنان، پرهیز آب، آتش، زمین، گیاه، گاو، گوسفند و همه دامهای مفید اورمزد، همدین به جای آوردن، ارتشتیار، دِه‌بُد، کشاورز، شبان، کدخدا، آموزگار و وکیل مدافع خوب بودن است). (آموزگار، ۱۳۸۶: ۱۶۶ و ۱۷۱)

در ادامه به توصیف دوزخ و انواع گناهان می‌پردازد. از سرنوشت گناهکاران در سه روز پس از مرگ و ورود آن‌ها به دوزخ سخن رانده شده است. بعد به انواع گناهان می‌پردازد. (انواع گناهان عبارتند از: لواط، کشتن مرد پارسا، همخوابگی با زن دشتان (حائض)، بی‌احترامی به خرداد و اُمرداد، روسپی‌گری، بدون کاستی راه رفتن و ایستاده ادرار کردن، نافرمانی و بدرفتاری با شوی خویش برای زنان، گرانفروشی و غش در معامله، فرمانروایی و شهریاری بد، غیبت، کشتن خلاف قانون چارپایان مفید، تنبلی، دروغ‌گویی، آلودن آتش، جادوگری، آشموغی یا بد دینی، آلودن آب و آتش با چرک و مردار، استثمار مزدوران، بسیار به گرمابه شدن، نپذیرفتن فرزندان قانونی، گواهی دروغ، دزدی کردن، فریفتار بودن، کشتن سگ پاسبان خانه یا شبان، از حد و مرز کسان دیگر گذشتن، پیمان شکنی، خاموش کردن آتش بهرام و کندن پل روی رودخانه، انکار دین و بی‌باوری، شیون و مویه بسیار، پرستاری نکردن از کودک، زنا با زن شوهردار، زنا با مرد بیگانه، آزار پدر و مادر، آرایش کردن و استفاده از موی دیگران برای آرایش خویشتن، آبستن شدن از مرد بجز شوی خویش و تباه کردن آن، داوری دروغ و رشوه ستانی، پنهان از شوهر گوشت خوردن و به دیگری دادن، زهر دادن به مردمان، حسد، خوردن مردار، نافرمانی نسبت به فرمانروایان....). در آخر اداویراف، اهریمن و گناهکاران را تمسخر می‌کند و از دوزخ بیرون می‌آید و به پیش اورمزد می‌رود و نماز می‌گزارد.

این کتاب به توصیف بهشت و جهنم مزدیسنی، حالات مردم و طبقات در آنجا، درجات پارسایان و جهنمیان می‌پردازد و احکام دین، قوانین و آداب زندگی آشون را در قالب مشاهدات

ارداویراف بازگویی کند. در واقع در این متن هم مثل دو متن قبلی که توضیح داده شد، در توجیه نوع حکومت کردن ساسانیان است و طوری متون نگاشته شده‌اند که روشن کنند هر کس به دین و قانون پایبند باشد در بهشت است و در غیر از این صورت جهنم جایگاه ایشان است. به بیان دیگر اگر اصول زرتشت که همانا گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک است رعایت شود، پاداش اخروی و اگر دروغ، پیمان شکنی، فساد، آزار حیوانات و آلوده کردن عناصر مقدّس انجام شود جایگاهش جهنم است.

بغیر از این متون که به مختصر شرحی بر آن‌ها دادم متون دیگری هم هستند که در پی اثبات همین نظریه و سیاست دینی نوشته شدند، مثل: داتستان دینیک، ماتیکان هزار داتستان، زات اسپرم، شایست ناشایست و یا سنگ نوشته‌های کرتیر و نقش رستم یا دیگر سنگ نوشته‌های باقیمانده از عصر ساسانی که همگی نشانگر هدف واحدی هستند که همان ایرانشهری و توجیه دینی آن است.

بخش چهارم نتیجه گیری

شروع این کتاب برای من با بیم و امید زیادی همراه بود. امید به این که دستاورد قابل توجهی داشته باشد و بیم از این جهت که انجام آن با دشواریهای زیادی همراه باشد. مطالعه و فهم خود آثار اسکینر نیازمند تلاش فراوانی بود و نیز استفاده از آن برای بررسی هستی‌شناسی نظم در اندیشه تنسر. با این همه بیم‌ها در پایان کار فروکش کرده‌اند و جای خود را به امید داد.

شاهزاده با نفوذ و ثروتمند اشکانی اهل پارس، افلاطونی مذهب با دیدگاه صرفاً دینی که خواستار بازگشت به دوران با شکوه و سنت‌های پادشاهان پیشینی بود، با این طرز تفکر قلم زده و تلاش می‌کند بیاموزد و آموزش دهد. اندرزنامه‌ای می‌نویسد که در آن به جزئیات پادشاهی، دین و دولت و رابطه آن‌ها، تقسیم بندی جامعه و مردم، امنیت و اقتصاد، مقررات و مجازات‌ها می‌پردازد. حس دینی و ملی را در شخصی بنام اردشیر می‌دمد و حکومت‌مندی جدیدی بنیان می‌نهد با سیستم تمرکز قدرت و ساختار طبقاتی براساس دین و قانون آزی‌آشه. برای کشف‌کنش گفتاری مقصود رسان او باید شرایط جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اواخر حکومت اشکانی را شناخت. تکثرگرایی و عدم تمرکز در قدرت، مدارا با بیگانگان و دشمنان، هلنیسم و یونانی‌گری، دوری از دین ایرانی و ایرانیت و ویژگی‌های آن دوران بودند. او با قدرت و نفوذی که از طریق شرایط خانوادگی خویش در بین مردم داشت پنجاه سال به حکمت و آموزش پرداخت، تربیت کرد و نماینده به اطراف فرستاد تا شرایط را برای پیاده

کردن اندیشه خود آماده کند.

در واقع اندرزنامه تنسراز آثار کلاسیکی است که در آن خطوط اصلی و کلی اندیشه سیاسی ایران باستان خصوصاً امپراطوری ساسانی ترسیم شده است. این متن بازتاب دهنده و آینه هنجارها، رسوم محیط سیاسی و اجتماعی زمانه است و نگارنده متن در فضای فکری دینی حاکم، یعنی جهانبینی زرتشتی نظرات خود را بیان کرده و در پی توجیه مشروعیت قدرت حاکم از طریق دین، مذهب و پیاده کردن نظم مقدّس و برقراری عدالت بوده است.

بررسی هستی شناسانه این نامه نشان می دهد که این متن منطبق بر سنت فکری حاکم بر زمانه و اعتقادات دینی خود نوشته شده و براساس رویکردی جوهرگرایانه همه امور را به آن ارجاع می دهد. هستی شناسی ای که شامل تبیین جهان، انسان، طبیعت و تاریخ است که ستون و اساس هر دستگاه نظری می باشد و رویکرد پیروان آن نظریه به مسائل گوناگون را می سازد. بر همین اساس اندیشه های تنسر، خارج از چارچوب دین و مذهب فهم نمی شد و دین زرتشتی ارکان هستی شناسی و نظرات او را ساخت و مفاهیم جدیدی چون؛ اهورامزدا، شاه آرمانی، خیر و شر، جهان سامان مند، نظم، عدالت و قانون آزلی را در قالب نظریه ایرانی شهری وارد عرصه اندیشه ایرانیان کرد. در این اندیشه دو جهان وجود دارد؛ یکی جهان بالا و دیگری جهان زمینی که آئینه آن است. بر همین اساس در نظام کیهانی، که نظامی خیمه ای است؛ اهورا مزدا در رأس و بقیه در ذیل او براساس استعداد و وظیفه مشخص فعالیت می کنند و وقتی این تفکر در نظام زمینی وارد می شود، نظام رئیس محور ایرانی شهری که شاه آرمانی در رأس و بقیه ذیل او در سلسله مراتب، نظم مطلوب را می سازند و به عدالت می رسند، مدنظر قرار می گیرد. نظم حاکم براساس آشه بود. آشه عبارتی که معانی مختلفی مانند راستی، تقوا، پارسائی، و پرهیزکاری را در خود جای می داد که منجر به درستی، عدالت، نظم، کمال و دینداری می شد. آشه به هر دو عرصه گیتی و مینو یعنی جهان بالا و دنیای زمینی تعلق داشت و در هر دو عرصه نافذ و جاری بود.

در این اندیشه آفرینش جهان از زمان شروع خود هدفمند، سامان مند و پیوسته است. اندیشه ایران نظامی اسطوره ای است که از دل آن اثرگذارترین نظام فلسفی و دینی پدید آمد. اسطوره اولین نمود تفکر مقدّس و ماورایی ایران باستان بود و برای درک مبانی و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و رسوم آن ها باید اسطوره ها را درک کرد و شناخت. بین آریایی ها از قدیم

پرستش قوای طبیعت، عناصر و اجرام سماوی رسم بود. این خدایان طبیعی دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی بودند که هم خیر و شر و هم دوگانه اهریمن و اهورا را ترسیم می کردند. اسطوره‌ها کار ویژه‌های خاصی داشتند؛ وجود انسان و جهان را توجیه می کردند، سازمان‌ها و ساختارهای اجتماعی و حکومتی را تثبیت و توجیه می کردند، آداب و رسوم طبقاتی را شکل می دادند یعنی نقش ایدئولوژیک داشتند و با ظهور زرتشت خدایان و اساطیر غروب کردند، اما حذف نشدند و به سمت عقلانیت و مذهب تکامل یافته و نقش جدیدی گرفتند، چون اساس زندگی بر اساس آن‌ها شکل گرفته بود. با این اوصاف اسطوره و دین، می شود منابع اصلی شناخت هستی در اندیشه ایران باستان. اسطوره و مذهب کیفیت حکومت را به نمایش می گذارد و قوانین و رسوم را سامان می دهد و آرمان شهرهایی ایجاد می کند که تاب بی عدالتی را ندارد و به سوی نظم در تکامل هستند.

دیدگاه این اندیشه به انسان هم همانند دین زرتشت است. در دین زرتشتی انسان، مرکز فعالیت‌ها است و نقش مهم و محوری در نبرد کیهانی دارد، انسانی مختار و مسئول که بر اساس آشه فعالیت می کند تا جامعه آشون ساخته شده و به سعادت برسد یعنی پیروزی نهایی خیر بر شر. انسان‌ها دارای استعداد یکسان نیستند بعضی مستعد فرمانروایی، بعضی مستعد فرمانبرداری، قابل هدایت و اصلاح پذیر و لازماً مستعد برای اصلاح آنها تلاش شود. وظیفه اصلاح از رأس به ذیل است.

برعکس مکاتب، ادیان و حکومت‌های هم عصر، دیدگاهی کاملاً برابر به زن دارد و او را هم پایه مرد و دارای حق و تکلیف می داند. کلاً در این اندیشه هیچ انسان بیکار و بی تکلیفی وجود ندارد و هر کس بر اساس حقوق و تکالیف خود مسئول و جوابگو است. حتی نقش اول که همانا پادشاه آرمانی است، باید بر اساس نظم کیهانی و طبق آشه حکومت کند، چون او هم انسان است و امکان خطایش وجود دارد، به همین دلیل جانشین وی را موروثی نمی داند و مصلحت اندیشی، نهادهای مشروع و نخبگان را در تأیید جایگزین لازم می داند. تنسبر برای مشروعیت؛ ابزار برخورد عادلانه، عدم ظلم، حفظ نظم و مقبولیت مردمی را نام می برد.

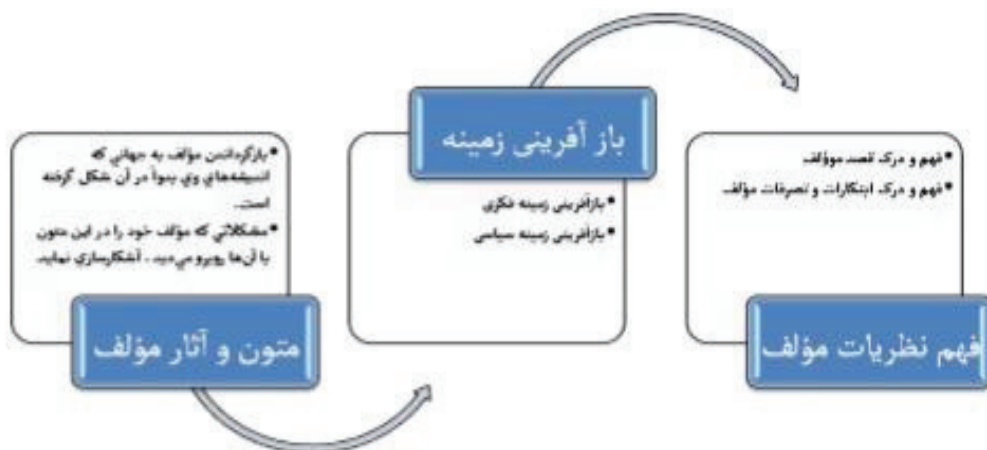
نظم و عدالت اساسی‌ترین مفاهیم نظریه تنسراست. عدالت معانی زیادی را شامل می شود مثل هماهنگی با آشه، عدم ظلم، هر چیزی در جای خود و اشتغال هر کس به کار خویش،

اعتدال و عدم تفریط همه جزء معانی عدالت هستند. بین فرد، جامعه و عدالت یک رابطه معنادار وجود دارد و عدالت از فرد به جامعه کشیده شده است، اگر فرد در خود عدالت و تعادل را رعایت کند، این امر به جامعه کشیده می‌شود. بدن انسان در نظمی هدفدار و سیستماتیک روبه کمال و سلامتی می‌رود به طبع جامعه هم منظم و هدف دار و روبه تکامل است. جامعه‌ای متشکل از طبقات که در هر طبقه افراد باید بر اساس طبقه خود تربیت و آموزش یابند و حق جابه جایی ندارند، مگر در استثناء که با اذن دین و دولت انجام خواهد شد. هدف و غایت حکومت ایجاد جامعه منظم و آشون بر پایه آشه است. قوام نظام و عدل در گرو مشغولیت هر کس به کار خویشان و بازداشتن از دخالت در کار دیگران است. فرمانبرداری و اطاعت شریک شدن در فرسگرد و هدف کیهان است و فرد آشون خرسند و راضی است و حرص و طمع را از خود دور می‌کند و به این ترتیب کمترین آسیب را به جامعه و کیهان می‌زند، به تقدیر گردن نهاده و در جهت پیروزی خیر و دوری از شرمی کوشد. خلاصه کلام حفظ نظم کیهانی عصاره نامه تنسر است.

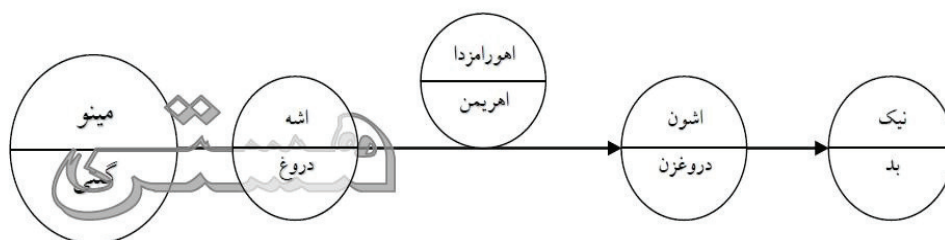
نمودار ۱: متدولوژی ترکیبی اسکینر



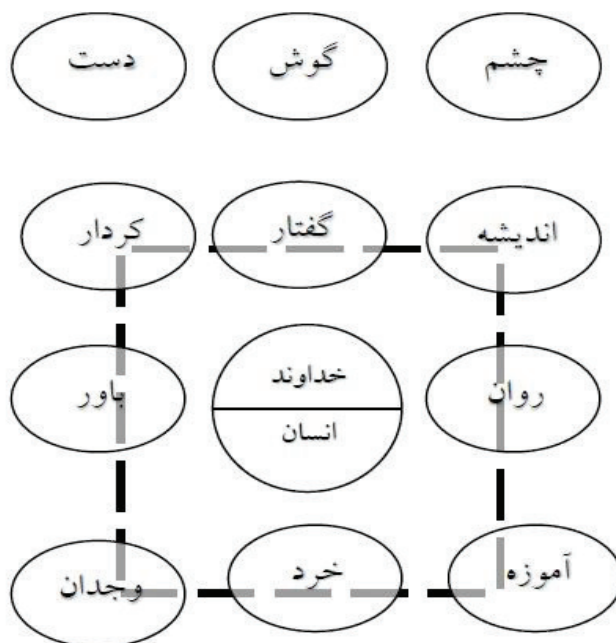
نمودار ۲: مراحل هرمنوتیک اسکینر



نمودار ۳: هستی‌شناسی زرتشتی



نمودار ۴: عدل فردی اجتماعی



۵: سنگ نوشته‌ها

نقش رستم نقش رجب

ضلع شرقی کعبه زرتشت سرمشهد

سنگ نگاره بیستون، اعطای پادشاهی توسط اهورا مزدا به شاپور

کتابنامه

الف: منابع فارسی

کتاب‌ها

- آسانا، جاماسب‌جی دستور (۱۳۷۱)، متونپهلوی، ترجمه سعیدعریان، تهران، کتابخانه ملی
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۷۷)، ایده‌آل بشر، مدیریتتنه‌حکومت، تهران، نشرانتشار
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۹۴)، زرتشت مزدیسنا و حکومت، تهران، نشرانتشار، چاپ نهم
- آموزگار، ژاله (۱۳۹۰)، زبان و فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات معین، چاپ سوم
- آموزگار، ژاله، (۱۳۸۰) تاریخ اساطیری ایران، تهران، انتشارات سمت
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد حسن محمود (۱۳۲۰)، تاریخ‌خطبرستان، به‌تصحیح‌عباس اقبال اشتیانی، تهران: کتابخانه‌خاور
- احمدوند، شجاع (۱۳۹۶)، اندیشه سیاسی در ایران باستان، تهران، انتشارات سمت
- احمدوند، شجاع (۱۳۸۴)، قدرت و دانش در ایران، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه
- اسپرینگنز، توماس (۱۳۸۴)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگاه
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۸۰)، ماکیاولی، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران، انتشارات طرح‌نو، چاپ چهارم
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۷)، بنیاد اندیشه سیاسی مدرن (دین‌پیرایی)، جلد دوم، مترجم کاظم فیروزمند، تهران، نشرآگه، چاپ دوم
- ادی، ساموئل کندی (۱۳۸۱)، آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم
- التهایم، فرانتس (۱۳۹۳)، ساسانیان و هون‌ها، مترجم هوشنگ صادقی، تهران، انتشارات فرزانه روز
- الیاده، میرچاده، (۱۳۸۲)، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران، نشر توس

- بدیع امیر محمد (۱۳۸۵)، یونانیان و بربرها، مترجمان مرتضی ثاقب فر، قاسم صنعوی، تهران، انتشارات توس
- بهار، مهرداد (۱۳۸۱)، کتاب در اساطیر ایران، چاپ چهارم، تهران، نشر آگه
- پژوهش، احسانعباس (۱۳۴۸)، عهد اردشیر، ترجمه محمدعلی امامیشوشتری، تهران: انجمن آثار ملی
- پور داوود، ابراهیم (۱۳۸۷)، یسنا، تهران، انتشارات اساطیر
- پولادی، کمال (۱۳۹۷)، در سودای نظام داد، تهران، انتشارات مرکز، چاپ اول
- پیرنیا، حسین (۱۳۸۶)، ایران باستان از آغاز تا صدر اسلام، تهران، انتشارات دبیر
- تفضلی، احمد (۱۳۸۷)، جامعه ساسانی، مترجم مهرداد قدرت دیزچی، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول
- توسلی، غلامعباس (۱۳۹۱)، نظریه‌های جامعه شناسی، تهران، انتشارات سمت
- جابری، محمدعابد (۱۳۸۹)، نقد عقل‌عربی، ترجمه سید محمد آل مهدی، تهران، انتشارات نسل آفتاب
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۶)، تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان، تهران، انتشارات سمت
- جوادی آملی، عبداللّه (۱۳۷۰)، تبیین‌براهین اثبات‌خدا، قم، انتشارات اسراء، چاپ دوم
- حقوقی، عسکر (۱۳۴۵)، سهم ایران در سیاست کشورداری، تهران، انتشارات بی نا
- حیدری نیا، صادق (۱۳۸۶)، شهریار ایرانی، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- دبیری نژاد، بدیع الله (۱۳۵۰)، کارنامه ساسانیان، اصفهان: انتشارات ثقفی
- دریایی، تورج (۱۳۹۷)، از جیحون تا فرات، ایرانشهر و دنیای ساسانی، مترجم مریم بیجوند، تهران، نشر مروارید
- دریایی، تورج (۱۳۹۴)، شاهنشاهی ساسانی، مترجم ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ هفتم
- دریایی، تورج (۱۳۹۲)، ناگفته‌های امپراطوری ساسانی، مترجم آهنگ حقانی، تهران، انتشارات پارسه، چاپ دوم

- دیلم صالحی، بهروز (۱۳۸۴)، از نظم سیاسی تا نظم کیهانی در اندیشه ایرانی، تهران، انتشارات باز
- رجایی، فرهنگ (۱۳۹۵)، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران، انتشارات قومس، چاپ پنجم
- رضاقلی، محمود (۱۳۹۵)، هستی‌شناسی و تبیین آفرینش (جهان از دریچه علم و عقل و وحی)، نشر اینترنتی
- رضایی راد، محمد (۱۳۷۸)، مبانی اندیشه در خرد مزدایی (اندیشه سیاسی در ایران پیش از اسلام)، تهران، انتشارات طرح نو
- ریچارد، پالمر (۱۳۷۷)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعیدحنایی کاشانی، تهران، انتشارات تهرمس
- زرین کوب، روزبه (۱۳۸۱)، تاریخ ایران باستان (تاریخ سیاسی ساسانیان)، تهران، انتشارات سمت
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام در کشمکش با قدرت‌ها، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ نهم
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۶)، ارداویراف نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، نشر معین، چاپ سوم
- سبحانی، جعفر (۱۴۰۵)، الله خالق الكون، قم، المطبعة سید الشهداء
- شبستری، محمد مجتهد (۱۳۸۱)، هرمنوتیک کتاب و سنت، تهران، انتشارات طرح نو
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴)، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات فرزانه روز
- شهرزادی، رستم (۱۳۸۲)، قوانین مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان، تهران، انتشارات فروهر
- کاتوزیان، محمدعلیهامیون (۱۳۸۳)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضان فیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز
- کریستین سن، آرتور (۱۳۷۴)، وضع ملت، دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، انتشارات کتابکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- کریستین سن، آرتور (۱۳۳۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ابن سینا
- کریستین سن، آرتور (۱۳۹۳)، نمونه‌هایی از نخستین انسان و نخستین شهریار، تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه
- کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۸۵) نامه باستان، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت
- کمبل، ژوزف، (۱۳۸۱) اساطیر ایران و ادای دین، ترجمه بهرامی، چاپ اول، نشر دفتر روشنگران و مطالعات زنان
- کمبل، ژوزف (۱۳۸۰) قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز
- کناوت، ولفگانگ (۱۳۵۵)، آرمان شهریاری ایران باستان از گزنفون تا فردوسی، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ
- کولسینکف، آی (۱۳۸۹)، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه محمدرقیق یحیایی، تهران، انتشارات کند و کاو
- کوه کن، محمود رضا (۱۳۹۶)، روند تبیین اندیشه سیاسی ایران شهری، تهران، انتشارات دفتر کتاب‌های فرهنگی
- کوزنزهوی، دیوید (۱۳۷۸)، حلقه‌انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، انتشارات روشنگران
- گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵)، متفکران یونانی، ترجمه لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول
- عباسی، مسلم (۱۳۹۳)، تحول اندیشه سیاسی ایران باستان، تهران، انتشارات نگاه معاصر، چاپ اول
- عریان، سعید (۱۳۸۲)، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی- پارتی، تهران: کتابگاه سازمان میراث فرهنگی کشور
- علی رضایی، وحید (۱۳۸۹)، شکوه ساسانیان، تهران، انتشارات ترفند، چاپ اول
- عنایت، حمید (۱۳۸۵)، نهادها و اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، تهران، انتشارات روزنه، چاپ سوم
- قدیانی، عباس (۱۳۸۴)، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانی، تهران، انتشارات

فرهنگ مکتوب

- فروند، ژولین (۱۳۷۲)، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه محمدعلی کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی

- فی، برایان (۱۳۸۱)، فلسفه امروزی علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر طرح نو

- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، قدرت، دانش، مشروعیت در جهان اسلام، تهران، نشرنی، چاپ اول

- عنایت الله، رضا (۱۳۷۲)، تمدن ایران ساسانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

- طباطبایی، جواد (۱۳۸۷)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات کویر

- لوکونین، والدیمیر (۱۳۵۰)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه رضا عنایت الله، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

- مجتبایی، فتح الله (۱۳۳۲)، شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان، تهران: انتشارات انجمن و فرهنگ ایران باستان

- مطهری، علی (۱۳۵۳)، عدل الهی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم

- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱)، راهی به رهایی، تهران، انتشارات نگاه معاصر، چاپ اول

- منوچهری عباس (۱۳۸۰)، هرمنوتیک، دانش و رهایی، تهران، نشر بقیعه

- موحد، محمد علی (۱۳۸۴)، در هوای حق و عدالت، تهران، نشر کارنامه، چاپ اول

- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴)، نامه تنسربه گشتسب، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم

- نژاد اکبری، مریم (۱۳۸۷)، شاهنشاهی ساسانیان (سیاست، فرهنگ، تمدن)، تهران، انتشارات پارسه

- نصر سید حسین (۱۳۸۵)، دین و نظم طبیعت، ترجمه انشاالله رحمتی، تهران، نشرنی، چاپ ششم

- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸)، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات کتابگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- واحدی نوایی، آوا (۱۳۷۷)، نظام جزایی ایران در عصر ساسانیان، تهران، نشر میزان، چاپ اول

- وکیلی، شروین (۱۳۹۷)، تاریخ نهاد در عصر ساسانی، تهران، انتشارات شوراآفرین، چاپ اول

- وکیلی، شروین (۱۳۹۲)، زند گاهان، تهران، نشر شورآفرین
 - وکیلی، شروین (۱۳۹۷)، تاریخ نهاد در عصر ساسانی، تهران، نشر شورآفرین
 - وکیلی، شروین (۱۳۹۵)، اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی، تهران، نشر شورآفرین
 - ویدن گرن، گئو (۱۳۷۸)، فتودالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران، نشر
 قطره

- ویدن گرن، گئو (۱۳۷۷)، دین‌های ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران، انتشارات آگاهان
 دیده

- ویلیامز، آلن (۱۳۸۸)، جستاری در فلسفه زرتشتی، ترجمه سعید زارع، نیلوفرالسادات
 نواب، سعیدرضا منتظری، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب

- یوزف، ویسهوفر (۱۳۹۶)، تاریخ باستان، مترجم مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر ققنوس
 - هادی، سهراب (۱۳۷۷) شناخت اسطوره‌های ملل، تهران نشر تندیس، چاپ اول
 - هیلنز، جان (۱۳۸۸)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر
 چشمه

مقالات

- احمدوند، شجاع (۱۳۸۹)، مقاله منظومه‌های معنادار در پشتیبان حکومت آرمانی در اندیشه
 سیاسی ایران، فصل نامه کتاب سیاست، سال دوازدهم

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۸)، عدالت و خودکامگی در اندیشه سیاسی ایران باستان،
 اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴۳ و ۱۴۴

- ازغندی، علی رضا (۱۳۹۱)، مسائل اساسی اندیشه سیاسی در نامه تنسر، فصلنامه تخصصی
 علوم سیاسی، شماره هجدهم

- اعتمادی نیا مجتبی (۱۳۹۵)، تأملی در هستی‌شناسی نظم کیهانی در تفکر پیشامدرن با
 تکیه بر نقش کانونی هرم بزرگ هستی، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال دوازدهم، شماره اول

- تولی، جیمز (۱۳۸۳)، روش شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی، ترجمه بهروزلک،
 فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۸

- جلیلیان، شهرام (۱۳۸۷)، شاهگزینی در دوره ساسانیان، فرآیند شاهگزینی در نامه تنسربه گُشنسپ، تاریخ ایران، شماره پنجاه و نهم
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۵)، چند نکته تازه درباره تاریخگذاری نامتنسربه گُشنسپ، مطالعات تاریخ فرهنگی، کتابنامهی انجمن ایرانی تاریخ، سال هفتم، شماره بیست و هشتم
- ریخته گران، محمد رضا (۱۳۸۷)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، انتشارات کنگره
- رهبر، عباسعلی (۱۳۹۱)، تحلیل گفتمانی نامه تنسربه درآمدی بر اندیشه سیاسی عصر ساسانی، دوفصلنامه علمی. کتابی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره دوم
- زرین کوب، روزبه (۱۳۹۳)، اشکانیان و سنتهای کهن ایرانی، جستارهای تاریخی، سال پنجم پاییز و زمستان
- فرح، رامین (۱۳۹۵)، بازتعریف مفهوم نظم، معرفت کلامی، سال هفتم، شماره اول
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۵)، نسبت انسان شناسی و اعتماد سیاسی در اندرنامه های ایرانی، بررسی تطبیقی نامه تنسربه سیاست نامه، تهران: دانشگاه تربیت مدرس
- میرزایی، نسترن (۱۳۹۵)، شالوده های فلسفه نوافلاطونی، مجله فلسفی زیزفون
- نوذری حسینعلی (۱۳۸۹)، مقاله روش شناسی اندیشه سیاسی، متدولوژی اسکینر، فصل نامه علوم سیاسی، شماره ۱۱
- نیک فر، محمد رضا (۱۳۸۱)، فهم و پیش فهم های هرمنوتیک، مجله نگاه نو، شماره ۱۱

منابع انگلیسی

1. Alston, William, P, 1967, "Teleological Argument for the Existence of God", from: The Encyclopedia of Philosophy, vol8, Paul Edwards (Ed), USA, Macmillan
2. Axworthy, Michael (2008) A history of Iran Empire of the mind, New York, basic books
3. Bailery, H.w (1943) Zoroastrian problems in the Ninth Century books, Oxford.
4. Boyce, Mary (1968) The Letter of Tansar. Roma: Istituto Italiano Peril Medio
5. Darmesteter, James, (1894), "Lettre de Tansar auroi de Tabaristan", Journal

- Asitique, series IX 3, pp.1 85250502555.
6. Dandamaev, M A (1999) Achaemenid imperial politics and provincial governments, Iranian antique, vol IV
 7. Mojtahezadeh, Pirouz (2009). "Iran the Empire of the Mind", Geopolitics – Quarterly, Vol. 5, No. 3
 8. Pourshariati, Parvaneh (2009) decline and fall of the Sasanian Empire, London, I. B Tauris
 9. Sarkhosh, Curtis Vesta (2010) early Sasanians era: the idea of Iran, vol III, London Middle East institute, I. B. Tauris & co. LTD
 10. Shahbazi, Arash (2010) early Sasanians Clim to Achaemenid heritage, Nameye Iran bastan, vol 1
 11. Shahbazi, A. Sh. (۱۹۹۳) "Crown Prince." Encyclopaedia Iranica. Vol. VI. Edited by Ehsan Yarshater. New York: Routledge & Kegan Paul, pp. 430–432.
 12. Shaki, Mansour. (۱۹۸۱) "Dēnkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures." Archive Orientalni 49. pp. 114–125.
 13. Shayegan, Rahim (2011) Arsacids and Sasanians, political ideology in post-Hellenistic and late antique Persia, London, Cambridge University Press
 14. Skjaervo, P. O. and H. Humbac (۱۹۸۳). The Sassanian Inscription of Paikuli, Part 3.1: Restored text and translation, Wiesbaden
 15. TullyJames, Meaning and Context: Quentin Skinner and His Critics, New Jersey: Princeton University Press, 1988), p. 2